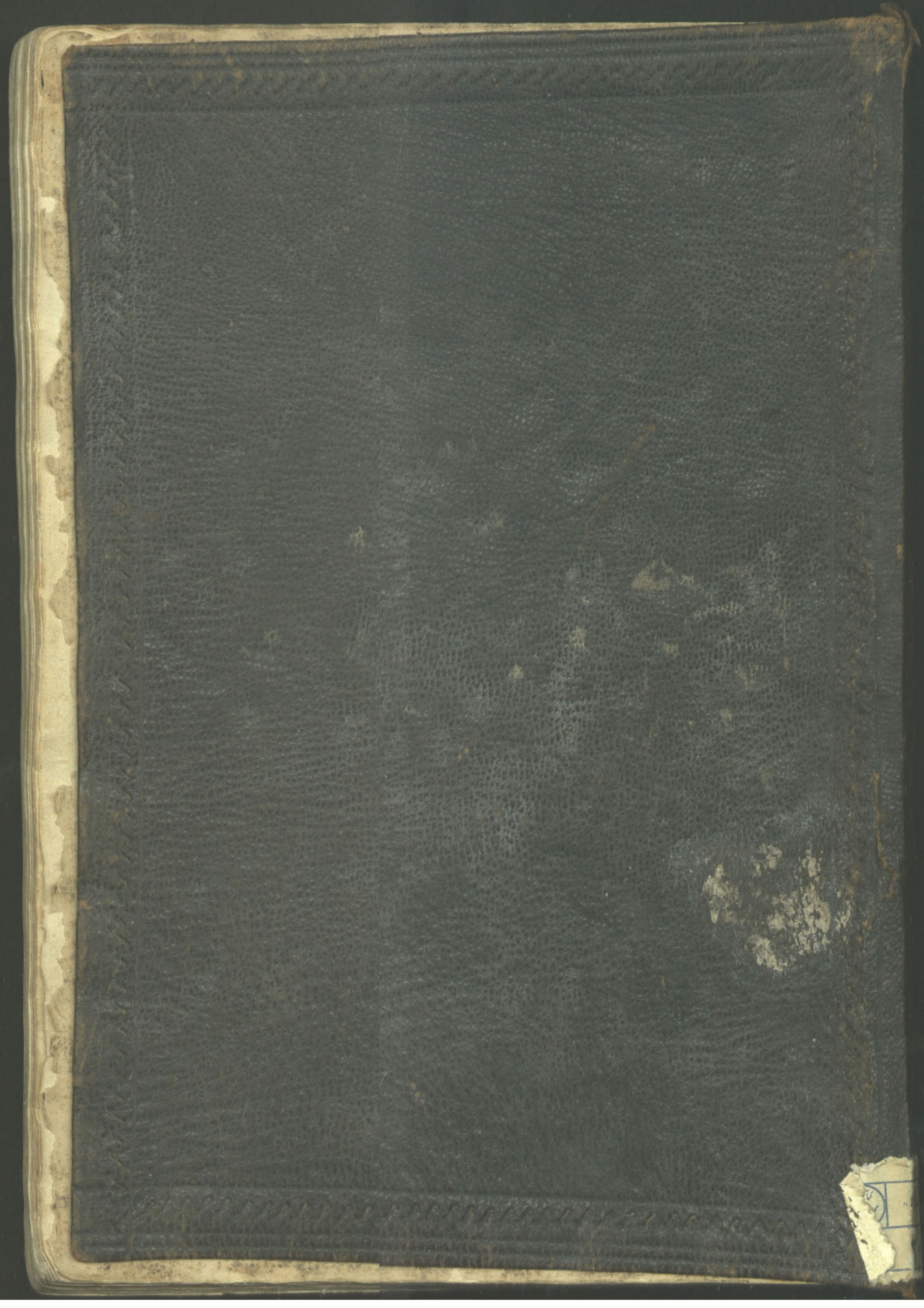
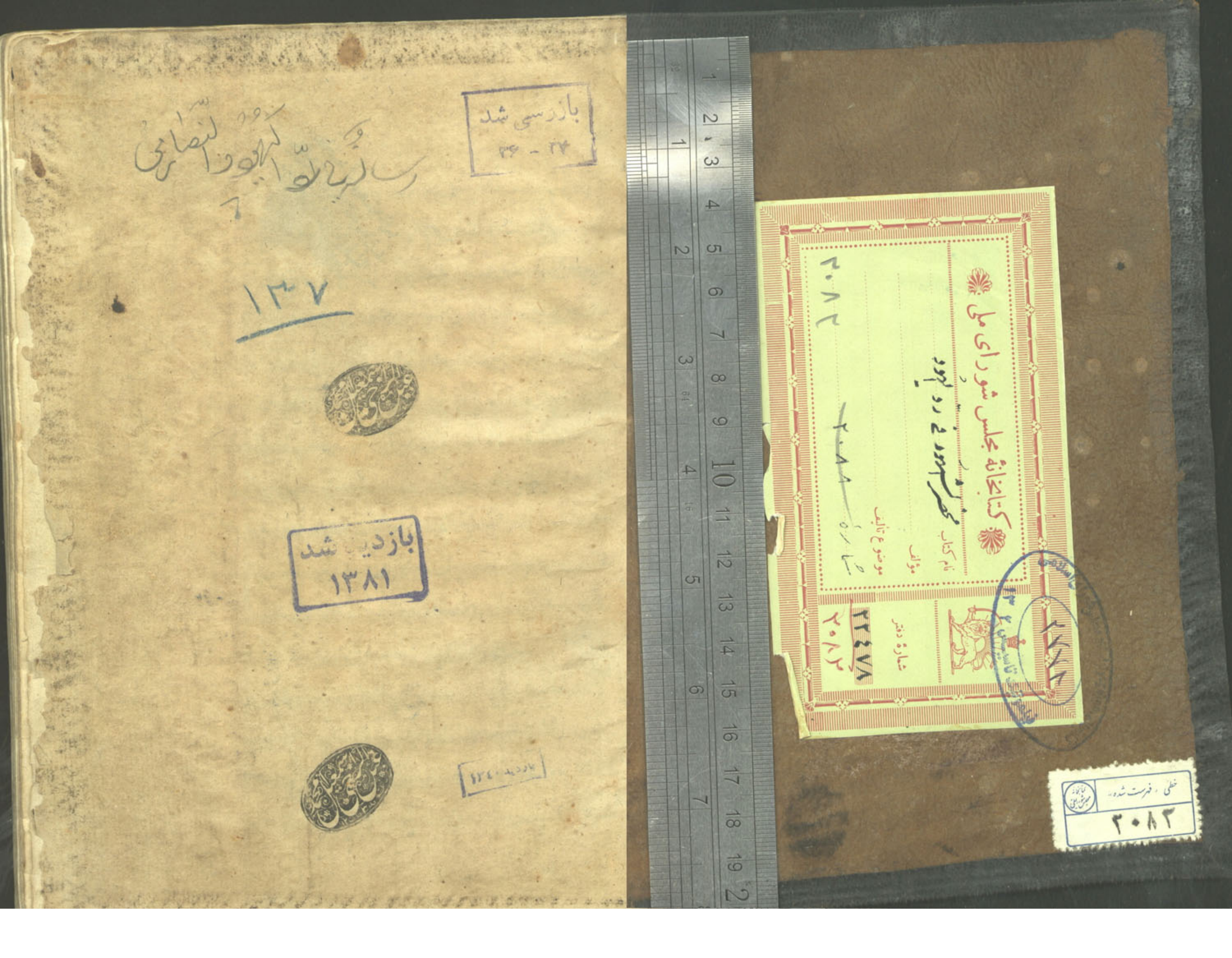
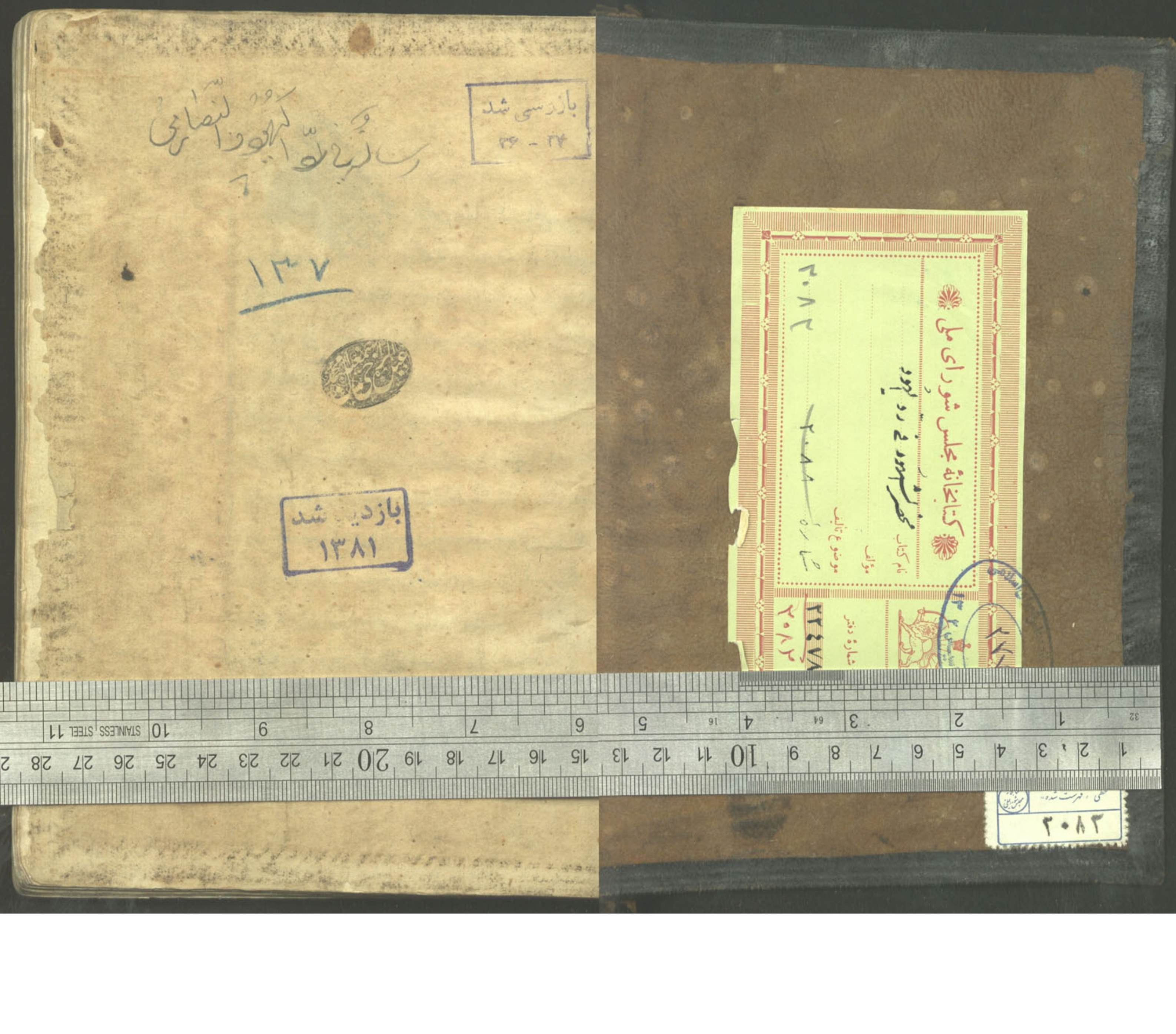
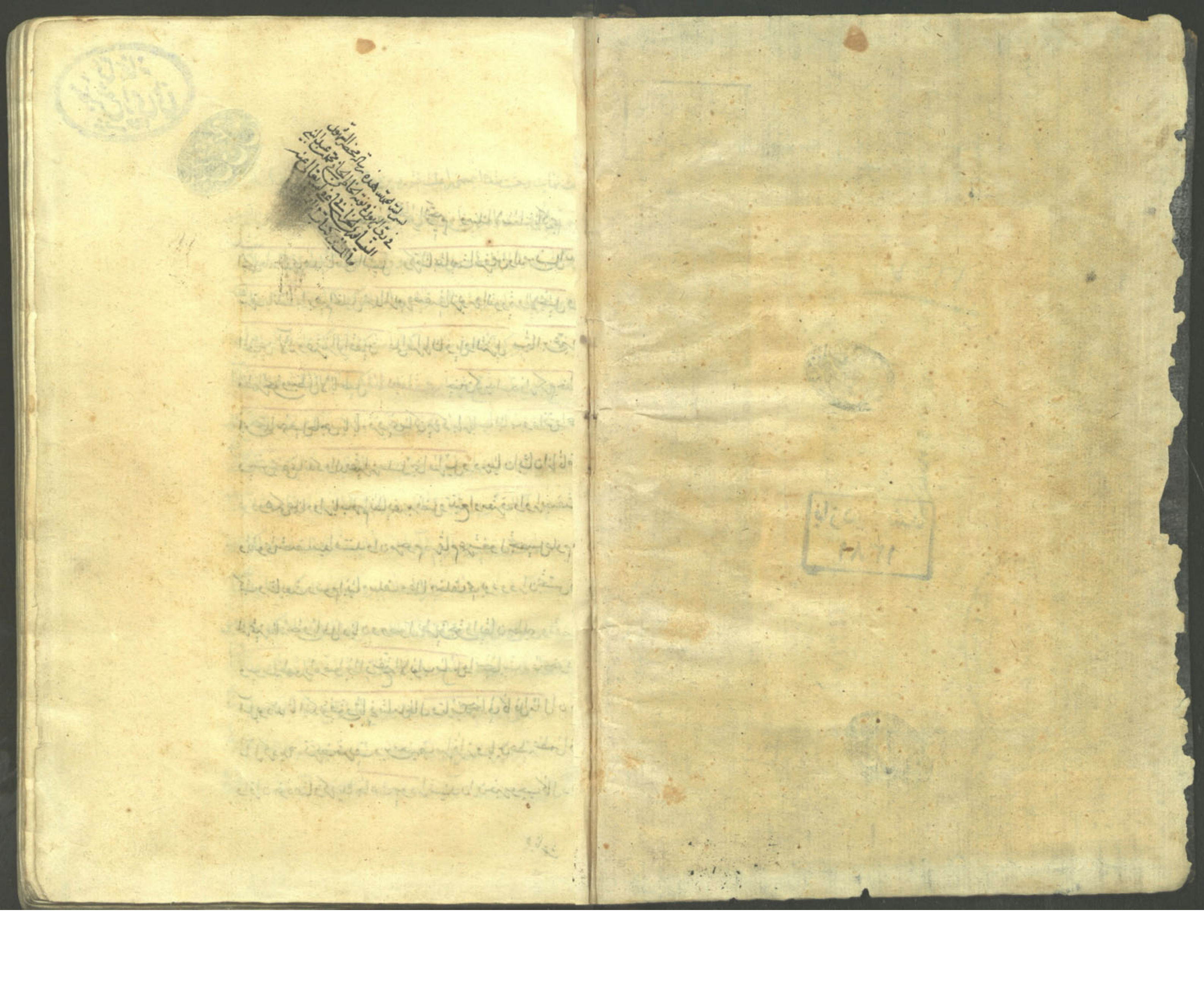




بازرسی شد
۲۴ - ۴۴
۱۳۷
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۲۰۸۲
شمارهٔ دفتر
۲۲۴۷۸
خطی، فهرست شده
۲۰۸۲


بازدسی شد
۱۳۷
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب
مؤلف
شمارهٔ دفتر
۲۲۴۷۸
۲۰۸۲
۲۰۸۳



١

بسم الله الرحمن الرحیم ومنك الاستعانة يا كريم

الحمد لله الذي هدينا سواء السبيل وكرمنا بمتابعة اشرف من ولد من نسل اسمعيل الذي
شرف بانتسابه ابرهيم الخليل محمد المزبور وصفه في الزبور والتورية والانجيل وصيرنا من
المحبين لآله وعترته الواقفين على اسرار التأويل والتنزيل سيما ابن عمه ووصيه
مظهر الحق ومبطل الاباطيل اما بعد چنين گويد اميدوار بكرم خداوند جليل
ابن محمد اسمعيل حاجی بابا قزوینی ساکن یزد که بر ارباب الباب و دانش و اصحاب بصیرت
و بینش مخفی نماند که والد فقیر از سلسله بنی اسرائیل و در میان ایشان از افاضل اعیان
بود و همگی علماء و ارباب فهم آن طایفه بر فضل و تتبع او معترف و او را بصفت زهد
و تقوی متصف میدانستند و آن مرحوم در تمام عمر مشغول بتحصیل علوم و مطالعه
کتب و متابعت رسوم انبیاء سلف و علماء خلف می بود و در آن بتجسس و طلب بغیر
از تمیز میانه حق و باطل ادیان و وصول بطریق حق و ایقان مطلبی و مقصدی نداشتند
و پیوسته ظهور راه صواب را از مفتح الابواب سائل و استجابت دعای خود را از آن جناب
آمل بودند تا اینکه توفیقات ربانی شامل حال و تاییدات سبحانی کافل آمال آن سعادت
مآل گردیده بتشریف شریف دین حنیف سرافراز و باین عطیه عظمی از اماثل
و اقران خود ممتاز گردیده جماعت یهود را شنیدن این خبر موجب کمال دهشت

و باعث

٢

و باعث وحشت شده این معنی را علت فتور دین و ملت و سبب نقص مذهب خود دانسته
چاره بستند و در پی زانوی تفکر و تحیر نشستند و از اطراف و جوانب زبان تعییر
و ... دند و اولا بواسطه رسل و رسائل و وسائط و وسائل طریق استعلام منشاء
و ... نمودند آن مرحمت پناه در مقام جواب بان گروه گمراه فرمودند که جناب اقدس
آله ضمیر هر کس آگاه هست شهید و گواه است که اختیار کردن دین اسلام از ...
اینال و جاه و توقع قرب امیر و شاه است بلکه بعد از استعانت بعنایات بی نهایت
... لعزت بذل و جهد خود را در تحقیق حقیقت مذهب و ملت نموده از تتبع کتب
و ملاحظه روایات و اخبار حقیقت دین شرین سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبدالله
... و آله المعصومین را با دلائل قاطعه و براهین ساطعه بدون شائبه شک و شبهه
... دانسته و فهمیده و از بیم مواخذه و عقاب روز حساب و امید اکتساب
... لت آبا و اجداد اجتناب و بشرف اسلام بهره مند و کامیاب گردیده ام و نجات
... ارك مواد عناد و اعتساف و سالك سبیل اعتبار و انصاف گردیده لباس
... لك و عار را از خود خلع و ریشه شجر غوایت ثمر ضلالت اثر انا وجدنا آبائنا
... و انا على آثارهم مقتدون را از مزرع خاطر قلع مینمایید صورت زیباي
... مدعا در مرآت ظهور جلوه نما و سخافت ملت منسوخه را كالشمس في وسط
... شاهده خواهید نمود اتباع عنود این نصایح گوهر آمود را اصغا ننموده

از تمام ایشان چه از وضیع و شریف و چه از قوی و ضعیف بغیر از لازمه اهتمام در تحریف
آن مرحوم از دین خیف و کمال ابرام در تکلیف بعود بدین سخیف چیزی دیگر بظهور
نرسیده آنجناب هر یک را بنحوی از استمالت و طوری از جواب مجاب و بطرق متعدده
وانواع مختلفه ابواب موعظه و نصیحت بر روی ایشان میکشود و بادله و بیان و حجت
و برهان اثبات نبوت حضرت خاتم رسالت را ارشاد و دعوت می فرمود نهایت
هرکه را روی بر بهبود نبود دیدن روی بهبود نبود و در آن اوان فقیر پس از تشنیع
و غالب اوقات از افادات آنجناب بهره یاب و اتحاد استماع مینمود مغتنم دانسته
بخاطر ما نرسیده از نانوشیدن آن جماعت عنود کمال تعجب مینمود و بوسته تخم این
تمنا در مزرع خاطر می کاشت که کاش کتابی نوشته آید که مشتمل باشد بر تمام آن ادله و براهین
و قواعد و قوانین که هرگاه بعد از این یکی از آن قوم حق ناشناس خواهد که بطریق شبهه
و وسواس رخنه در حصن حصین دین متین محکم اساس نماید و یا باغانت ابلیس
ابواب تشکیک و تلبیس بر روی مسلمانی کشاید شاید بوسیله تامل در این کتاب
و تدبر در این ابواب دفع شبهه و شکوک او و اتوان نمود و نقاب از چهره شاهد
مقصود کشود و بسهولت از عهده جواب ناصواب بر آید بلکه اقامت
حجت بر خصم نموده او را بدین اسلام دعوت و هدایت کرده تا این معنی موجب رفع
درجات آن مرحوم گردیده در روز قیامت در ظل رایت حضرت رسالت راه یابد و از آن

اوان

[او]ان الی الان که مدت چهل سال است باعتبار ملازمت و عوایق روزگار و مصائب و نوائب
و ادوار حوادث لیل و نهار و اختلال الحال و توزع البال فرصت و مجال نیافت و هرگاه
در شاهراه مقصود بقدم سعی و کوشش پیشتر شتافت کارکنان قضا و قدر را مانع حصول
[مقصود] خویش یافت تا اینکه در این زمان خجسته نشان و اوان میمنت اقتران که از یمن
[دول]ت والاتهمت و حسن نیت صافی طویت بندگان سپهر مکان شوکت و اجلال توامان
[حش]مت و اقبال همعنان باسط بساط عدل و احسان ناشر رایات بر و امتنان مهر
سپهر ایالت و جلالت قطب فلک شهامت و فخامت نور حدقه کیاست و فراست نور
حدیقه فطانت و متانت نجم درخشان بسالت و نزاهت لعل بدخشان نجابت و مناعت
[گو]هر بحر سخاوت و سماحت مهبط فیوضات حضرت یزدان مظهر الطاف قادر سبحان
[زب]ده امرای ملک آرای جهان امیر صایب تدبیر فلک شان خان ظفر قرین سعادت قران
محمد تقی خان لازال مراسم العز و الاقبال بمیامن وجوده مشیدة الاوکان ساحت فسیح
المساحت یزد و نواحی آن بنحوی رشک افزای جهان و نمونه کلزار جنان گردید که هرکه
سرمه انصاف در دیده بصیرت کشید و صورت اوضاع آن مکان را دید معنی تلک الجنة
التی نورث من عبادنا من کان تقیا را فهمید و هر ذی شعوری که گوش هوش گشود
ندای ادخلوها بسلام آمنین را در شان این بلد امین شنود ساکنان و
متوطنان آن از پیر و جوان و توانا و ناتوان در مهد امن و امان و در مهد امان و آسایش

و اطمینان غنوده و کوشها دران و وارد انش هرگز واز داد خواه و مظلومی نشنوده
نه دراز دستی دادست تعدی بجانب مال و منال زیردستی دراز و نه بدچشمی بگوشه
چشمی بطرف عرض و ناموس کسی باز ذات همایونش در تنظیم نظام دین و اعلاء اسلام
بیمثل و ابنا زود راحکام احکام شریعت خیر الانام از امرا و حکام ممتاز واقف و رحمت
بی عدد وشمارش یتیما نرا پدر مهربان و ضعیفا نرا غمکسار و دلنواز و ابر عطای
کهربارش درویشا نرا مایه استغنا و بحار کانرا چاره ساز لاجرم در چنین زمانی
و چنان مکانی داعی دوام دولتش باختتام ان والا مقام فرصت را غنیمت دانسته
کمر عزیمت برمیان محکم بسته بعزم قطع این وادی هولناک پای همت را پیش کذاشت
و از انچه از مرحمت پناه استماع و بحقیقت انها اطلاع یافته بعلاوه انچه خود از تتبع
اثار و تفحص اخبار استنباط نموده بحیطه ضبط در اورد و چنانچه خدا خواهد و
مقدر شده باشد اراده چنین است که انشاءالله کتابی نوشته اید که مشتمل باشد
بر رد دعوای تابید و خلود دین یهود و رد ادله و شبهات انها و بر اثبات و
اخباری که دلالت دارد بر اینکه لامحاله پیغمبری خواهد آمد و شریعت تازه خواهد
اورد و شرافت ان پیغمبر ذیشان و اسمانها ان فرو کرم و در بعضی از انها تعیین وقت
بعثت و در بعضی تصریح بنام نامی و اسم سامی ان پیغمبر والا کهر شده و درباره کیفیت
شریعت بیضا مذکور و در بعضی تعریف و توصیفات نبی مرسل مذکور باشد و هم چنین

ر باینکه جماعت یهود دین او را قبول نخواهند نمود و در مقام تکذیب و اهانت
خواهند بود و باین تقریب ذلیل و خوار و بیقدر و اعتبار خواهند کردید نوشته
و هم چنین مشتمل باشد بر اخباری که اشعار دارد بر اینکه بعثت ان پیغمبر والا مقام
از ظهور و غیبت حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه السلام خواهد بود و همچنین مشتمل
د بر اینکه ما شیح که در کتب انبیا از ان خبر داده اند حضرت عیسی ابن مریم است
غیر از این اخبار انچه در هر مقام ایراد ان ضرور باشد ایراد شود و چون تمام این کتاب
و شواهد است و رد یهود پس هرگاه انرا مسمی کردانیم بمحضر الشهود فی رد الیهود
با معنی و ظاهر با محتوی مطابق خواهد بود و ها انا اشرع فی المرام راجیا من الله
عانته و به الاعتصام و مسائلا منه التوفیق للاتمام و این کتاب مشتمل است بر چند

باب اول در ذکر انچه خداوند عالمیان بحضرت ابرهیم علی نبینا و آله
علیه السلام و اولاد انحضرت وعده فرموده و اثبات شان و مرتبه حضرت اسمعیل
اول باداش لخ لخا از تورات حضرت موسی ع آیه مذکور است که ترجمه اش اینست
فرمود خدا با ابرهیم ع که بیرون رو از زمین تولدگاه خود با ان زمینی که بنمایم بتو
بکردانم ترا از برای قوم بزرک و بلند کردانم نام ترا و افرین کنم افرین کنندکان
ترا و لعنت کنم نفرین کنندکان ترا و افرین کرده شوند بتو همه قبیلهای ان زمین
ایضا در همان باداش بعد از ذکر چند ایه میفرماید وآدناي امرال ابرام

اَحَوهِبنا دِدِ لوُطامعِيمو سا نا عيخاو رئه مِن هَما قُم آتسِرآنا ساَم صا فو نا وانقبا
وانِدِما وايا ما كِاَت كُلها ادص آشر انا دُع لِحَا اِتِنا ولِزرعَخا عدعلام ونَمتي
اِت زَرعَحا كعفرها ادَص اشر ايم يوخل ايش لِمنُت اِت عفرها ادص كم زرعخا
بيمانِر يعني فرمود خدا با براهيم ع بعد از جدا شدن لوط از تو داو كه بكشا چشمان خود را
و ملاحظه كن اطراف اين مكان را كه در ان مقام داري از اطراف شمال وجنوب وشرق
ومغرب كه همان زمين را كه تو مي بيني بتو و ذريه تو خواهم داد تا جاويد وبكردانم
نسل ترا مانند خاك زمين چنانچه كسي خاك را تواند شمرد نسل ترا نيز تواند شمرد
وايضا درهمان باب بعد از چند ايه كه مشتمل است بر بيان كنارش جهاد كردن حضرت
ابرهيم با پادشاهان زمين كنعان و ان حوالي وطلب كردن انحضرت فرزند ميراث كير
و وعده دادن خدا فرزندان و ذريه بعدد ستاركان اسمان و نقل كشتن انحضرت جانوران
ومرغان بجهة حصول الطمينان وغير ذلك ميفرمايد بيوم ههو كارت ادناى اِت
ابرام بريت ليمر لزرعخا ناتتي اِت هاارص هزوت مي نهر مصريم عدهنا
هار هكادول نهر فرات يعني روز شرط كرد خدا با برهيم بدادن اين زمين
بذريه ابرهيم از نهر مصر تا نهر فرات كه دران روز ان مملكت در تصرف ده نفر پادشاه
كافر بود كه اسامي ايشان بتفصيل درهمين مقام از توريه مذكور است مولف كويد
كه علماء مفسرين بني اسرائيل را اعتقاد چنين است كه وعدها تمام درشان اسحق

بلكه

بلكه يعقوب و ذريه او درست مي ايد و ديكري از اولاد خليل ع را شريك با اسحق
نميكردانند و در كتب وتفاسير خود تصريح باين مطلب نموده اند و در نظر حقير بسيار سست
و باطل مينمايد بچند وجه اول انكه فرموده است كه نسل و ذريه تو را نتوان شمرد و بني
اسرائيل هميشه طايفه محصوري بوده اند نه بطايفه ديكر اميخته ميشدند و نه كسي را بخود
راه ميدادند و در زمان موسي ع و بعد از موسي ع چند دفعه شماره در امدند چنانچه
در وقت خروج از مصر و دخول در تيه و خروج از تيه ايشان را شمردند و عدد ايشان
در توريه و غيرها از كتب مسطور است دويم انكه وعده فرموده كه كل اين زمين را
بذريه تو خواهم داد و هركز بني اسرائيل كل اين زمين را در تصرف نداشتند و از ان ده پادشاه
كه اسم ايشان در توريه مذكور است بني اسرائيل در وقتي كه از تيه بيرون امدند بر زياده
از پنج شش نفر ايشان مسلط نشدند بلكه هركز بحوالي نهر فرات عبور نكردند چه جاي انكه بانجا
مسلط شوند و همه قبيلهاي ان زمين هركز بنام حضرت ابرهيم خوانده و آفرين كرده نشدند
بلكه هر يك طايفه عليحده وصاحب تسلط در زمين خود و منسوب بقبيله خود بوده اند
چنانچه در متعدد اين كتب و سير و تواريخ و قصص مخفي نيست و ديكر انكه در ايه مذكور است
كه فرموده كه كل اين زمين مال اولاد انحضرت باشد تا انقراض عالم و بني اسرائيل قليل
وقتي در انجا بودند و از دست ايشان كرفته شد والحال بتصرف اولاد اسمعيل است
و تا انقراض عالم خواهد بود سيم انكه در همان باب ذكر ميفرمايد كه ساره زوجه حضرت

در خدمت شوهر خود عرض کرد که چون من عقیمم تو خلوت کن با کنیزک من هاجر مصریه شاید
که اولادان و بسیار شویم با او و چون حضرت خلیل با آن کنیزک خلوت نمود و از حمل دار کنیز حامله
شد در خدمت خاتون خود تقصیر نموده بلکه اظهار سآمت و هم چشمی مینمود اینمعنی بر ساره
گران آمده شکایت نزد حضرت خلیل برد و انحضرت ساره را بر هاجر تسلط داد و ساره
هاجر را رنجانید هاجر از پیش او گریخته به بیابانی رفت و در سر چشمه آب فرشته بر هاجر
نازل شده گفت از کجا می آیی و بکجا میروی هاجر جواب داد که از خاتون خود گریخته ام
فرشته او را امر باز گشتن نزد خاتون خود و جفا کشیدن در زیر دست او نمود و بعد
ازین فقرات مذکور است که ویومر لاه ملئخ ادنای هربا اربه ذرعخ ولا ییسافر
مروب ویومر لاه ملئخ ادنای هناخ هارا ویولدت بن وقارات شمو یشما
عیل کی شامع ادنای ال عنیخ وهو یهیه پرا ادام یادو بکل ویدکل بو وعل
پنی کل احاو یشکون در ایه بعد این آیه هست که ترجمه اش اینست که بزایید هاجر برای
ابرهیم پسر بخواند ابرهیم اسم پسر او را که بزایاند هاجر یشمعیل مفسرین این ایه گفته اند
که حضرت ابرهیم خبری ازین معنی نداشت که ملائکه بهاجر نازل شده و امر کرده که اسم این
مولود را یشمعیل بخوان من عندالله حضرت ابرهیم این اسم را خوانده یعنی گفت باو
فرشته خدا که بسیار کنم بسیار کردنی مر نسل تو را که شمرده نشوند از بسیاری و گفت باو
فرشته خدا که الحال تو آبستنی و خواهی زایید پس بخوان نام او را یشمعیل که شنید

خدا

خدا دعای ترا و آن فرزند خواهد بود پرا ادام دست او در همه و دست همه در او
و بر روی همه برادران خود مسکن خواهد گرفت مؤلف گوید که لفظ پرء بنحوی که
در نسخ توریه مسطور است باین نحو است که اول پا فارسی است و بعد از ان را قرشت
و بعد از ان همزه و چنانچه همزه بر را مقدم میشود بمعنی مترادف می بود و کمال مناسبت
بمقام داشت اما بنحو موجود در نسخ توریه انچه از شاداشیم که از کتب معتبره لغة
عبریت معلوم میشود بمعنی بهره مند و بسیار و بیابان دوست و صحرانشین و شکار
کن آمده و هر یک ازینمعانی بوجهی مناسبت بمقام دارد اما معنی بهره مند ظاهر است
و معنی بسیار هم مناسبت که تاکید فقره اولی بوده باشد یعنی کثیر النسل و چنانچه بمعنی
بیابان دوست و صحرانشین و شکار کن هم باشد مناسب خواهد بود چه حضرت اسمعیل
در بیابان پاران ساکن میشود و شکار هم بسیار میکرد و ممکنست که غرض از بیابان
دوستی و صحرانشینی این باشد که اعراب از نسل انحضرت خواهند بود بجهة اینکه اعراب اکثر بیابان
دوستی و صحرانشینی این تا حد و شکار کن میباشند بلکه اینمعنی در اینمقام انسب خواهد
بود زیرا که در مقام بشارت دادن خدا بواسطه ملک بهاجر خبر صحرانشینی حضرت
اسمعیل ع چه تا ذکی و خوشی دارد که هاجر را بان تسلی حاصل شده موجب گوارا شدن
زحمت زیر دستی و رنجانیدن ساره او را گردد و هرگاه بمعنی این باشد که عرب از نسل
اوست بالالتزام مژده خواهد بود بوجود پیغمبر اخر الزمان ص از نسل حضرت اسمعیل

بر عدم اختصاص ظهور وعدها در بنی اسرائیل زیرا که در وعده پادشاهی و بزرگی
اولاد ساره لکوئیم فرموده است و همون کوئیم نفرموده چنانچه در آیات سابقه
که بحضرت ابرهیم شرط فرموده همون کوئیم فرموده و در همان آیات بعد از ذکر
مژده رسیدن بحضرت ابرهیم بتولد اسحق و سجده شکر کردن انحضرت و استبعاد
کردن از فرزند بهم رسیدن از مرد صد ساله و زن نود ساله میفرماید که ویومر
ابرهام ال هاالهیم لو یشماعیل یحیه لفانخا ویومر الهیم آبال ساره
اشتخا یولدت لخا بن وقارا ثا ات شمو یصحق وهقیموتی ات بریتی ایتو
لبریت عولام لزرعو احراو ولیشماعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو وهفریتی
اوتو وهربیتی اوتو بمود مود شنیم عاسار نسیئیم یولید ونتتیو لغوی
گادول واث بریتی اقیم ات یصحق اشر تلد لخا ساره لموعد هزه بشانا ها
آخرت یعنی گفت ابرهیم خدا را که کاش اسمعیل زنده بماند بدرگاه تو فرمود خدا
اما ساره زن تو خواهد زایید برای تو پسری که بخوانی او را اسحق برپا کنم
مر شرط خود را با او شرط غلام بر نسل او بعد از او و با سمعیل خبر دادم ترا که
آفرین کنم او را و برومند کنم او را و بسیار کنم او را بسیار بسیار از او برآید ده و دو
بزرگ بدهم او را بقوم بزرگ و شرط خود را بپا دارم با اسحق که بزاید برای تو
ساره در سال دیگر مؤلف گوید که انچه از فقره اولی مستفاد میگردد کمال عنایت

دارد

دارد بانچه اعتقاد علمای بنی اسرائیل است از اینکه نجات و خدا پرستی و امتی که حق شناس شدند
منحصر است باولاد اسحق و حضرت اسمعیل هرگز در عرضه نبوده و در نظر خلیل هیچ اعتبار
نداشته و باولاد انحضرت تمام عاصی و بر باطلند تبیین این اجمال اینکه چگونه
میتواند بود که حضرت خلیل الرحمن بان عظم شان و بزرگی و مرتبه بحیثیتی که بیشتر
از امم انحضرت را اشرف از جمیع پیغمبران میدانند بعد از بشارت یافتن بوجود فرزند
که خدا پرست منحصر در نسل او و خدا پرستی و شریعت و دین تا انقراض عالم در میان
ان سلسله برپا خواهد بود خواهش و تمنا نماید که کاش اسمعیل زنده بماند و حال
اینکه بر وجود اسمعیل باعتقاد ایشان بغیر از خسران و زیان و کفران چیزی
مترتب نیست کلا و حاشا و معاذ الله که چنین باشد بلکه معنی این ایه چنین است
که چون بر حضرت ابرهیم یقین شده بود که تمام شروط که خدا باو وعده فرموده در نسل
و ذریه حضرت اسمعیل ظهور خواهد نمود و یقین هم دانسته بود که انکسی که خدا او را
از همه کس دوستر میدارد و شان و مرتبه او کسی نخواهد رسید و سرور کل عالم و تمام
بنی ادم خواهد بود از نسل او بهم خواهد رسید فلهذا در وقت مژده رسیدن
بوجود اسحق که فی الحقیقه مژده بزرگی بود برای حضرت ابرهیم خصوصا بعد
از یاس از فرزند بهم رسانیدن خواست که اظهار شکر نموده بدرگاه احدیت
عرض نماید که خوشی و سرور من بوجود انکس که بدرگاه تو عزیزتر است بیشتر است

و این بزرگترین مژدها و موجب گوارا شدن هر نوع زحمتی میتواند بود والعلم عند الله تعالی و فقرهٔ دست او در همه و دست همه در او را بعضی از مترجمین توریته که بلغت عبری ترکوم باشد چنین ترجمه کرده که یعنی او بر همه مسلط و همه باو محتاج خواهند بود و فقرهٔ بعد که بر روی همه برادران مسکن گیرد فی الجمله تائیدی میکند و میتواند بود که مراد از ید وحی و شریعت بوده باشد چه ید بمعنی وحی در کتب انبیا بسیار استعمال شده و علما و مفسرین بان تصریح نموده اند از انجمله در اوایل کتاب ارمیا و اواخر نشان هجدهم ملاخیم اول و در نشان سیوم و هفتم و سی و سیم و سی و هفتم و چهلم کتاب یزقیل که ذوالکفل پیغمبر است بهمین معنی مذکور است پس معنی اول که دست او بر همه چنین خواهد بود که وحی و شریعت حضرت اسمعیل یعنی ذریه او که نسبی عرب و خاتم پیغمبران بوده باشد بر همه قومها و طایفها جاری و بعثت انحضرت اختصاص بگروهی نخواهد داشت چنانچه تمام انبیا که بعد از حضرت خلیل ع مبعوث شدند بقوم مخصوصی مبعوث بودند و معنی فقرهٔ دویم که دست همه در او اینست که چون وحی انحضرت که قرانست مشتملست بر جمیع انچه در عالم موجود و متحقق گردیده و خواهد گردید چنانچه میفرماید که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و میفرماید که اُوتِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ پس وحی همه انبیا مندرج در او و دست همه در او خواهد بود والله یعلم و بر هوشمندان مطلع بر طور کلام مخفی نخواهد بود

که وعده

که وعده فرمودن خدا بهاجر که نسل ترا بسیار خواهم کرد بحیثیتی که شمرده نشود اشاره است اینکه همان بشارت که بحضرت ابرهیم داده شده و موجب سرور انحضرت گردیده در شان همان فرزند است که در رحم هاجر است تا موجب خوشنودی کامل برای هاجر تواند گردید وایضا در همان پاراش بعد از فقرات چند که بما نحن فیه دخل ندارد آیاتی چند مذکور است که حاصل معنی انها اینست که خدا با خلیل خود چند شرط فرموده است بشرط انکه انحضرت پیروی کند راه او را اول انکه بسیار کند نسل و ذریه او را بسیار بسیار دویم انکه برومند کند ایشان را بحیثیتی که باشند گروه و طوایف و جمیع پادشاهان از ذریه انحضرت سیم انکه بزرگی و پادشاهی را جاودان در ذریه انحضرت جاوید قرار دهد چهارم انکه زمین کنعان که محل یکتایی انحضرت بود بذریه انحضرت مسلم داشته از ایشان انتزاع نکند پنجم انکه نگاه دارند شریعت را که اتمام ان در ان او ان ختنه کردن در روز هشتم بود و چگونه میتواند بود که ظهور این وعدها در بنی اسرائیل بوده باشد و عبارت توریته که مشتمل بر این فقراتست اول اینست وَنِهیه ابرام بن تشعیم شانا الخ ها و هر که خواهد که بتفصیل ان مطلع گردد رجوع بتوریته نماید و ایضا انچه بعد از ختنها فقرات در همان پاراش میفرماید که وَبِرَختی اُوتاه وَگَم ناتی میمنا لخابین وَبو وَهایتا لگوییم ملخ عمیم میمناه یهیو یعنی افرین کنم او را یعنی ساره را و نیز بدهم از او بتو پسری و از ساره قومان و پادشاهان بهم رسد دلیلست

واظهار این را نیز نموده باشد که با وجود چنین مژده از آن فراموش نکرده مطمح
نظری بغیر از همان کس که برگزیده و دوست نواسته ندادم و تمام همت من مصروف است
بر بقای همان شجره که چنین کسی ثمرهٔ آن می تواند بود و گویا در جنب چنان موهبتی
سایر مواهب هیچ و ناچیز است و مرا همین شرافت کافیست که بمن عطا شده است فرزندی
که از نسل او حبیب و دوست تو بعمل خواهد آمد و از این جهت است که خداوند عالمیان در جواب
حضرت خلیل خود چنین میفرماید که این فرزند هم ساره میزاید برگزیده ماست
و بعضی شروط خود را در بارهٔ او و اولاد او ظاهر خواهم ساخت چنانکه یکی از آنها
ختنه کردن در روز هشتم ولادت است و این شرط در بارهٔ اسمعیل میسر نبود بجهة
اینکه نزول این حکم بنا لها بعد از تولد حضرت اسمعیل بود و علما و مفسرین
تورات تصریح نموده اند که شرطی کرده است بَرِیتی آییم اِت یِصحق مذکور است غرض
از ختنه کردن در روز هشتم است و همچنین بعضی شروط دیگر هم مدت مدید
بدین او برپا بود چنانچه فرموده که اِتْ بَرِیتی اُوتُوالی اُخوها و چون در این
خطاب لفظ عولام مذکور شده و این لفظ شرکت میان معنی جاوید و زمان
طویل و مطلق بود که توهم شود که تا بظهور شرط خداوند جلیل با حضرت خلیل در نسل
حضرت اسحق تا جاوید بماند و بجهة دفع این توهم فرموده اند که خبر اسمعیل شنوداده
شده است که او برکت داده شده است و او را بسیار خواهم کرد مِئوُد مئود و بزرگان

بمود او نسل او بهم خواهند رسید و لفظ مِئُود مئود که معنی آن غایة الغایات است
در اینمقام استعمال فرموده تا اینکه قرینه باشد بر اینکه عولام در مقدمهٔ اسحق بمعنی
زمان طویل است و البته بزرگی و پیغمبری از خاندان او نقل بخاندان اسمعیل خواهد
شد و هر گاه کسی بزرگان دوازده نفر را که خدا خبر داده که از حضرت اسمعیل بوجود خواهند
آمد حمل نماید بر اوصیای حضرت خیر البشر که ائمهٔ اثنی عشر اند و اینمطلب را تاکید مژده
سابق قرار دهند اطمینان خاطر خلیل مذکور شده باشد دور نخواهد بود بلکه بنظم
کلام کمال مناسبت دارد والله یعلم و این بیانات در تحقیق لفظ عولام در اینمقام
از تقدیریست که آخرا و اخرا به بود و لفظ وُلِیِشما عِل عطف بر ما قبل بوده باشد
و معنی چنین باشد که شرط جاوید در نسل اسحق و اسمعیل هر دو با هم بعمل خواهد آمد
آنچه در واقع چنین شد و مدتی اولاد اسحق بزرگ و صاحب شریعت بوده بعد از آن
شریعت و بزرگی ایشان منسوخ شده با اولاد اسمعیل تعلق گرفت و تا جاوید در این سلسله
خواهد بود و چون علما و مفسرین بنی اسرائیل باین معنی خود را راضی نمیسازند
از روی عناد چشم از امثال اینها میپوشند و چنانچه حمل نمایند بر آنچه اعتقاد خود
ایشانست که جمیع این شروط با اولاد اسحق تعلق دارد و لازم می آید که حکم خدا
دروغ باشد زیرا که از وقت خرابی ثانی بیت المقدس که تا این زمان که قریب
هزار و هفتصد سال میشود بزرگی و پادشاهی و سایر شروط از میان بنی اسرائیل

بیرون رفتند و ست ایشان بجائی بند نیست فلهذا بشر ایشان از تفسیر این ساکت
مانده چشم از آن پوشیده اند تتمه در باره ش و برا لنوا ز سفر براشیت بعد
از نقل متولد شدن اسحق و از شیر باز شدن آنحضرت و ضیافت کردن حضرت
ابرهیم همه قومها را مذکور است که وتومر لا ابراهام گارش هاامه هزت واث
بناه کی لا ییرش بن هاامه هزت عیم بنی عیم یصحق ویرع هدبار مود بعینی ابراهام
عل اودوت بنو ویومر الهیم ال ابراهام ال یرع بعینخا عل هنعر وعل
اماتخا کل توءمر الیخا سارا شمع بقولاه کی بیصحق یقارء لخا زرع
وکم ات بن هاامه لغوی اسیمنو کی زرعخا هو یعنی گفت ساره بحضرت ابرهیم
که بیرون کن این کنیزک و پسرش را که میراث نگیرد پسر او با پسر من اسحق بدآمد این
سخن بسیار در نظر ابرهیم بسبب فرزند خود فرمود خدا با برهیم که بد نیاید بنظر تو
آنچه گفت بشنو ساره درباره کودک و کنیزک تو بشنو سخن او را که باسحق خوانده
میشود بتو نسل تو و نیز این فرزند کنیز را بر قوم بزرگ قرار میدهم که فرزند
تو است او مؤلف گوید که آنچه در این چند آیه مذکور است مؤید قوی آنچه
در تفسیر آیات مذکور شد زیرا که چون سلطنت و بزرگی یافتن اسحق مقدم
بود بر اسمعیل ثابت در آن اوان اسمعیل در تحت فرمان اسحق بوده فرمان
برداری نماید امر شد بحضرت ابرهیم که باید آنچه خواهش کند سحق است بعمل آید

وچون

وچون حضرت ابرهیم بزرگی حضرت اسمعیل را دانسته بود او را در اول این سخن بسیار
بد آمد و آنچه در این مقام توجیح اسحق بر اسمعیل است بجهت تقدم سلطنت او بر اسمعیل
و ذکر علت است بجهت اینکه تا بحکم او جاری باشد مذکور شده از ذکر شان و بزرگی
اسمعیل و تصریح باینکه او را بزرگ خواهم کرد آیند دلیل است بر اینکه از بیرون کردن
نقصی عاید اسمعیل نخواهد شد و آنچه در باره او وعده شده بعمل خواهد آمد این
فقره هست که سلطنت اسحق تقدم دارد بر سلطنت او و در همین باب از بعد از این
آیات چند هست که مشتمل است بر ذکر بیرون کردن هاجر و بصحرا رفتن او با فرزند
وچون از فقرات آن عظم شان و قرب و منزلت اسمعیل و هاجر نزد خداوند عالمیان
معلوم میشد ما قدری از آنها بجهت تاکید و تایید مراتب سابقه ترجمه نموده
کلام را بآن ختم مینمائیم و بالله التوفیق خلاصه ترجمه آن آیات اینست که چون حضرت
از جانب رب جلیل مامور به بیرون کردن هاجر شد نانی و ظرف آبی برای هاجر
و اسمعیل مهیا ساخته ایشانرا روانه بیابان بئر شبع نمود و چون آب ایشان
تمام شد حضرت اسمعیل در زیر درختی آرام گرفته حضرت هاجر از آنحضرت کناره
گرفته بگوشه مشغول گریه کردن شد و جهت کناره گرفتن این بود که نمی توانست که فرزند
خود را بآن حال ببیند در این حال فرشته از آسمان بحضرت هاجر ندا کرد که مشوش
مباش خدا شنید آواز فرزند ترا در آنجا که است برخیز و محکم بگیر دست او را که بزرگ

میکرداند خدا او را و خداوند عالمیان نمود بحضرت هاجر چاه آبی را و ان حضرت رفته
از ان چاه اب اورده بحضرت اسمعیل خورانید و بود خدا با ان حضرت و بزرگ شد
انحضرت و بود تیرانداز و سکنی کرفت در بیابان پاران تا اخر انچه در بیان پاراش
مذکورات و ما بهمین قدر اکتفا مینمائیم **مولف کوید** انچاه که بجهة حضرت هاجر
ظاهر شد بالاتفاق چاه زمزم است و بیابان پاران مکه معظمه است **اکالوا** در اخر
پاراش حی سارا از سفر براشیت مذکورات که بعد از وفات حضرت سارا ابراهیم
ع زن دیکر که نام او قطورا بود کرفته از ان زن شش پسر بهم رسانیده ایشانرا در حیات
خود باطراف عالم فرستاده و در وفات آن بزرکوار حضرت اسمعیل و اسحق بیالین انحضرت
حاضر بوده انحضرت را در مغاره قدس دفن فرمودند و بعد ازین فقرات اسامی
اولاد اسمعیل مذکورات باین تفصیل بنایوت و قیدار و آدبئل و مبسام
و مشمع و دوما و مسا و حدد و تیما و یطور و نافیش و قدما **مولف کوید**
که غرض از نقل این فقرات انست که ناظر درین رساله مطلع باشد که قیدار
از فرزندان اسمعیل است و در این مقام تصریح باین مطلب شده **باب دویم** در ذکر
اخبار انبیا به بعثت پیغمبری عظیم الشان و اینکه ان پیغمبر از غیر بنی اسرائیل است **بدانکه** در سفر
پنجم توریة در پاراش شوفطیم بعد از ذکر وصایای حضرت موسی ع بقوم که چنین
و چنین کنید و در منازع و ترافع محاکمه و مرافعه برید بنزد حاکمی که در بیت المقدس

ساکن است

اکن است تا حکم کند میان شما بشریعت همین توریة و منع تبلیغ فرموده است از متابعت
ن منجمان و اسطرلاب بینان و فالکیران و ساحران و امثال اینها مذکورات که نابی
مقربخا مِاحِخا کاموني یاقیم لخا آدنای الوهیخا الیو تشماعون یعنی پیغمبری از میان
از برادران تو مثل من برانکیزاند خدای خالق تو از و بشنوید و بعد از ان میفرماید
لی اشر شالتا معیم آدنای الوهیخا بحورب بیوم هقاهال لیمور لا اوسف لشموع
ت قول آدنای الوهای و اِت ها اش هکدولا هزت لا ارئه عود ولا اموت
وث ویومر آدنای الای هیطیبو اشر دبرو و حاصل معنی این فقره اینست
بر مبعوث شدن ان پیغمبر بمن رسید در روزی که در پای کوه سینا جمعیت نموده
بدرکاه احدیت عرض کردند که ما را دیکر طاقت شنیدن اواز خدای خالق خود و دیدن
نها یعنی صاعقه و برق نیست زیرا که میترسیم که از هیبت ان بمیریم و فرمود خداوند عالم
نیکو کفتند این قوم و کویا قوم بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که در هر وقت و
هر پیغمبر که وحی نازل شود باید بوضع نزول الواح بوده با صاعقه و برق و اوازها
شد لهذا استدعا و التماس رفع انحکم نموده خواستند که طریق نزول وحی باین وضع
وده باشد خداوند عالم بر ضعیفی ایشان رحم نموده فرموده که خوب کفتند و ایشان
ده داده فرموده که نابی اقیم لاهم میقرب احیهم کاموخا و ناتتی دباری
بپو و دبر الیهم ات کل اشر اصونو یعنی پیغمبری مبعوث میکردانم با یشان

از میان برادران ایشان مثل تو و بدهم کلام خود را بدهن او و سخن گوید با ایشان آنچه
وا فرمان دهم او را و چون در مقامی که وحی بدهن پیغمبر گذارده شود و در حین نزول آن
علامت و آیتی بیان نباشد که تمام خلق آن را ملاحظه نموده بفهمند که این وحی از جانب
خداست چگونه آن را قبول خواهند کرد والبته در مقام انکار خواهند آمد لهذا میفرماید
کدوها یاه ایش اشر لا یشمع ال دباری اشر یدبر بشمی انوخی ادرش معیمو اخ
هنابی اشر یازید لدبر دابار بشمی ات اشر لا صیویتیو لدبر واشر یدبر بشم
الهیم احریم ومت هنابی ههو یعنی هر آن مردی که نشنود سخن مرا آنچه بفرماید
آن پیغمبر فرستاده من بنام من انتقام میکشم از او اما آن پیغمبری که دعوی دروغ
کند بسخن گفتن بنام من آنچه فرمان نداده باشم او را بگفتن و آنچه سخن گوید بنام معبودان
دیگر کشته شود آن پیغمبر و چون از آن فقره مستفاد شد که سخن گوینده بنام خدا دو شخص
خواهد بود یکی آن فرستاده بر حقی که خدا او را فرستاده باشد و از منکر او انتقام
خواهد کشید دویم آنکه متنبی بوده بدروغ سخن خدا را بر خود بندد و چنین کسی
واجب القتل و کافر است و تمیز میان این دو نفر مشکل و از برای همه کس میسر نیست و با وجود
این اطاعت و پیروی پیغمبر بر هر فرد واجب و کسی از این تکلیف معاف نشده فلهذا باید
علامتی نصب شود که همه کس را میسر باشد که بواسطه آن در مقام تحقیق برآمده راست
گو را از دروغ گو تمیز نماید و می باید آن علامت چیزی باشد که فهمیدن آن برای همه کس

...ان بوده طلب کردن آن نیز از پیغمبر محتاج باسباب فراوان نبوده باشد تا هر فردی
...اجدا ممکن شود که در مقام امتحان برآید و باسانی او را فهمیدن میسر شود پس خداوند
...بیان آنچه را از همه آسانتر بوده اختیار فرموده معجزه را اخبار بغیب قرار داده
...آنچه میفرماید که وخی تومر بلبابخا ایخاه نذع ات هدابار اشر لا دبرو ادنای
...ر یدبر هنابی بشم ادنای ولا یهیه هدابار ولا یابو هو هدابار اشر لا دبرو
...ادنای بزادون دبرو هنابی لا تغور ممنو یعنی اگر بگوئی بدل خود که
...چه بدانیم آن سخن را که نفرموده است خدا آنچه سخن گوید آن پیغمبر بنام خداو
...نبودن آن سخن و بوقوع نیاید آن سخنی است که نگفته است آن را خدای و بجا سخن
...آن را ستان پیغمبر مز سید از او یعنی آن پیغمبری نیست که خدا از منکر او انتقام
...د مولف گوید که در آخر تورات مذکور است که لا قام نابی عود بیسرائیل کموشه
...ی برنخیزد پیغمبر دیگر از اسرائیل مثل موسی چون در دو موضع از آیات مذکوره
...بیح شده که آن پیغمبر موعود مثل موسی خواهد بود باید از غیر بنی اسرائیل بوده
...چون علماء بنی اسرائیل چنین میگویند که آن پیغمبر باید از سلسله ایشان باشد
...درین مقام سخن چند ایراد میتوانند نمود که ذکر آنها و جواب آنها ضرور است اول
...که لفظ لا قام در این آیه صیغه ماضی است و معنی آن اینست که برنخواست
...اینکه برنخیزد و جواب از آن اینست که در لغت عبری لفظ ماضی بمعنی مستقبل

بیننا را استعمال میشود چنانچه در لغت عرب هم این رسم شایع است و قرینه براینکه
غرض درینمقام معنی استقبال است اینست که در بنی اسرائیل که مراد حضرت یعقوب است با
بیش از موسی پیغمبری نبود مگر حضرت یوسف و علماء بنی اسرائیل بر پیغمبری یوسف
اعتقاد ندارند و آن حضرت را پیغمبر نمیدانند و بر تقدیری که آنحضرت پیغمبر بوده
باشد معلوم است که مقصود از این آیه ترجیح حضرت موسی بر یوسف بر تنهائی
نیست پس غرض از لاقام معنی استقبال است نه ماضی دویم آنکه تتمهٔ آیهٔ لاقام
چنین است که آشر یداعو آدنای پانیم ال پانیم یعنی که معلوم کند او را رو برو و
مقصود خدا از این آیه اینست که پیغمبری برنخیزد از اسرائیل مثل موسی که سخن
گوید با خدا رو برو و از این لازم نمی آید که در هیچ صفت مثل موسی نبود باشد
بلکه همین در کلیم الله بودن مثل موسی نخواهد بود پس صحیح است که این پیغمبر مثل موسی است
در سایر صفات و مثل موسی و مثل موسی نیست در سخن گفتن با خدا رو برو
و کلیم الله بود و جواب میگوئیم که این تاویل کمال منافیست با اعتقاد بنی اسرائیل
دارد زیرا که ایشان موسی را بهترین خلق اولین و آخرین میدانند و قایل نیستند
که کسی با دنی پایه مرتبه حضرت موسی میتواند رسید و اعتقاد باینمعنی از اصول
دین ایشان است چنانچه بعضی از علماء ایشان تصریح نموده پس این تاویل حکمی
خواهد بود بدون رضای طرفین و ایضا میگوئیم که آنچه در آن آیات در وصف

بیغمبر

ر موعود مذکور است که سخن خود را بدهن او میگذارم ظاهر معنی آن اینست که با او
ر و سخن خواهم گفت پس معنی چنین خواهد شد که آن پیغمبر مثل موسی باشد در اینکه
او را معلوم کند رو برو و بی واسطه و ایضا میگوئیم که بنا بر این تاویل باید که
بری از بنی اسرائیل بغیر از حضرت موسی با خدا و تجلیل مناجات نکرده باشد
آنچه مناجات هم کرده باشد جواب نشنیده باشد و این خود باطل است که بسیاری
نبیاء بعد از موسی با خدای خود مناجاتها نموده از آنجناب سؤالات و خواهشها
دند و بجوابهائها بواسطه ملک فایض گردیدند چنانچه از توریت در کتب سایر
ا معلوم میشود سیم آنکه شاید مراد از مثل موسی بودن این باشد که مثل
ی است در اینکه مبعوث شده است بر خصوص بنی اسرائیل نه بر همه قومها و امتها و هر چند
تبه و شان و سایر صفات مثل موسی نبوده باشد و بر این تقدیر بیان آیتین
اقی نیست جواب خواهیم گفت که آیا آن پیغمبر صاحب شریعتی تازه غیر شریعت حضرت
ی خواهد بود یا بر همان شریعت مبعوث خواهد شد تقدیر اول خلاف معتقد
سرائیل است زیرا که ایشان شریعت حضرت موسی را همیشگی میدانند و مطلقا
بر آن راضی نمیشوند و تمام نزاع ایشان با سایر فرق عالم بر سر همین مطلب است
ه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بر تقدیر ثانی مناسب
بود که لفظ نبی که صیغه مفرد است درینمقام مذکور شده بصیغه جمع ادا

کردد زیرا که جمیع انبیا که بعد از حضرت موسی مبعوث شده اند در این صفت شریک
و دیگر یکی ترجیح بلا مرجح است پس لا بد باید که آن پیغمبر را صفتی دیگر بوده باشد که در آن
صفت با حضرت موسی شریک باشد و سایر انبیا در آن وصف شریک نباشند تا موجب
ترجیح تواند شد و هرگاه این معنی معین و معلوم شود در صحت و سقم آن نظر کرده خواهد
شد **چهارم** اینکه لفظ مِقرب اَحِیهِم دلیل است بر اینکه آن پیغمبر باید از بنی اسرائیل
باشد جواب گوییم که جمیع بنی آدم با یکدیگر برادرند و در توریت مکرر اولاد عیص را
که برادر حضرت یعقوب بود برادر بنی اسرائیل خوانده چنانچه در اواسط پاراش اِلّهدبا
ریم از سفر پنجم میفرماید که وَاَتْ هاعام صَوْ لِمُوْداَتم عوبریم بِگبول اَحِیخم بنی
عِساو و هم چنین در چند جای بعد از این هم اولاد عیص را برادر اینان خوانده
بلکه ادوم را که طایفه از کفارند و از اولاد حضرت ابراهیم هم نیستند در دو موضع
توریت برادر بنی اسرائیل خوانده یکی در پاراش ذوت حوقت از سفر چهارم در آنجا
که مذکور است که وَیشلح موشه ملاخیم میقادیش اِل مَلخ ادوم کوه امر اَحِیخا یسرائل
و دیگر در پاراش کی تیصی از سفر پنجم آنجا که میفرماید که لا تتعب ادومی کی احیخا
هو و در غیر این مواضع مذکور است پس ذکر اینکه باید آن پیغمبر از برادران اینان
باشد هیچ دلالت دارد بر اینکه از بنی اسرائیل خواهد بود والله اعلم بحقایق الامور
و ایضا در فصل چهل و دوم کتاب شعیا مذکور است آیه که ترجمه اش اینست اینک بنده

من

... اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان من بدهم وحی خود را با و شریعت از برای
...ها بیرون آورد و این صریح است در اینکه شریعت آن بنده غیر شریعت موسی خواهد بود
زیرا که شریعت موسی بیرون آورده شده بود از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت
شعیا معمول به بود و مع ذلک وعده اینکه بیرون خواهد آورد و معنی ندارد و در این فقره
شریعت از برای قومها بیرون خواهد آورد دلیل دیگر است بر اینکه آن شریعت غیر شریعت
موسی است بجهة اینکه موسی مبعوث بر قوم خاص بود و ایضا در فصل پنجاه و یکم
کتاب شعیا آیه مذکور است که ترجمه اش اینست بشنوید بمن ای قوم من ای امت من از من
...ش کنید که دستوری از من بیرون خواهد آمد و شریعت خود را از برای روشنائی
قومها قرار خواهم داد و در کتاب حبقوق آیه مذکور است که ترجمه اش اینست که بنویس
وحی را و واضح بنویس بر لوحها تا آسان باشد خواندن آن بر قاری که دیگر پیغمبری
وعده هست و گفتگو خواهد کرد از قیامت و دروغ نخواهد گفت اگر دیر کند امید
دار باش که او آمدنی است و دیر نمیکند و هر که سخت رویی کند با او شایسته نباشد
آنکس جان او یعنی مستحق کشتن است و خوبان با ایمان آوردن با او زندگی کنند
مولف گوید که آنچه در این آیه از کتاب حبقوق مذکور است گویا تاکید و تجدید
...مان خبر است که از توریت نقل شد زیرا که منکران شخص موعود را در هر دو موضع
واجب القتل یاد کرده و ما این آیه را با آیات کتاب شعیا در موضع دیگر ذکر خواهیم کرد

بانچه ازین هردو استنباط میشود و ایضا در صحیفهٔ دانیال تصریح باینکه حکم توریت
نسخ خواهد شد مذکور است وچون اراده چنین است که بیشتر از انواع دلایل نقل
نمائیم درین مقام از ذکر آن میگذریم وحواله بموضع دیگر مینمائیم بدانکه عمده دلیل براینکه
شریعت توریت ابدی نیست وباید نسخ شود اینست که تمام احکام توریت مقیداست
باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در زمین کنعان ومعمور بودن بیت المقدس
بعمل اید که جمیع احکام توریت نیز وابسته به بیت المقدس است وچون حکم توریت ابدی
میبود تقیید بزمان ومکان معنی نداشت با وجود اینکه درچند آیه از آیات توریت
مذکور است که دست بنی اسرائیل از ان زمین کوتاه خواهد شد وما ان آیات را نقل
خواهیم کرد وانچه الحال علماء بنی اسرائیل قرار داده اند ودر سایر بلاد بعمل میاورند
محض اختراع واز بدعتهای ایشانست ودر توریت وسایر کتب معتبره مطلقا اذنی
عبادات خبری واثری نیست وما سه فصل درین مقام ایراد نموده در فصل اول
اثبات مقید بودن حکم توریت مینمائیم ودر فصل دوم اختراعی بودن عبادات
متداوله درمیان یهود را بثبوت میرسانیم ودر فصل سیم جواب از ادله که برابدی
بودن حکم توریت اقامه نموده اند میگوئیم وبالله التوفیق **فصل اول** در اثبات
مقید بودن حکم توریت بزمان بنی اسرائیل در ارض بیت المقدس در پاراش
وااتحنن که از سفر پنجم توریت است مذکور است که حضرت موسی ع بقوم میفرماید

اِه لِمَّدتی اتخم حُقیم ومِشپاطیم کاَشِر صِیونی اَدُنای اِلهای لَعسوت کن بقرب
ا ارص اَشِر اَتِم بائیم شاما لرِشتاه یعنی بدرستی اموختم بشما رسومها وشریعتها
انچه فرمود مرا خدای خالق من بکردن اینچنین درمیان ان زمین که شما میائید انجا
ی میراث گرفتن ان زمین غرض زمین کنعانست وایضا بعد از چند آیه مذکور است که
م اَشِر عامَدتا لِفنی اَدُنای اِلهیخا بحورِب بامور اَدُنای اِلی هقهل لی اِث
اعام واَشمیعم دباری اَشِر یلمدون لیرأا اوتی کل هیامیم اَشِر هم
حییم عل هاادامه واِث بنیهم یلمدون یعنی روزی که ایستاده بودی به پیش
خدای خالق خود در کوه سینا که فرمود خدا بمن که جمع کن برای من مر این قوم را تا بشنوانم
شان مر سخنهای خود که بیاموزند تا بترسند از من همه روزگاران که ایشان زنده اند
بر ان زمین ومر پسران خود را بیاموزانند وبعد از سه آیه دیگر میفرماید واوتی صیوا
اَدُنای باعِث هَهی لَلَمِد اتخم حوقیم ومِشپاطیم لعسوتخم اوتام با ارص اَشِر اَتِم
عوبریم شاما لرِشتاه یعنی فرمود مرا خدا در ان وقت برای اموزانیدن مر شمارا
رسومها وشریعتها برای عمل کردن شما انها را در زمینی که شما میگذرید انجا بمیراث
گرفتن وایضا در اخر پاراش مذکور است که لخ اِمور لهم شوبو لاخم لاهلیخم واَتا
پو عمد عمادی واَدَبرا اِلیخا اِت کل همصوا وهحوقیم وهمِشپاطیم اَشِر تلمدم
وعاسو باارص اَشِر انخی نوتن لهم لرِشتاه جناب اقدس الهی بحضرت کلیم

در کوه سینا میفرماید که برو وامر کن بنی اسرائیل را که در پای کوه جمع آمده اند که برگردید

شما بخیمهای خود و تو در اینجا بایست تا من سخن گویم بسوی تو همه فرمانها و رسومها

و شریعتها را که بیاموزانی ایشانرا و بعمل آورند در زمینی که من میدهم ایشانرا بمیراث

و هم چنین بعد از ده وایه میفرماید که وَزُوت هَمِیصوا هَحُوقیم وَهَمِشپاطیم اَشِر

صِیوا آدُنای اِلُهِیم اِلُهِیخِم لَلَمِد اِتخِم لَعَسُوت بااَرِص اَشِر آتِم عُوبِریم شاما لِرِشتاه یعنی

اینک آن فرمان و آن رسوم و آن شریعتهاست که فرمود خدای خالق برای آموزانیدن

مر شما را برای عمل نمودن در زمینی که شما میکذرید اینجا برای میراث گرفتن و ایضا

در اوایل پاراش چهارم از همان سفر که پاراش واِتحَنَن است مذکور است که اِلِه

هَحُوقیم وَهَمِشپاطیم اَشِر تِشمِرُون لَعَسُوت بااَرِص اَشِر ناتَن آدُنای اِلُوهِه اَبُوتِخا

لِخا لِرِشتا کُل هَیامیم اَشِر آتِم حَییم عَل هااَداما این است آن رسومها و آن

شریعتها که باید نگاه دارید برای عمل نمودن آن زمینی که داد خدای خالق پدران

شما بتو بمیراث در همان روزگان که شما زندگانی نمائید بران زمین و ایضا

در پاراش وَیِلِخ مُشه که پاراش نهم از سفر پنجم است در موضعی که حضرت موسی

در بیابان تیه در وقت رحلت خود بنی اسرائیل را جمع نموده وصیت میفرمایند

بحضرت یوشع خطاب نموده میفرماید که هَقهِل اِت هاعام هااَناشیم وَهَناشیم

وَهَطَف وَگِرخا اَشِر بِشعارِخا لِمَعَن یِشمِعو ولِمَعَن یِلمِدو وِیاراُ اِت

اِلُهِیخِم وَشامرُو لَعَسُوت اِت کُل دِبرِه هَتُوراه هَزُوت وُبنِیهِم اَشِر لا یادعو

یِشمِعو وَلامِدُو لِیِراه اِت آدُنای اِلُهِیخِم کُل هَیامیم اَشِر آتِم حَییم عَل هااَداما

اَشِر آتِم عُوبِریم اِت هَیَردِن شاما لِرِشتاه یعنی جمع کن مر این قوم را مردان

و زنان و طفل و غریب که در دروازهای تو اند از برای آنکه بشنوند برای آنکه بیاموزند

و بترسند مر خدای خالق شما را و نگاه دارند برای عمل کردن مر همه سخنهای این توریه را

و پسران ایشان که ندانستند بشنوند و بیاموزند برای ترسیدن مر خدای خالق شما را

همه روزگارانی که شما زنده اید بران زمین که شما عبور کنند کنید مر رود خانه یردن را

بان زمین برای میراث گرفتن مولف گوید که رود خانه یردن ما بین بیابان تیه

و زمین کنعان واقع است و بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی و هارون

از رود خانه گذشته داخل زمین کنعان و بیت المقدس شدند و از این ۱۰ آیات در

چند جا بینا راست که هرگاه باید تمام آنها نقل شود لااقل ثلث توریة نوشته

خواهد شد و طالب حق و خالی از تعصب را همین قدر کفایت میکند و چنانچه تعصب

چشم پوش دیده بصیرت کسی باشد و را از مطالعه جمیع کتب سماوی نفعی نخواهد

رسید و علاوه بر این آیات که بسبیل عموم مقید است به بودن بنی اسرائیل

در آن زمین بسیاری از احکام ایشان بخصوصه مقید است به بودن در آن زمین و بعمل

آوردن فعل آنها موافق شریعت توریة در غیر آن زمین ممکن نیست از انجمله احکام

زن نفسا و مستحاضه باید بعد از ایام معین قربانی بکند تا پاک شود چنانچه در
اوایل پاراش تزریع که پاراش چهارم از سفر سیم توریت است بعد از انکه ایام
نشستن و پلید بودن هر یک از زائیده نرینه و مادینه را معین فرموده اند میفرماید
که حاصل معنی آن اینست که در وقت تمام شدن ایام او بیاورد بره یکساله برای
قربانی عولا و بچه کبوتر یا فاخته برای قربانی حطات بدر خیمه میعاد نزد کوهن
تا نزدیک آورد آنرا پیش خدا و کفاره خواهد برای آن زن تا پاک شود از پلیدی
خون خود و هرگاه دست رس بره نداشته دو بچه فاخته یا دو بچه کبوتر یکی
بجهة قربانی عولا و یکی بجهة قربان حطات به پیش کوهن بیاورد و کوهن برایها و کفاره
خواهد تا پاک شود آن زن و فقرات صریح است که باید تطهیر زن نفسا در خیمه میعاد
که بیت المقدس است بدست کوهن که اولاد هارون و خادم بیت المقدس است بعمل آید
و بدون این اعمال آن زن را طهارت حاصل نخواهد بود و ایضاً در اواخر پاراش
مصورع که پاراش پنجم از آن سفر است طهارت از جنابت و حیض را نیز موقوف باعمالی
که باید در بیت المقدس بدست کوهن بعمل آید فرموده و از انجمله حجهای ایشانست که
در تفصیل انها بر فایده نیست و هیچیک از انها مقید باستطاعت نشده بلکه
بر هر کس واجبست که هر سال انها را بعمل بیاورد و وجوب انها مستلزم اینست که
در هر سال سه دفعه در ان زمین حاضر شده با ان اعمال قیام نمایند و ذکر انها

در اخر پاراش راه انوخی است و از جمله انها احکام عیدهاست که بنص صریح توریت
بدون حضور در زمین بیت المقدس ممکن نیست و از انجمله قربانیهاست که با نواع مختلفه
مذکور و از جمله عبادات واجبه ایشانست و در همه انها تصریح شده که باید در زمین بیت
المقدس بعمل اید بلکه در اوایل پاراش راه انوخی بر مذکور است هیشامر لخا پن تعله
عولوتخا بخل ماقوم اشر تراه کی ایم بماقوم اشر یبحر ادنای باحد شباطیخا شام
تعله عولوتخا و شام تعسه کل اشر انخی مصوکا یعنی احتراز کن مبادا بر هر قربانی
عولای خود را بهر مقام که بر بینی مگر بمقامی که اختیار کند خدا در زمین یکی از سبطهای
تو انجا بالا بر قربانی عولای خود را و انجا بکنی هر چه من میفرمایم ترا مولف گوید
که غرض از ان مقام مکانی است که بیت المقدس ساخته شود و نیز از انجمله است زکوة
دادن و نذر بعمل اوردن و صدقه مستحبه و بسیاری از احکام که ذکر هر یک جدا جدا
و نشان دادن مواضع انها از توریت موجب طول خواهد بود بلکه بیشتر انها در چند
موضع مذکور است و هر که خواهد بر پاراش راه انوخی رجوع کند تا بر تفصیل
اکثر ان احکام مطلع گردد و مقید بودن همه را بزمین بیت المقدس صریحا ملاحظه
نماید و از برای طالب حق بهمین نقل کرده شد کافیست و من الله الاستعانة و در کتاب
هوشع پیغمبر مذکور است که وهشبتی کل مسوساه حگاه حادشاه وشبتاه وکل
معداه یعنی باطل خواهم کرد همه شادیهای ایشان را و حجهای ایشان و ماههای ایشان

وشنبها وهم عیدهای ایشانرا و این ابه صریحست در انقراض شریعت بنی اسرائیل

فصل دویم در اثبات اینکه عباداتی که اکنون در میان بنی اسرائیل متداولست

اختراعیست باید دانست که انچه بالفعل متمسک علمای یهودست در اثبات عبادات خود

اینست که جناب اقدس الهی در کوه طور فرمانی چند زبانی بحضرت موسی داده که هیچ یک

ازانها داخل توریه نیست وگفته اند که مجموع انها شصت بابست که لااقل چند برابر توریه است

وان فرمانها از عهد موسی تا دو هزار سال بر زبانها جاری و در سینها نقش

وبعد از انقضاء ان مدت طویل علما انرا در قید کتاب کشیده مسمی کردانیدند

بمشنا و اول ان کتاب اینست که مشه قیبل توراه میسینی اِماسَاراه لِیوُشَع وَیُوشَع

لِزِقنیم یعنی موسی کرفت توریه را از سینا و سپرد بیوشع و یوشع سپرد به پیران

واین عبادات که بالفعل در میان بنی اسرائیل باست ازان کتابست و با وجود

این خود قایلند که این عبادات در زمان ابادی بیت المقدس اول بنوده

وبعد از خرابی بیت المقدس اول بنا شده واین سخن بسیار ربانان وبچند وجه

مردودست اول اینکه جمیع ابنیا از حضرت موسی و یوشع و سایر انبیا

بنی اسرائیل که بعد ازین دو بزرگوار مبعوث شده اند فرموده اند که بر پا دارید

احکام این توریه را وازان احکام مشنا هیچ خبری واثری نیست وهر گاه انهم

داخل شریعت واحکام میبود بایست در یک موضع سفارش بر پا داشتن ان نیز

شده

شده باشد واگر اغماض کننده کوید که چون ان احکام بنا بایست دران زمان بعمل اید

تا در زمین بیت المقدس بودن بایست باحکام توریه عمل نمایند فلهذا جمیع ابنیا

سفارش بانچه بایست دران زمین وان زمان بعمل اید فرموده ان دیگر را اکناشته اند

وازینجهة است که از احکام مشنا هیچ اثری در کلام ابنیا نیست جواب میکوییم که در چند

موضع از توریه مذکورست که شما بسبب نافرمانی از بیت المقدس پراکنده خواهید

شد و دست شما ازین زمین کوتاه خواهد شد ازانجمله در پاراش وَاِتحَنَن

از سفر پنجم مذکورست هَعِیدوتی بَاخِم هَیوم اِت هَشامَیم وَاِت هاارِص

کی اَبُود تُوبِدُون مِهِر مِعَل هَا اَرِص اَشِر اَتِم عُوبرِیم اِت هَیَردِن شاما

لِرِشتاه لا تَارِیخُون یامِیم عالِیها کی هیشامِد تِیشامِدُون یعنی کواه میکیرم

بشما امروز مر این اسمانها و مر این زمین را که پراکنده و کم میشوید بتعجیل از بالای ان

زمین که شما میکذرید مر یردن را بانجا برای میراث کرفتن ان زمین طول نمیکشید ایام

بودن بران زمین که نیست میشوید نیست شدنی و همچنین در پاراش وَیِلِخ مُشِه از سفر

پنجم میفرماید که هیکدتی لاخِم هَیُوم کی اَبُود تُوبِدُون لا تَاَرِیخُون یامِیم عَل هَا

اَذاما اَشِر اَتا عُوبِر اِت هَیَردِن لابُو شاما لِرِشتاه یعنی اعلام کردم بشما

امروز که پراکنده میشوید پراکنده شدنی طول نمیکشد ایام ماندن بران زمین

که تو میکذری از دخانه یردن را بامدن بان زمین برای میراث کرفتن ان واینست

دسیدند توریه بلکه خط خود را نیز فراموش نموده بودند و دو باده حضر دراند بسیر خاده

کردان جوئی می کشند تا اینکه عزیر که توریه را از حفظ داشت و فراموش نکرده بود تا بنا

بجهة ایشان نوشت و در صورتی که کتابی که سالها معمول بر ایشان بوده در هفتاد سال فراموش

کنند و محتاج شوند باینکه شخصی تا بنا از برای ایشان بنویسد چکونه ممکن است که مشنا را

بان بزرکی که لااقل باید ده برابر توریه باشد در دو هزار سال در حفظ نکاه داشته باشند

واین وجه اول اکر استبعادا ستانتا در مقام افاده یقین میکند میکند واکثر علما

بنی اسرائیل کفته اند که وقتی که بنی اسرائیل از اسیری بابل نجات یافتند و بزمین کنعان امدند

خط عبری را بالمره فراموش نموده بودند واین خط که الحال مینویسند بخط اشوریت

مشهورست یعنی خطها ان جماعت زمین بابلست سیم اینکه در چند موضع از توریه

مذکورست که چیزی از احکام توریه را کم و زیاد مکنید پس اکر احکام مشنا موافق ومطابق

توراتست هیچ کلامی بر چیزی در باب انچه در توریه است ندارد واکر مخالف با توریه است

عمل بان مستلزم زیاد و کم شدن توراتست و بنص توریه مردود خواهد بود چهارم

اینکه در پاراش شوفطیم از سفر پنجم از جمله وصایای حضرت موسی بقوم اینه مذکورست

که حاصل معنی ان اینست که هر گاه امری بر تو مشکل شود برو و سوال کن از کوهن بیت المقدس

تا در انمقام از ین توریه حکم کند و تاکید بسیار میفرماید که انچه کفتار بقدر نیز انرا کوهن

بشما اعلام کند عمل کنید و به یمین و شمال میل مکنید و چنانچه احکام محکم بکری بوده باشد

مخصوص

تخصیص این توریه داده شود بلکه لااقل حکم مطلق بایست مذکور شود پنجم اینکه در کتاب

یوسف بن کوریان که از کتب معتبره ایشانست مذکورست که در اواخر بیت المقدس

ثانی بنی اسرائیل دو کروه شده طایفه که ایشانرا پاروشیم میکفتند بعضی اعمال و عبادات

بعمل میاوردند وان طایفه دیکر که باسم قرائیم مذکور بودند بر طایفه اولی انکار بلیغ نموده

ازایشان دلیل بر شرعیت ان افعال مطلبیدند وایشان متمسکی بغیر از عمل ابا و عمل قول

علما نداشتند قرائیم انرا قبول نکرده سخن ایشان این بود که انچه میکویید در توریه

نیست وانچه در توریه نیست دلیل نخواهد بود تا اخر الامر بجدال و قتال کشیده خلق کثیر

بقتل رسیدند و چنانچه این همه احکام از جانب خدا میبود طایفه پاروشیم بایست

بان استمسال جسته سخن خود را بکرسی نشانند و قرائیم را نمیرسید که بر انچه غیر توریه

باشد انکار نمایند اکمال بدانکه عمده عبادات واحکام بنی اسرائیل در اینزمان چهار

عملست که کمال اعتنا بانها میکنند بلکه انها را داخل اصول دین خود میدانند واعتنا

ایشان باین احکام بسیار از احکامی که در توریه مذکورست بیشترست اول عبادات

هر روزه ایشانست که از نماز یومیه میخوانند دویم اینکه هر گاه عیب خاصی در ذبیحه

ذبیحه یافت شود انرا حرام میدانند سیم اینکه ذبح حیوانات را باید عالم بجمیع

مسایل دینیه ایشان بکند و ذبیحه غیر چنین عالمی حرامست چهارم انکه کوشت

حیوانات را با لبنیات نمیخورند حتی در یک سفره هم جمع نمیکنند و تا از خوردن یکی چند ساعت

دیگر بهمین مضمون در توریت و سایر کتب انبیا بشارات هر که خواهد رجوع کند وایضا
در توریت و کتب سایر انبیا مگر مذکورات که بنی اسرائیل بیفتند و هرگز برنخیزند و ما بعون
الله تعالی بعضی از آنها را در باب علیحده نقل خواهیم کرد والحال میگوئیم که با وجود آنکه مراتب
بایست لا اقل در یک موضع ازین مواضع همین قدر مذکور باشد که در وقت کوتاه شدن
دست شما ازین زمین عمل کنید بآن شریعتی که ثانی بشما سپرده شده است وایضا
اعتقاد بنی اسرائیل اینست که انبیا خبرهای بسیار از احکام اینده دادند و هر روزه
انتظار آن را می کشند بلکه میگویند که جمیع آنچه در عالم خواهد شد انبیا خبر داده اند
مثل آنکه میگویند که ماشیح بیرون خواهد آمد و عمل بشریعت توریت خواهد نمود پس چگونه
میتواند بود که با وجود آن اخبار هیچیک از انبیا خبر از احکام شنا نداده اند و خبر شریعت
ماشیح که باعتقاد فاسد ایشان شریعت توریت داده باشند و حال آنکه احتیاج
بخبر دادن شنا ضرورتر بجهة آنکه آن احکام در زمانی ضرور بود که احدی از انبیا در میان
بنی اسرائیل نبود و تمام حیران و سرگردان بودند بلکه بهمین جهة از تاکید وسفارش کردن
باقامة توریت هم بسیار ضرورتر بود بجهة آنکه تا بیت المقدس برپا بود همیشه پیغمبری بود
که خلق را هدایت نماید و ایشان را [همراه] از نجات رساند و بعد از خرابی بیت المقدس قول انبیا
از ایشان منقطع شد و اعتقاد ایشان اینست که در بیت المقدس ثانی انبیا نداشتند
با وجود آنکه در تاریخ یوسف بن کریان که تاریخ معتبر ایشانست و هم چنین در قرآن هم

مذکورات

مذکورات که حضرت عیسی و حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهم السلام در بیت المقدس ثانی
بودند اگرچه اسم حضرت عیسی ع در آن تاریخ مذکور نیست اما اسم حضرت زکریا و یحیی مذکورست
وچون که حضرت زکریا و یحیی بشارت دهنده بظهور حضرت عیسی ع بودند اسم ایشان را هم
از میان انداختند و در هیچ موضعی اسم ایشان هم مذکور نیست مگر در تاریخ مذکور که حق
تعالی بدل و انداخته و اسم ایشان را بتقریبی مذکور ساخته است وایضا در توریت و سایر کتب
حکایات احوال ماضیه که بحسب ظاهر نفعی بر نقل آن متصور نیست بسیارست پس چگونه
میتواند بود که ازین احکام با وجود شدت احتیاج ساکت باشد و اگر ایشان اغماض کنند
ابرام نموده ثانیا بگوید که لفظ توراة در لغت عبری بمعنی دستورست وجه مانع از آنکه
آنچه در اسفار رسالات انبیا بلفظ توراة مذکور شده بمعنی لغوی بوده شامل توریت و
شنا هر دو باشد نه آنکه حمل بر معنی اصطلاحی نموده باشد خصوص توریت از آن فهمیده
شود جواب میگوئیم که پیشتر بلکه تمام آنچه در اسفار رسالات انبیا مذکورست لفظ هتورا
هزوت ولفظ ها و کلمه هزوت هرد واسم اشاره است یعنی این توریت و با وجود لفظ [همین توریت]
دال بر اشاره چگونه حمل بر معنی عام میتوان نمود دویم آنکه در تواریخ و کتب بنی
اسرائیل مذکورست که چون در خرابی اول بیت المقدس بنی اسرائیل باسیری افتادند
و هفتاد سال در زمین بابل ماندند بعد از آن کورش پادشاهی بود که بخت النصر را طرف
نمود کورش مجوسی ایشان را رخصت نموده به بیت المقدس برگشتند و چون بآن زمین

نکند و ان دیگری نمیخورند و در خصوص نماز بوتیه خود میگویند که این عوض قربانیهاست
که در زمان اقامت به بیت المقدس واجب بود و در این باب دلیلی اقامه ننموده بلکه خود
قایلند که دلیلی ندارند و حال سخن بی دلیل معلوم که چیست و آنچه دلیل میکنند بر اینکه ذبح را
باید عالم بکند و اگر عیبی در ذبیحه یافت شود حرام است اینست در توریت مذکور است
که وذبحتا واخلتا کاشر صویتیخا یعنی ذبح نمایند و بخورید چنانچه فرمودم ترا
و این عبارت فرمودم ترا علمای بنی اسرائیل دستاویز خود کرده اند میگویند فرمودم
ترا خبر بشتانی غرض از این عبارت فرمودم ترا اینست که چون قبل از موسی ع
هر حیوانی را که بهر نوعی که میکشتند یا میمرد میخوردند این فرمان آمد که چنین مکنید
بلکه بطریقی که گفتم ترا و فرمودم ترا بعمل آورید یعنی بکردن ذبح نمایید و پاک و حلال
بوده باشد بخورید و ایضا در توریت مذکور است و انشه قدش تهیون لی و باسار
بساده طرفیا لا توخلو لکلب تشلیخون اوتو یعنی مردمان مقدس باشید برای
من و گوشت در صحرا افتاده بجز شده مخورید برای سگ بیندازید آنرا و کاش معلوم
میشد که دلالت این آیات بر اینکه ذبیحه عالم حرام است و هرگاه در ذبیحه عیبی باشد
حرام است بچه نحو است اینقدر هست که از مفهوم عبارت چند موضع از توریت خلاف
باعتقاد ایشان میتوان فهمید یکی مفهوم همان آیه انشه قدش که از آن دلیل آورده اند
و دیگر مفهوم آیه که در پاراش همینا لطهرا از سفر دویم مذکور است و ترجمه اش اینست

که

که اگر شاخ زند گاوی مردی یا زنی را و بمیرد آن مرد یا زن سنگسار کنید آن گاو را و خورده
نشود گوشت او و دیگر مفهوم آیه که در پاراش کی تیشا مذکور است و حاصل آن نهی است
از خوردن ذبیحه کفار و چنانچه ذبیحه غیر عالم حرام می بود چه احتیاج بتخصیص کفر حرام
بودن این ذبایح بخصوص بود و ایضا در پاراش آحری موت از سفر سیم مذکور است که
ایش ایش می بن یسرائیل و من هگر هگار بتوخام اشر یاصود صید حیا او عوف
اشر یاخل و شافخ ات دامو و خیسا هو بعافار یعنی مردی مردی از بنی اسرائیل
یا غریبی که در میان ایشان جا گرفته است شکار کند حیوانی یا مرغی که ماکول اللحم باشد
دور بریزد خون او را باید بپوشاند آن خون را بخاک و از این آیه مستفاد میشود که شکار کرده
شده بنی اسرائیل یا کسی در میانه ایشان باشد و خدا بوست باشد از قبیل بندگان ایشان
میتوان خورد هر چند در این دلالت نوع خفائی هست و اما در خصوص حرام بودن جمع
میان لبنیات با گوشت دلیلش را این کلمه دانسته اند که لا تبشل گدی بحلیب
امو یعنی طبخ مکن گوشت بزغاله را با شیر مادر او و طریق استدلال باین کلمه در میان
علمای بنی اسرائیل بآن نحو است که میگویند این کلمه در سه موضع از توریت مذکور است
در موضع اول منع از طبخ فهمیده میشود و در موضع دویم از اکل آن و در موضع
سیم منع از مطلق انتفاع بردن بآن و هرگاه اینها فهمیده نشود باید تکرار
باشد و تکرار بی فایده خواهد بود و هی و سستی این استدلال کمال ظهور دارد

زیرا که بسیاری از احکام و قصص کتب سماوی هست که مکرر مذکور شده حتی اینکه در توریه
حکمی که در ده دوازده موضع مذکور شده باشد موجودست و هیچ کس بر آن تکرار نکته نفهمیده
و نگفته و بر تقدیری که نکته گفته شود چه چیز دلالت دارد که این علت تکرار است و بعضی تسلیم
اینجا نتوان گفت گوشت بزغاله و شیر مادر اوست نه هر گوشت و هر شیر و چنانچه استدلال
داد را اینجا بیان نکرده بودند و مثل سابق مهمل گذاشته بودند صرف از برای ایشان بهتر
بود خداوند عالم همه کس دیده بینائی کرامت فرماید و هم چنین استدلال کردن باینکه
دیگر که در توریه مذکور است و آن اینست که شور و سه او تو و اث بنو لا تشحتو
بیوم احاد یعنی گاو یا گوسفند را با بچه آن در یک روز ذبح مکنید مثل استدلال
سابق است بلکه اندکی از آن پریشان تر و ناتمام تر زیرا که در این آیه مطلق اسم
لبنیات نیست **فصل سیم** در ذکر ادله که بر ابدی بودن توریه اقامه نموده اند
و جواب از آنها بدانکه اعتقاد جمیع علمای بنی اسرائیل از متقدمین و متاخرین اینست
که شریعت حضرت موسی ع ابدیست و بعضی از ایشان این اعتقاد را داخل اصول
دین شمرده اند و دیگری بر او انکار نموده و گفته داخل اصول دین بودن این اعتقاد
مسلم نیست تنها اعتقاد جمیع یهود این است که شریعت موسی ابدیست و متاخرین
این طایفه در اثبات این مطلب ادله چند اقامه نموده اند بعضی نقلی و بعضی عقلی
و متقدمین ایشان اکتفا با دله عقلیه نموده اند و از آن ادله نقلیه در کلام ایشان

مطلقا

مطلقا اثری نیست بلکه از کلام ایشان معلوم میشود که چیزی که دلالت بر این مدعا کند در کتب
انبیا موجود نیست و ما ادله عقلیه ایشان را که عمده مناط حکم و اتفاق ایشان متقدمین و متاخرین
ایشان است ذکر نموده جواب از آنها میگوئیم و بعد از آن با دله نقلیه که متاخرین از آنها بآن فریفته
و دلیل پنداشته اند پرداخته بعون الله تعالی آنها را نیز جواب میگوئیم و من الله الاستعانة
والتوفیق اما ادله عقلیه ایشان سه دلیل است **اول** آنکه چون اعتقاد ایشان چنین است
که هیچ مخلوقی بشان و مرتبه حضرت موسی ع بوجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که
شریعت چنین کسی باید منسوخ نشود زیرا که منسوخ شدن شریعت بشریعت دیگر دلیل نقصان رتبه
صاحب شریعت اول است از صاحب شریعت دویم و ما در جواب میگوئیم که اتمام آن دلیل موقوف است
بر اثبات همان مقدمه که اعتقاد ایشانست و آن مقدمه ادعای محض است و هیچ دلیل
ندارد و آنچه منتهای دلیل ایشانست آیه ایست که در توریه در سفر چهارم در باب بهعلوتخا
مذکور است و آن در مقامی است که بنی اسرائیل حضرت کلیم الله را متهم بصحبت داشتن با زنی
که بر آن حضرت حرام بوده داشته اند و خداوند رحیم مهربان در مقام برائت آن بزرگوار
بهرون و مریم خواهر او میفرماید که چنین سخنان میگوئید در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن
میگوید و چنین نیست بنده من موسی و او در همه خانهای من امین و معتبر و با او سخن
میگویم با او و نمود من نظر میکند چه سبب نترسیدید بحث کردن در باره بنده من موسی و در آیه
قبل از این آیات مذکور است که مشه عانا ومود میکول ها ادام آشر عل پنی ها ادامه

یعنی موسی بسیار متواضع تر است از هر انسانی که بر روی زمین است و خلاصه اینکه
از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی ع در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی
منکر این مطلب نیست و با اینکه آنحضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیعه و شان بزرگ
و کلیم خدا و افضل از بسیاری از انبیا بوده همه کس اقرار دادند و مطلقا احتیاج باثبات
ندارد و بنی اسرائیل را ضرور نیست که از برای اثبات اینمدعا این گناه شنیع خود را که
اسناد دادن چنین امر شنیعی بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند سبحان الله
آیا از خدا شرم و از خلق او ذم نکردند استغفر الله ربی و اتوب الیه نهایت این مراتب
منافات ندارد با اینکه کسی دیگر مثل آنحضرت یا بهتر از آنحضرت بهم رسد و ناسخ شریعت
آنحضرت باشد بلکه عبارات آخر علی بن ها آدا اما فی الجمله تایید میکند و ایضا میگوئیم
که چون بعد از این بادله قاطعه ثابت خواهد شد که پیغمبری مبعوث بر جمیع بنی آدم خواهد
گردید بعد از اثبات این مقدمه بهمین لازم می آید که آن پیغمبر اشرف از حضرت موسی ع
باشد دویم از ادله عقلیه ایشان اینکه معلوم است که غرض از بعث رسل و انزال
کتب بغیر از رسانیدن احکام الهی بعباد همان احکام که فعل یا ترک آن موجب صلاح
معاد و معاش ایشان باشد نیست و در هر عصری که پیغمبری مبعوث شد و تمام اینها را
در صلاح معاد و معاش مدخلیت است رسانید اما پیغمبر دیگر که ناسخ شریعت
شریعت پیغمبر اول بوده باشد ممتنع است زیرا که آن پیغمبر ثانی هرگاه امر کند باینکه اول

بان

ن امر کرده است ناسخ شریعت اولی نخواهد بود و اگر امر کند بغیر آنچه پیغمبر اول امر کرده است
و حال اینکه مفروض اینست که آن پیغمبر اول جمیع احکام را ادا نموده است پس آنچه را پیغمبر ثانی بیاورد
مخالف صلاح و خلاف فرموده خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعی آن دروغگو است
قابل پیغمبری نیست پس هرگاه پیغمبری بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نخواهد
بود یا اینکه پیغمبر ثانی تابع پیغمبر اول و بر پا دارنده شریعت او خواهد بود چنانچه انبیا بعد
از حضرت موسی باین وضع مبعوث شدند و شریعت حضرت موسی را بر پا داشتند
یا اینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام نیاورده و محتاج است باینکه دیگری او را
تمام نماید و آنچه را او بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت ابراهیم
مبعوث شد و شریعت آنحضرت را که تمام و کامل نبود تمام کرد و چیزی از احکام آنحضرت
را نسخ نکرد و علما ایشان تصریح کرده اند باینکه نسخ در احکام الهی محال است و بعد از تمهید
بیان این مقدمات میگویند که شریعت حضرت موسی ع تمام و کامل است و چیزی از احکام
نمانده است که در آن شریعت بیان نشده باشد پس بعثت پیغمبر دیگر از جانب خدا که حکمی
اینکه در شریعت موسی نباشد ممتنع خواهد بود چه جای اینکه نسخ احکام تورات نموده
حکم قرار دهد و این دلیل بچند وجه مردود است اول اینکه چگونه میتواند بود که صلاح
معاد و معاش در تمام عمر عالم نسبت بجمیع طوایف امم یک چیز بوده اصلا تغیر و تفاوت
در آن راه نیابد و صلاح طایفه مخالف صلاح طایفه دیگر نباشد و حال هر طایفه را

رفتاری دیگر روا داری علیحده است که هرگاه یکی از ایشان یکی را ترک نموده طریق طایفه دیگر را
بوید در نظر عقلا قبیح خواهد بود بلکه شخص واحد که بطریق طایفه واحده بوده باشد در هر زمانی
چیزی دیگر مناسب اوست مثل انکه شخص را در حین طفولیت در دامن پدر خود نشستن جائز
بلکه خوش نماست و بعد از انکه بتدریج نسبت رفتار او در خدمت پدر خود تغییر نموده
کار بجائی میرسد که بغیر از ایستادن در حضور پدر وضعی دیگر او را لایق نیست پس میتواند
بود که امری در زمانی مستلزم صلاح بوده همان امر در وقت دیگر مستلزم فساد گردد
پس پیغمبر اول در زمان اول امر بان نموده پیغمبر ثانی در زمان ثانی از ان نهی کند دوم
اینکه قول باینکه شریعت پیغمبر اول ناتمام است کلامی است بیمعنی زیرا که ان احکامی
را که ان پیغمبر اورده در ان وقت امدن اینها ضرور بوده یا نه بر تقدیر اول مفاسد بسیار
لازم می‌اید از انجمله بخل کردن خدا و گمراه و متحیر کردانیدن بندگان و بیفایده بودن ارسال
پیغمبر و بر تقدیر ثانی ان شریعت تمام بوده نقصی نخواهد داشت سیم اینکه علمای بنی
اسرائیل تصریح نموده اند که نسخ بسیاری از احکام الهی واقع شد و احکام بسیار بجای
احکام دیگر جاری گردید از انجمله یوسف بن البود در فصل سیم از باب چهارم کتاب
عیقادیم ذکر کرده که تتبع و تدبر کتب سابقین کردیم و یافتیم که حلال خدا در وقتی
حرام میگردد و حرام در وقتی حلال میشود چنانچه بر حضرت ادم و فرزندان او تا زمان
نوح خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در زمان نوح اکل حیوانات مطلقا حلال

وهم

وهم چنین حلال بود تا اینکه حضرت موسی اکل حیوان بی تزکیه را حرام فرمود وهم چنین
عقد بعضی از محارم پیش از زمان حضرت موسی حلال بود انحضرت انرا حرام ساخت
و ساختن مَصَبا که عبارت از موضع مرتفعیست که بجهت گذاشتن قربانی میسازند در اول
بعثت موسی حلال بود و انحضرت در پای کوه دوازده مصبا ساخت و بعد از چندی وقت
در حیوة موسی حرام شد و انحضرت منع از ساختن ان فرمود و بعضی دیگر از مواضع را نیز
شمرده است چهارم اینکه انچه میگویند که شریعت موسی تمام است مقصود از ان چیست هرگاه
غرض اینست که انچه بنی اسرائیل را در ان وقت ضرور بود در ان شریعت مذکور است مسلم میداریم
اما چه دخل بمدعا دارد و اگر مقصود اینست که مشتمل است بر انچه تا اخر عالم بنی ادم را ضرور
شود ممنوع خواهد بود زیرا که بهیچ وجه دلیلی بر این اقامه نشده بلکه هیچ کس این ادعا نکرده است
و چگونه کسی میتواند که این ادعا بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیا مذکور است که شریعتی تمام
خواهد رسید که بر بلندیها اواز کنند و عبادت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد و امثال
این بسیار است و ما بعد از این اکثر انها را ایراد خواهیم نمود وهم چنین خبر از نقل قیامت
و احوال بهشت و دوزخ و نشر اموات مطلقا در شریعت موسی مذکور نیست و چگونه میتواند
بود که در شریعتی که تام و کامل بوده است مطلقا خبر از امر اخرت نبوده باشد مولف
گوید که در عبارات علمای بنی اسرائیل در تقریر این دلیل بجای کلمه شریعت موسی شریعت
توریة مذکور است و ما بجهت دفع بحث اینکه هرگاه شریعت توریة تمام است پس احکام

ثنا چیست و اینجا است لفظ شریعت توریته را بشریعت موسی بدل کردیم و این بحث را که
فی الحقیقه بحث عمده بود از ایشان از ایشان مندفع ساختیم **سیم** از ادله عقلیه ایشان
دلیلی است که باعتقاد ایشان دلالت میکند بر اینکه شریعت توریته تا حال نسخ نشده و آن
اینست که میگویند که چون در وقت نزول توریته علامات بسیار ظاهر شد از رعدها
و برقها و آوازهای عجیب در آن وقت ششصد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند هرگاه
کتابی یا شریعتی دیگر نازل شود باید تمام آن علامتها در وقت نزول او ظاهر شده و آن جمعیت
فراهم اید و تا حال هنوز این امور اتفاق نیفتاده پس شریعت توریته هنوز نسخ نشده
و بطلان این دلیل از آن اظهر است که احتیاج به بیان داشته باشد و گویا موسی را
کرده اند انچه را خود در روز جمعیت در پای کوه استدعا نمودند که ما را طاقت
دیدن و شنیدن این علامات و آوازها نیست و میترسیم که هرگاه دیگر اتفاق افتد
بمیریم و خداوند عالم التماس ایشان را پذیرفته استدعاء ایشان را باجابت مقرون
فرمود با ایشان وعده داد که پیغمبر دیگر که مبعوث شود سخن خود را بدهن او
میگذارم و این علامتها را در حین نزول وحی ظاهر نمیسازم و اما آن ایات را
در فصل آلاه هیی بابا از پاراش شوفطیم نقل نموده او را ترجمه کردیم **اما** ادله
نقلیه ایشان اول دلیلیست که هارمبم که یکی از مفسرین معتبر ایشان و اعتقاد با...
بودن شریعت توریته را داخل اصول دین شمرده ذکر کرده است و آن اینست که د...

پنجم توریته در پاراش دواره آنوخی مذکور است که اث کل هدابار اشر انوخی مصوه اتخم
او تو تیشمرو لعسوت لا توسیف عالاو ولا تیگرع میمنو یعنی همان سخنانی را که من فرمان
میدهم مر شما را انرا نگاه دارید برای عمل کردن نه بیفزایید براو و نه کم کنید از او و مفسر
مذکور از اینکه فرموده است که کم و زیاد مکنید استدلال بر ابدی بودن نموده و گویا چنین
فهمیده که هرگاه خدا طایفه را امر کند که شما دخل و تصرف مکنید و انچه را من فرمان میدهم
بی کم و زیاد بعمل اورید بر جناب اقدس الهی نیز لازم میشود که ان امر را تغییر ندهد و نتواند
که هیچ دخل و تصرف در ان بفرماید و بطلان این ادعا کالظهر دارد و چنانچه در این
ایه لفظ لا اوسیف ولا اگرع بصیغه متکلم بجای لا توسیف ولا تیگرع مذکور بود یعنی من
که خداوندم نه زیاد و کم میکنم راهی بجائی داشت **دویم** از ادله نقلیه دلیلی است
که انرا مفسر مذکور ذکر نموده و آن اینست که در سفر پنجم پاراش اتم نیصابیم مذکور است
هنیستاروت لادنای الهنو وهنگلوت لانو ولبانینو عدعولام لعسوت اث
کل دبری هتورا هزوت یعنی نهان نهانها از برای خدای خالق ما و آن اشکارها برای ما
و فرزندان ما همیشه برای بعمل اوردن همه سخنان توریته اینک را و این ابدو وجه
میتوان فهمید **اول** انکه لفظ عدعولام قید ما قبل بوده معنی چنین باشد که نهانها
از برای خدا و اشکارها برای ما ست همیشه و تتمه ایه که از لعسوت تا اخر بوده باشد
معنیش اینست که سخنهای این توریته از برای عمل کردن و بجا اوردنست و بنا بر این توجیه

دلیل است که انرا نیز همان مفسر ایراد کرده است و آن ایه که در پاراش اتم نیصابیم ایه مذکور است
که مضمون اینست که فرمانها که من فرمان دادم بشما پوشیده نیست و دور نیست از تو در اسمان
نیست که بگوئی که کی بجا اورد انرا از برای ما و در کنار دریا نیست که بگوئی که میرود انرا بیاورد
بلکه نزدیکست بشما که در دل و زبان تمامت باید بعمل بیاورید مفسر مذکور گفته که چون میفرماید
که در اسمان نیست یعنی در اسمان دیگر حکم و شریعتی نیست و ضعف این دلیل از آن اظهر است
که احتیاج بعرض داشته باشد بلکه مؤلف از ذکر این دلیل خجالت بسیار کشید **چهارم**
از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که انرا نیز هارمبم از کتاب یکی از انبیا که او را ملاخی میگویند
اوّلاً زمان ملاخی پیغمبر معلوم نیست در چه زمان بوده تا اینکه اکثر علماء یهود عزیر را
ملاخی دانسته اند عزیر پیغمبر بود دیگر وعده داشتن یا ابدی بودن شریعت باید از کلام
صاحب شریعت خود ظاهر شود و وعده داشتن شریعت حضرت موسی از نص ایه توریته
ثابت است استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که میگوید که در اخر ان کتاب
مذکور است که زخرو توروت موشه عبدی اشر صیوتی اوتو بحورب عل کل یسرائل
حوقیم ومشپاطیم یعنی یاد اورید دستوری موسی بنده من را که فرمان دادم او را که
در کوه سینا بر همه بنی اسرائیل رسمها و شریعتها و در ایه بعد از ان گفته که هینه انوخی
شولح لاخم اث الیاهنابی لفنی بوا یوم ادنای هگادول وهنورا وهشیب لب ابوت
عل بانیم ولب بانیم عل ابوتام بن ابوا وهیکیتی اث هاارص حرم یعنی اینک من میفرستم

بر شما مر الیاء نبی را پیش از امدن روز خدای بزرگ سهمناک و برگرداند دل پدران بفرزندان
و دل فرزندانرا به پدران که مبادا بیایم و بزنم مر ان زمین را و خراب کنم مفسر مذکور می
گوید که ذکر این ایه بعد از ایه اولی دلیل است بر اینکه باید رسمها و شریعتهای حضرت موسی ع
برقرار باشد و مردم بان عمل نمایند تا امدن الیا و الیا در اخر دنیا متصل بروز بزرگ
خدا که روز قیامت است برقرار باشد و ما در جواب میگوئیم که هارمبم را الزام یکی
از دو امر لازم است یا اینکه باید اقرار کند باینکه الیا پیش از قیامت مبعوث خواهد
شد تا معنی اخر ایه درست باشد که الیا مهربان گرداند دل پدر و پسر را بر یکدیگر و مهربانی
موجب عدم و خرابی ان زمین گردد درست اید زیرا که در قیامت کل زمینها خراب بشود
مهربانی در میان پدر و پسر متصور نیست پس لازم می اید که شریعت موسی مقید بوقتی
بوده تا زمان امدن الیا بر پا باشد و بعد از ان نسخ شود و یا اینکه التزام کند که مهربان
گردانیدن دلهای کسی دیگر است و اخر این ایه با اول دخل ندارد پس اصل استدلال او باطل
خواهد بود زیرا که مبنی است بر اینکه باید معنی هر دو ایه که بعد از هم ذکر شده بهم متصل
باشد و اگر این ادعا نکند از هیچ یک از این دو ایه بتنهائی استدلال نمیتواند نمود
میگوئیم که هرگاه هارمبم ایات بعد از یکدیگر بهم متصل نموده از ان معنی بفهمد باید
از تمام توریته و هم چنین کتب دیگر پیغمبران یک معنی بفهمد زیرا که تمام ایات آن
بعد از یکدیگر مذکور است و هر یک بما قبل و ما بعد خود متصل است و اتصال بعضی و انفصال

بهیچ وجه دلالت بر مدعای مفسر نمیکند اینکه لفظ عدعولام را قید نا بعد کرفته معنی چنین
شود که این سخنان توریة از برای عمل کردن ات همیشه و کویا مفسر مذکور ایه را باین معنی
حمل نموده بان استدلال جسته است و مخفی نماند که عدعولام را قیدنا بعد کرفتن بعید است
بجهة اینکه هرکاه قید نا بعد بود بایست د را خر ذکر شود و قطع نظر از این انجا این قید
ضرور ندارد اول ایه است زیرا که چون مذکور شد که از برای ما و فرزندان ما مطلقه
میرفت که کسی توهم کند که از برای فرزندان بی واسطه ایشان باشد پس بجهة دفع این توهم
قید عدعولام ضرور بود مکر اینکه عبارت بطریق دیکر توجیه نموده بکوییم که عدعولام
قید اول ولعسوت نا اخر تفسیر اشکارها باشد وحاصل معنی چنین شود که اشکارها
برای ما ست همیشه وان عمل کردن بشریعت این توریة است وعلی ای تقدیر در جواب
میکوییم که اولا بر مفسر مذکور لازم می اید که حکم بر بطلان احکام غیر توریة از مستنا
وغیره نماید چنانچه سابق برین اشاره کردیم و ثانیا بر او لازم است که لفظ عدعولام
را حمل بر معنی جاوید نماید و سابق براین اشاره نمودیم که این لفظ از الفاظ مشترکه است
و بچند معنی استعمال شده است چنانچه در توریة و سایر کتب انبیا مکرر استعمال
شده بمعنی زمان طویل بلکه کاهی استعمال شده و مقصود از ان هفتاد سال است
از انجمله در کتاب ارمیاء در نشان بیست و پنجم مذکور است که بنی اسرائیل را بکوکه
بسبب نافرمانی شما خواهم فرستاد بنده خود بخت نصر را بزمین شما و این زمین را

حوا ب

خراب خواهم کرد خراب کردنی تا عولام و در اینه بعد از ان خبر داد که بنی اسرائیل بعد از هفتاد
سال از اسیری خلاص شده تا بنا این زمین را ابا د خواهند کرد بلکه در بیان بنی اسرائیل
عدعولام را ابویل تفسیر میکنند و یوبل بمعنی پنجاه سال است چنانچه در مقام حکم ازاد
شدن بنده بان تصریح شده است و یوسف بن الیو در مقام رد بر هادمیم پیشتر
استعمالات عدعولام را در غیر معنی جاوید جمع نموده در کتاب عیقاریم ایراد کرده است
هر که خواهد بان رجوع کند مولف کوید که هادمیم این دو دلیل را بیک دیکر متصل کرده
و باین نحو تقریر کرده که از اینه اول مستفاد میشود که همین توریة مخصوص را یعنی بدون
کم و زیاد تا جاوید بعمل اورند و باعتقاد خود چنین پنداشته که دلیل باین وجه تمام است
و چون بعون الله تعالی جواب از ان دو دلیل داده شد معلوم خواهد بود که حال
این ترکیب چه خواست وایضا با هادمیم مضایقه ننموده از او استفسار مینماییم
که ایا جمیع انچه در توریة مذکورات معمول بهاست یا چیزی در توریة هست که نباید
بان عمل کرده شود ثانی البته باطل خواهد بود و شق اول منتج مطلب ما ست زیرا
که ما از توریة و سایر کتب انبیا اثبات نموده و خواهیم نمود که شریعت توریة موقت است
و باید ترک کرده شود و پیغمبری دیکر که مبعوث بر کافه ناس بوده باشد مبعوث
خواهد شد بلکه مبعوث شده است و چنانچه شایعین توریة باین ایات عمل مینمایند
باید توریة را کم کنند والا باید فسخ شدن ان قائل شوند نسیم از ادله نقلیه ایشان

بعضی دیکر ترجیح بلا مرجح است بلکه میکوییم که ملاخی پیغمبر اول ایه در مقام موعظه فرموده
و مثل ان موعظه در کلام دیکر انبیا موجود نیست و باعث بر این طریق وعظ اینست که بنی
اسرائیل در بیت المقدس اول نافرمانی بسیار کردند وخدا از ایشان انتقام کشید و ایشان را
باسیری بخت نصر کرفتار کرد این پیغمبر با ایشان میفرماید که معصیت مکنید و احکام و فرمانها
حضرت موسی بر پا دارید و در اینه دویم خبر از امدن الیا پیغمبر داده چنانچه عادت
تمام انبیاء اینست که خبر از امدن پیغمبر از خود میدهند و اکر در این مقام بر مفسر مذکور
که از بزرکان علماء یهود است تفضل نموده دل او را انشکنیم و با او در فهم معنی ایه موافقت
نموده اتصال دو ایه را بیکدیکر فرض کنیم و بپذیریم که باید شریعت موسی تا مبعوث
شدن الیا در روز بزرک سهمناک برقرار باشد در جواب میکوییم که روز بزرک سهمناک
در بسیاری مواضع از کتب انبیا مذکور است که بر غیر قیامت و روز خرابی ثانی بیت المقدس
کان وقت ظهور حضرت عیسی ابن مریم بود قرار نمیکیرد از جمله ایه که روز خدای بزرک
و سهمناک در کلام انبیا بسیار است از جمله اول کتاب حضرت یوئیل پیغمبر تا حضرت صفنیا
پیغمبر در نشان سیم کتاب حضرت ارمیاء پیغمبر هیچ یک این ایه ها را کسی تفسیر بروز
بودن قیامت نکرده مکر همه این ایها را واخر بیت المقدس ثانی در بعثت مبعوث شدن
عیسی مریم قرار میکیرد پس چنانچه در نشان سیم کتاب حضرت یرمیا پیغمبر مذکور است
اول انها خبر از نجات یافتن بنی اسرائیل از اسیری بخت نصر و ساخته شدن ثانی بیت المقدس بزاخبر داده

بعد

بعد ایه که اول او اینست که هوی کی کادل هیوم یعنی وای که چه بزرک است ان روز مثل ان روز
دیکر نشده و وقت دشواری و عذابست ان روز از برای اولاد یعقوب و از ان هم فرج یابند
ان روز بزرکی که فرموده روز تولد عیسی بن مریم است اینکه فرمود وقت دشواری عذابست
از برای اولاد یعقوب انکسانی که ایمان بان حضرت نیاورده اند منافق شده اند اینکه فرمود
فرج یابند انکسانی اند که ایمان بان حضرت اورده اند و فرج یافتند در باب الیاس نبی هم
مذکورات که جماعت نصاری کلا اعتقاد ایشان اینست که در زمان حضرت عیسی حضرت الیاس
هم ظاهر شد بعضیها از ان جماعت حضرت یحیی را الیاس را دانسته اند و هر چند در ان زمان
حضرت الیاس مبعوث شده جماعت بنی اسرائیل اسم او را هم مثل حضرت زکریا و یحیی انها خته اند
و علما بان تصریح کرده اند پس مفسر مذکور را چه باعث است که باید روز خدای بزرک
سهمناک را در اینمقام حمل بر روز بزرک قیامت نموده خود را در مضیق چنین بحثی اندازد
وحال اینکه دلیلی بر این حمل ندارد و بلکه ظاهر اینست که روز بزرک خدای سهمناک در اینمقام نیز
بهمان معنی بوده بعثت حضرت الیا در همان ایام اتفاق افتاده باشد و بظهور شریعت
عیسی شریعت موسی منسوخ شده باشد واکر کوید که بنا بر این باید حضرت الیا در اخر
بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد وحال اینکه از بعثت انحضرت کسی خبر نداده در جواب
میکوییم که ایا مقصود اینست که از یهود کسی خبر بر بعثت حضرت الیا نداده باینکه مطلقا در
میان هیچ طایفه خبر از بعثت انحضرت نیست اما ثانی معلوم است که در میان غیر یهود

خبر از آنحضرت که با الیاس نبی در میان سایر طوایف مشهور است بسیار است و جمیع علمای
سیر و تواریخ ذکر کرده اند و گفته اند که در زمان قریب بزمان حضرت عیسی ع مبعوث
شد اما نبودن خبر بعثت آنحضرت در میان طایفه یهود دو وجه میتواند اول اینکه
چون بعثت آنحضرت بیت المقدس خراب شد و بنی اسرائیل که بر یهودیت باقی بودند باسیری
افتادند و دیگر در هم جمع نشدند و فراغتی از برای ایشان اتفاق نیفتاد که توانند
چیزی را ضبط نمایند چنانچه در اسیری اول که بدست بخت نصر گرفتار شدند خط و کتاب
خود را فراموش کردند و حال اینکه آن اسیری از هفتاد سال بیشتر نبود دوم اینکه میتواند بود
که چون بعثت حضرت ایشان علامت انقراض دین یهود بود او را دانسته منکر شده از روی تعصب
و محبت بدین آبا و اجداد ترک ذکر او کرده باشند چنانچه حضرت ذکریا و یحیی که از جمله
پیغمبران بزرگ و مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و ناسخ شریعت ایشان هم نبودند مطلقا ذکر
ایشان در میان یهود مذکور نیست بلکه یهود میگویند که در بیت المقدس ثانی مطلقا پیغمبری
مبعوث نشد و یوسف بن کوریان که از جمله مورخین معتبر یهود است در تاریخ خود
ذکر ذکریا و یحیی کرده و سبب قتل یحیی را ذکر نموده و تصریح به پیغمبری ایشان کرده و
گفته است که این همان یحیی است که مردم را در رود خانه بردن غسل میداد مؤلف گوید
که نقل غسل کردن حضرت یحیی مردم را که یوسف بن کوریان تصریح کرده است که آنحضرت
در وقت بعثت خود بشارت بر پیغمبری حضرت عیسی بن مریم داده مردم را در رود خانه

بردن غسل میداد و توبه میفرمود و ایشان را مستعد ادراک خدمت حضرت روح الله
میکرد و در کتب نصاری با نیز این باب تصریح شده و یهود بهمین جهة پیغمبری او را منکر شده
مطلقا در کتب خود اسم آنحضرت را مذکور نساخته اند و میتواند بود که ذکر نشدن اسم این دو پیغمبر
نیز بجهة اول بوده باشد والله یعلم باید دانست که چون در میان بنی اسرائیل مبعوث
شدن پیغمبران متعارف است که در چه زمان بوده و این ملاخی که هادیهم این دلیل را از کتب
او استنباط نموده وقت بعثتش معلوم نیست علمای بنی اسرائیل بهمین جهة او را خاتم
پیغمبران گفته اند بوجود پیغمبری بعد از او تا نزد قیامت قائل نیستند و این دلیل علاوه
بر اینکه دلالتش بر مدعا بوضعی است که ملاحظه میشود و چند پیغمبر دیگر هم در میان بنی اسرائیل
هست که زمان بعثتش معلوم نیست پس بنا بر این دلیل باید تمام اینها خاتم پیغمبران باشند
دلالت میکند بر خلاف اعتقاد ایشان زیرا که خاتم پیغمبران بودن این بنی آدم دارد
که بعد از جمیع انبیا مبعوث شده باشد و در میان بنی اسرائیل تا وقت خلاص شدن از اسیری
بخت نصر پیغمبران بودند پس باید این نبی در بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد تا خاتمیت
برا و صدق کند و این خلاف اعتقاد ایشان است پنجم از ادله نقلیه ایشان دلیلی است
که جمعی از مفسرین تورات از پاراشا خو تولدت استنباط نموده و آن اینست که میفرماید
تورا صیوا لنو مشه موراشا قهلت یعقوب یعنی این دستوری را فرمان داد بما
موسی بمیراث بر نسل یعقوب و در این آیه تورات را میراث خوانده و میراث نباید

انتزاع شود واین دلیل از ادلۀ عزیبه است ومعلوم نیست که غرض مستدل چیست زیرا
که اگر همین ظاهر را خواسته باشد که هرچه میراث شد باید هرگز از ید وارث انتزاع نشود
واگر خدا هم خواهد که از وارث میراث را بگیرد جایز نباشد بسیار واهی خواهد بود وبا دلیل
در پهلوی دلیل سیم که از هادسیم نقل نمودیم نوشته شود **ششم** از ادلۀ نقلیۀ ایشان
آیه ایست که در پاراش آتم نیصابیم مذکور است وان اینست وشاب ادونای الوهخا
ات شبوتخا وریحمخا وشاب وقبصخا می کل هاعمیم آشر هفیصخا ادونای الوهخا
شاما یعنی باز گرداند خدای خالق تو مر اسیران تو را ورحم کند تو را وباز گرداند
وجمع کند از همۀ قومها که پراکنده کرده خالق تو آنجا وانچه از قبل یهود در اتمام این دلیل
میتوان گفت اینست که چون خداوند عالم بحضرت موسی وعده فرموده که جمع کند قومهای
پراکنده را در زمین بیت المقدس پس بنابراین لازم است که جمیع یهود البته در زمین کنعان
جمع شده بشریعت موسی عمل نمایند وهرگاه شریعت موسی نسخ شود چگونه خاتم است
که تا بنابان شریعت منسوخ عمل شود پس باید برقرار بوده نسخ نشود ودلالت این دلیل
بر مدعا مثل ادلۀ سابقه است واحتیاج بطول دادن کلام دردان نیست وانچه
مقصود از این آیه است چنانچه از مطالعۀ اول پاراش تا این آیه معلوم میشود آنست
که خداوند عالم بحضرت موسی خبر میدهد که بعد از تو قوم تو از بنابان نیه خلاص شده
داخل زمین کنعان خواهند شد وبسبب نافرمانی وبت پرستی باسیری خواهند افتاد

ودر

ودست ایشان از ان زمین کوتاه خواهد شد وتا بنابر ایشان رحم نموده ایشان را جمع خواهم
نمود وان زمین را آباد خواهم کرد واین وعدها تمام بعمل امد وبنی اسرائیل بعد از موسی
داخل ان زمین شدند ومدتی در انجا اقامه نموده بیت المقدس ساختند وبعد بسبب معصیت بسیار
بدست بخت نصر اسیر شدند ومدت هفتاد سال در زمین بابل باسیری گرفتار بودند وبعد
از بخت نصر کورش مجوسی ایشان را مرخص نموده بزمین کنعان رفتند وانرا آباد
کردند ومدتی دیگر دران زمین اقامه نمودند وجمیع وعدهای خدا درست شد ودر هیچ
موضع خبری واثری از آبادی بیت المقدس ثالث بدست یهود نیست **بدانکه** متاخرین
علمای یهود که در قریب باین زمان بودند چون یافته اند که ادلۀ سابقین چیزی دلالت
برابدی ندارد دست از انها برداشته باعتقاد خود دو آیه یکی از کتاب شعیا ودوم
از کتاب ارمیا جسته انرا دلیل قرار داده اند وما هر دو را در اینمقام ایراد نموده میگوئیم
که **هفتم** از ادلۀ نقلیۀ ایشان دلیلیست که متاخرین از کتاب شعیا جسته اند وان
چنین است که در اواخر کتاب شعیا مذکور است کی کاشر هشامیم هحداشیم وها
ارص هحداشا اشر انی عوسه عومدیم لفانی نئوم ادونای کن یعمد زرعخم وشمخم
یعنی که چنانچه آسمان نو و زمین نو من بر قرار باشند در پیش من گفته خداست
چنین باشند فرزندان شما واسم شما از این آیه استدلال بر ابدی بودن شریعت
حضرت موسی نموده اند وحقیر هرقدر تامل وتفکر نمود که بکدام اهل زبان این مطلب

جسته باشد میترسند و از کلام مفسرین کتاب شعیا نیز چیزی که از ان دانجا استدلال ا ستشام
شود بنا فت فلهذا از ان کذشته متوجه نقل دلیل دیکر شد **هشتم** از ادلهٔ نقلیهٔ ایشان
دلیلیست که از کتاب ارمیا جسته اند و ان اینست که در فصل سی و یکم ان کتاب ا یاتی چند مذکور است
که خلاصهٔ مضمون ان اینست که خداوند عالم بسیاری از بدیهای بنی اسرائیل بر ایشان میشمارد
و تهدید و تخویف بسیار بایشان می کند و میفرماید که بسبب این نافرمانیها و کناهان
ولایت ایشان خراب خواهد شد و ایشان باسیری خواهند افتاد و بعد از ذکر اینها باب
در مقام ترحم خبر ابادی تا ابد بایشان میدهد میفرماید که تا بنا شرط میکنم بایشان
شرط نه انشرط که بایشان کردم در وقت خروج از مصر و ایشان ان شرط را نکاه داشتند
و انشرطی که الحال میکنم اینست که باید تمام بنی اسرائیل مرا بشناسند و احکام مرا بدانند
و باید شناختن و دانستن از روی یقین بوده در ان باب تقلید در و اندازند
و هر کس را علم حاصل شده باشد و در اینصورت من خدای ایشان باشم و ایشان قوم من
و بهم مجازم کناهان ایشان نیز او میکنم از خطاهای ایشان و بعد از ین فقرات
اینه مذکور است که ترجمه اش اینست که چنین فرمود خدای خدای دهندهٔ افتاب برای روشنائی
روز و ماهتاب و ستارکان برای روشنائی شب شکافندهٔ دریا و بموج اورنده
ان خدای رب العالمین که اکر بکرد و تغییر کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان
اسرائیل باطل شوند از بودن قوم من همه روزکاران یعنی اکر از ین شرطی که من کردم

بکردند

بکردند و انوقت نکاه ندارند و حق نوازرعات نکنند من که خداوند افتاب و ماهتاب و ستارها
و خالق متصرف جمیع اشیا و رب العالمینم از ایشان انتقام کنم و ایشان را باطل کنم باطل کردنی
هر که بر نخیزند و چنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان بعد بد عهد کردم دیکر نکنم و جمیع
انچه را خدا در این ایه خبر داده است اتفاقا افتاد و بنی اسرائیل در ان زودی باسیری
افتادند و بعد از هفتاد سال بزمین کنعان بر کشتند و مدتی دیکر در ان زمین با متینت کذرانیدند
و بعد از ان خراب شدند خرابی که دیکر نخواستند و علما و یهود همین ایه اخر را به تنهائی
نقل نموده بان استدلال بر ابدی بودن شریعت موسی ع میکنند و میکویند مراد از ایه که
اکر این رسمها بکردد بنی اسرائیل باطل شوند اینست که اکر روشن کردن افتاب روز را
و ماهتاب و ستاره شب را بکردد بنی اسرائیل باطل شوند کشتن این رسمها ممتنع است
پس بطلان شریعت بنی اسرائیل ممتنع خواهد بود و بنابراین معنی قطع نظر از انکه نظم
سخن از یکدیکر خواهد کسیخت قیود بی مصرف در کلام بسیار خواهد شد و بنابران لفظ
همچو قسم ها که مقید اسم اشاره است غلط خواهد بود و مطلقا کلام مربوط بیکدیکر
نخواهد شد و ظاهر انچه از ین ایه استنباط میشود دلیل توقف بودن نه بر ابدی بودن
و نظر بانکه متقدمین مثل هارهیم و امثال او متفطن شده اند که این ایه دلیل بر ایشان نیست
نه از برای ایشان مطلقا ذکر این دلیل را نکرده باد له مذکوره متمسک شده اند و علما
این زمان از ان معنی غافل شده خود را هدف سهام ملامت ساخته اند **باب سیم**

در ذکر علاماتی که در کتب انبیا بجهة ظهور پیغمبر صاحب شریعت مذکور است و بیان اینکه مصداق
ان علامات کیست و در ان چند فصل است **فصل اوّل** در علاماتی که از توریة استنباط
میشود در سفر پنجم در باب سی و سیم مذکور است که نابی میقربخا الی اخرها و تمام این
ایه را در اوّل باب دویم این کتاب نقل نموده ترجمه کردیم و در اینجا ثابت شد که باید آن
پیغمبر از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و باید بنی اسرائیل برادرزاده باشد و در رتبه و از نزد
موسی کمتر نباشد و صاحب شریعت تازه باشد و نزول شریعت بر انحضرت بطریق نزول
الواح که با عظمت و اوازها بود نباشد و معجزه ان پیغمبر این باشد که از غیب خبر دهد
و خدا از منکران او انتقام کشد و او را مسلط کند بر همه ادیان و هیچ دست آمد این علامات
را بنیانی که بعد از حضرت موسی در میان بنی اسرائیل بود بلکه مبعوث شدند ممتنع خواهد بود
و همچنین بر حضرت عیسی بن مریم نیز درست نخواهد آمد که انحضرت از بنی اسرائیل بود
بلکه این علامات بالتمام بر احوال حضرت خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه
واله وسلم صادق است زیرا که انحضرت از بنی اسمعیل است نه از بنی اسرائیل و برادری
بنی اسرائیل با بنی اسمعیل ظاهر است و نزول وحی و شریعت بر انحضرت بطریق سحر
در پنهان نکذاشتن بود و هیچ کس نقل نکرده که در حین نزول وحی بر انحضرت علامتی
ظاهر شده باشد و اخبار بغیب فرمودن انحضرت از ان مشهورتر است که احتیاج
بذکر داشته باشد از انجمله خبر دادن باینست که بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد

وخال

وخال هزار و دویست سالی از زمان انحضرت گذشته و کسی که ادعای پیغمبری بکند بهم نرسیده
چه جای اینکه پیغمبری بهم رسد و انتقام کشیدن خدا از منکرین انحضرت کمال ظهور دارد
چه هر کس متابعت انحضرت نکرد یا برطرف شد یا بذلت و خواری گرفتار شد و الحال نیز همه
روزه شریعت انحضرت در تزاید است و در اطراف و جوانب عالم خلق در ان داخل میشوند
و هرگز کسی از ان شریعت بیرون نرفته است و از مطالعه فصول بعد قطع و یقین حاصل خواهد
شد که مقصود از ان نبی غیر از جناب ختمی مآب نیست **فصل دویم** در نقل ایاتی
که در کتاب شعیا مذکور است **اوّل** ایاتیست که در فصل بیست و هشتم ان کتاب مذکور است
و مشتمل است بر لفظ قولا قاو و لفظ قولاقو در عبارت کتب هیچ یک از انبیا نیست
مگر در کتاب نحمان که در میان یهود بر نبوات هیدد مشهور است مذکور است که محمد
تان قولا قاوات و ما ان کتا بوا در موضع خود نقل باین رسالا خواهیم نمود انشاء الله
تعالی و ان ایات اینست کی صو لاصا وصو لاصا و قولا قا و قولا قا و ذعر شام
ذعر شام کی بلعک سا فا و بلاشا ن احرت یدبر ال ها عام هز اشر عامر الهیم
ذت هنوحا هنیحو لعایف و ذت همر کنا و لا ابو ثمو ع و هالا بالهم دبر ادنای
صو لاصا و صو لاصا و قولا قا و قولا قا و ذعر شام ذعر شام لمعن یلحو و
کا شلو احور و نشبا دو و نفشو و نلکا دو در کتاب شارانیم که از کتب لغت است
در فصل قوه مذکور است که معنی قولا قاو اینست که فرمان دهند پیغمبران فرمان

بعد فرمان وصولا حنا و ترا نیز بهمین معنی کفته‌اند و ترجمه آن ایات اینست که فرمان
دهد بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا که بزبانی باشد که فهمیده
آن شکل باشد و بزبان دیکر سخن کوید مر این قوم را انجه امر کند بایشان انها اما فهو
برای خستکان و اینها اما نیز و شنیدن آن خواهش ایشان نیست و حالا اینکه باید
برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان و اندازه کند بعد اندازه اندکی اینجا
اینجا باین سبب بطرف شوند و سرنکون شوند پست شوند و شکسته شوند و بند
وکرفته شوند مؤلف کوید که نشانهائی که در این ایات مذکور است با قطع نظر
در صحیفه نحمان در تعین آن تصریح شده کمال ظهور به مقصود دارد زیرا که
ما بلند که غرض از این ایه خبر دادن بوجود شخص عظیم الشان نیست اینقدر هست
میکویند باید این شخص از بنی اسرائیل بوده باشد و بر آن تقییل دلیلی ندارند با
فقرات آن خلاف این فهمیده میشود و الحال میکوییم که باید آن پیغمبر فرمان د
فرمان و از این عبارت یکی از دو معنی مقصود میتواند بود اول اینکه فرمان
این پیغمبر بعد از فرمان دادن پیغمبران دیکر باشد و این معنی خاتم النبیین
دوم اینکه فرمان دهد این پیغمبر بعد فرمانی باینمعنی که جمیع احکام شریعت
دفعه واحده بر او نازل نشود مثل نزول توریه که دفعه واحده بر حضرت
نشد بلکه بتدریج در زمان طویل دوز بود وزیرا انحضرت کتاب و شریعت نازل

فرمان

متجاوز

فرمان تازه دهد بعد از فرمان دیکر مثل نزول قران بر خاتم پیغمبران صلعم که در بیست سال
بتدریج بر انحضرت نازل شد و لفظ زعیر در لغت عبری بمعنی قلیل و لفظ شام بمعنی مکان
و زمان هردو استعمال میشود و مراد از این فقره نیز یکی از دو معنی خواهد بود یکی انکه فرمان
دادن آن پیغمبر و نزول وحی بر او قدری در مکانی و قدری در مکانی دیکر یا قدری در زمانی
و قدری در زمانی دیکر خواهد بود مانند نزول قران بر پیغمبر اخر الزمان که قدری در مکه و قدری
در مدینه و قدری در سفرها در ازمنه مختلفه اتفاق افتاد مثل نزول توریه که تماما
در کوه سینا بیکدفعه نازل کردید دیکر انکه شریعت آن پیغمبر مشتمل باشد بر شریعت جمیع پیغمبران
بدین معنی که از هر شریعتی چیزی در شریعت انحضرت یافت شود چنانچه بالفعل مشاهده میشود
که در شریعت اسلام از هر شریعتی چیزی موجود هست مثل وجوب ختنه کردن از شریعت
حضرت ابرهیم و حرمت نکاح محارم از شریعت حضرت موسی و غیر ذلک و صدق فقره
بعد که بلغت دیکر سخن کوید با این قوم بر پیغمبر عربی ظاهر است زیرا که لغت انحضرت
عربی بود و عربی غیر عبری است و از عبری مشکلتر است زیرا که مشتمل است بر اعراب و علامات
که در لغت عبری نیست و بمجرد دانستن تحت اللفظ مقصود مفهوم نمیشود بلکه لابد است
که لا اقل علم صرف و نحو و معانی بیان را بداند و ما صدق اینمضمون که دین اسان است
مبعوث بدین سمحه سهله بودن انحضرت است زیرا که بنا داشتن احکام هیچ شریعتی
باسانی شریعت اسلام نیست تا بحدی که هر زمینی که باشند و خواهند ایشان را جایز است

که در ان زمین عبادت کنند و بر ایشان لازم نیست که در موضع مخصوص بوظایف عبادت
خود قیام نمایند چنانچه بر بنی اسرائیل واجبست که البته در زمین بیت المقدس بلکه در مکان
معیّنی از ان زمین بعبادات خود قیام نمایند و انچه در اسلام مقیّد است بموضع معیّن
مقدّم حج است و وجوب ان در عمری یکدفعه بیش نیست و انهم بشرط استطاعت و مثل
حجّهای یهود نیست که در سالی سه دفعه واجب باشد و استطاعت دران شرط نباشد
و همچنین عبادات اسلام در اطراف شبانروزی و اوقات فراغت از اشغال قرار
داده شده که بهیچ وجه مزاحم اشغال و اسایش نبوده باشد و مثل عبادات نصاری
نیست که اداء ان در نصف شب لازم باشد و غیر از اینها نیز بسیار است که ذکر انها موجب طول
خواهد گردید و اینکه فرموده که خواهش و اراده ایشان نیست شنیدن او و باین سبب
بلاها گرفتار خواهند شد احتیاج به بیان و تفصیل ندارد زیرا که نشنیدن و قبول نکردن
یهود سخن انحضرترا و کشته شدن و ذلیل شدن ایشان از دست انحضرت مشهور است
که بر کسی مخفی نباشد **دویم** ایاتست که در فصل چهلم و دویم کتاب شعیا مذکور است
وان اینست که هِن عَبدی اِتماخ بو بحیری راصتا نفشی ناتتی روحی عالاو مشپاط
لگوییم یُصی لا یصعق ولا یسا ولا یشمیع بحوص قولو ناین راصوص لا یشبر
و پیشتا کهالا یکبنا لا امت یُصی مشپاط لا یکه ولا یاروص عد یاسیم باارص
مشپاط و لتورا تو ایم یَیَحلو یعنی اینست بنده من اعانت کنم او را برگزیده

من پسندیده جان من بدهم وحی خود را با او شریعت برای قومها بیرون اورد فریاد نکند
و مرتبه بجود فرا ننهد و نشنواند به بیرون سخن خود را نی شده را نشکند و فتیله کتان
نیمونرا خاموش نکند براستی بیرون اورد شریعت خود را ضعیف نشود و نگریزد
تا بنهد در زمین شریعت خود را و بکتاب و شریعت های او جزیرها امید وار باشند
مؤلف گوید که علماء بنی اسرائیل سعی و کوشش بسیار نموده اند که بلکه این ایات در
یهو وضع که بوده باشد بر کسی درست و راند تا بر پیغمبر اخر الزمان صدق نکند و بعون الله
تعالی بر هیچ کس بغیر از ان حضرت درست بنا میامد اما انچه ایشان گفته اند و لا سخن بی دلیل
ایشانست که در هر مقام میگویند و ان اینست که باید ان پیغمبر از بنی اسرائیل باشد و مع
ذلک میگویند که بر هر پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل واجبست که متابعت شریعت حضرت
موسی نموده باید شریعت دیگر نداشته باشد و هر چه ادعا کند باطل خواهد بود و غافل
شده اند از اینکه این بنده برگزیده خدا باید شریعت از برای قومها بیرون اورد و متابعت شریعتی
کردن شریعت بیرون اوردن نیست و همچنین صدق این علامات بهمین دلیل بر ناسخ
که با عتقاد ایشان تا روز قیامت ظهور خواهد کرد درست نیست زیرا که بزعم ایشان ان
ناسخ بر شریعت حضرت موسی ع خواهد بود و بعضی از علمای ایشان چون فهمیده اند
که پیغمبران بنی اسرائیل و ناسخ بنابر معتقد ایشان صدق ندارد دست و پا کرده
و از برای خود منفذی جسته و این بنده برگزیده خدا را حمل کرده بر کورش مجوس و ان

پادشاهی بت پرست بوده که بعد از بخت نصر بر زمین بابل مسلط و بنی اسرائیل را رخصت
برگشتن بزمین کنعان داد و این حمل از امور عجیبه است که هیچ نادانی خود را راضی نمیکند
که چنین سخن بگوید و بنده برگزیده خدا را که اینهمه تعریف و ستایش را فرموده حمل کند
بر شخص بت پرستی که هرگز خدا را نشناخته باشد و از این قبیل سخنان بسیار در اینمقام
گفته اند که در نقل آن فایده بسیاری نیست پس بر میگردیم بتحقیق کلام حضرت شعیا
و میگوئیم که آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بن مریم صدق ندارد زیرا که
پیغمبر باید که آینده نگریزد تا بنهد بر زمین شریعت را و این دال است بر اینکه آن بنده مامور
بجهاد باشد و حضرت عیسی بن مریم مامور بجهاد نبود و آنچه در فقره آخر مذکور است
که بکتاب او جزیرها هم امیدوار باشند دلیل بر آنست که آن بنده مبعوث بر تمام عالم
باشد و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامات در شان حضرت سید المرسلین
کمال ظهور دارد زیرا که شریعت و وحی تازه بآنحضرت داده شد و از برای قومها و تمام
خلق بیرون آورد و بر همه مبعوث بود و با کفار و مشرکین جهاد کرد تا اینکه بدین او
در آمدند یا قبول جزیه کردند و ضعیف نشد و در هیچ جنگ نگریخت و سلاطین صاحب
سطوت و شوکت را تابع و منقاد ساخت و با این همه مرتبه بر خود قرار نداد بلکه بر روی
خاک می نشست و خر برهنه ردیف سوار میشد و با بندگان و ضعیفان صحبت میداشت
و هرگز صدا بلند نکرد و شریعتش باطراف زمین حتی جزیرها و دریاها رسید و بعد

از این آیات فقرات چند که مشتمل است بر مذمت بنی اسرائیل و اینکه از گناهان ایشان باز خواست
خواهم نمود مذکور است و بعد از آن خطاب بحضرت شعیا فرموده پیغمبر باید منم خدائی که خواندم
ترا براستی و محکم گیرم دست ترا و نگهداری کنم ترا برای شرط قوم و روشنائی قومها برای
شکافتن چشمهای کوران و بیرون بندیان از بند و خلاص کردن زندانیان تاریک منم خدائی
که خواهم منت و عزت ترا بدیگری ندهم و ستایش خود را به بت ندهم پیشینیان آمدند و
آینده‌ها ترا بشنو از آمدن بشما اعلام میکنم مدح گوئید از برای خدا مدح نو و تسبیح کنید او را
از کنارهای زمین و دریاها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است
و ساکنان کمر کوهها از سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح
خدا را در جزیرها تعلیم کنند و بعد از چند فقره دیگر پیغمبر باید که ببرم کوران را براهی که ندانسته اند
و ایشان را بجاده برم که ندانسته باشند و بجای تاریکی که در پیش ایشان باشد بر روشنائی کنم و کجی راه را بهمواری
بدل کنم این سخنان را که خبر داده ام البته خواهم کرد پس شرمنده و روسیاه شوند جماعتی که پناه به بت
میبرند و میگویند به بتهای ریخته که شما خدایان مائید مولف گوید که این قیدار همان قیدار پسر حضرت
اسمعیل است و اولاد قیدار عرب اند و این فقره صریح است در اینکه این اسامی که عبارت از مدح و تسبیح
نو از برای خدا قرار دادن و در بلندیها فریاد کردن و عزت از برای خدا قرار دادن و راه هموار
داشتن و جاده مستقیم که بر کسی معلوم نبوده باشد و شریعت شامل که جمیع اهل عالم را شامل
باشد و بجزیرها و اطراف عالم برسد تمام از عرب خواهد بود و طالب حق را از این واضح تر

از زندان

دلیل ضرورتیست وتطبیق جزئیات این فقرات بر احوال پیغمبر آخر الزمان واثبات آنحضرت احتیاج
بذکر ندارد وهر نظر کننده میفهمد بر بیکره یم بترجمه وحی خداوند عالم در باب آنکه ذکر فرموده
که آن بنده من امی وناخوان باشد واز کسی تعلیم نگرفته باشد وحاصل معنی ان آیه اینست
که ای جماعت اتباعین وکور وکر بشنوید و به بینید کیست کور وکر مثل بنده من که بفرستم او را
مسلم وفرمان برداریست هر چیز را می بیند ومیشنود نهایت ندیده ونشنیده می انگارد
وخدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتاب او را وقوی گرداند وبعد از آن میفرماید که این
قوم تالان شده غارت رسیده شده پریشان احوال شوند وجوانان ایشان همه در چاهها
پنهان شوند وغارت وتالان کرده شوند وخلاص کننده برای ایشان نباشد ونباشد کسی
که شفاعت ایشانرا بکند کیست درمیان شما که اینرا بشنود وگوش کند واطاعت کند بآخرین
مؤلف گوید که آنچه بر بنی اسرائیل در ظهور اسلام وارد شد از غارت شدن وبقتل آمدن
مشهور است وآنچه مذکور شده که کسی شفاعت ایشان نکند در مقدمهٔ قتل قریظه ظاهر
شد زیرا که بعد از شکستن ایشان عهدی را که با رسول الله بسته بودند وساختن
با کفار ویهود که در جنگ احزاب بر سر مدینه جمع شده بودند حضرت رسول بر حصار ایشان
شدند وحکم بقتل عام ایشان فرموده ایشان چون پیش از بعثت با انصار حلیف بودند
استدعا نمودند که حضرت رسول با ایشان حکم کند باینجه رای سعد انصاری انفعال
نماید ومظنه آنها چنین بود که چون با سعد سابقه خصومت وآشنائی داشتند

شفاعت

شفاعت ایشان خواهد کرد وحکم بقتل ایشان نخواهد کرد وحضرت سید رسل استدعاء
ایشانرا باجابت مقرون فرموده باحضار سعد فرمان داد وسعد انصاری بعد حضور
حکم بقتل عام ایشان نموده اهل آن قریه تمام علوفه شمشیر اهل اسلام گردیدند وهیچ وجه شفاعت
کردن ایشان بخاطر سعد خطور نکرد چه جای اینکه ایشانرا شفاعت کند وصدق کلام
خدا که بحضرت شعیا فرموده بود بظهور رسید ومراد از آخرین که میفرماید که کیست بشنود
واطاعت کند با آخرین همان آخرینیست که در اول وحی مذکور شد که پیشینیان آمدند وآیندگانرا
پیش از آمدن بشما اعلام میکنم وآنچه علمای یهود در تفسیران ذکر کرده اند که مراد از آخرین
بلیه ایست که در آخر کار بایشان می باید برسد حرفیست بی معنی زیرا که اطاعت بلیه
نامعقولست وبعد از این آیات میفرماید که کی بنی اسرائیل را در ورطه غارت وتالان
گرفتار کرد بغیر از خدائی که معصیت کردیم او را ورضای او را تحصیل نکردیم وبکتاب
او عمل ننمودیم تا غضب کرد وکارزار قوی شد وآتش فتنه شعله کشید وایشان آنهارا
برخود قرار ندادند وچنین ندانستند که از گناه دیگرانست وگویا مراد از این فقره یحیی جواب
بوده باشد که مبادا کسی توهم کند که چگونه میتواند بود که بنده برگزیده خدا که تمام او رحمت
وراحت وروشنائیست واز برای هدایت قومها مبعوث شده ومیخواهد مردم
را بسوی خدا دعوت کند بنی اسرائیل را که در آن زمان بحظ ظاهر خدا پرست منحصر در ایشان
بود بکشد وایشانرا غارت کند جواب میگوید که آن بنده ظلم نمیکند وبنی اسرائیل بسبب

مستوجب این عذابها شده اند یکی اینکه گناه بسیار کرده بودند و دویم اینکه خود را گناه
کار نمیدانستند که ایشان هیچ گناه نکرده اند و دیگران گناهکارند والحق صفت دوم زیادتر
آوردن در بلای غضب قهاری بسیار سریع و شدید الاثرتر از اولی است نعوذ بالله من هذا
ومن ذلك سیم از آیاتی که در کتاب شعیا مذکور است آنست که در فصل چهل و پنجم ذکر شده
وان بعد از خطابات که خداوند عالم به بنی اسرائیل میفرماید و میگوید که ای باقی ماندگان
فرقها در یک مکان نزدیک بیکدیگر جمع شوید آیا ندانستند آن جماعت که بدست خود بت میتراشند
وانها را خدایان خود قرار میدهند و عبادت انها میکنند و رستگاری ایشان از انها میکنند
بت واز یکدیگر مشورت کنید که این بت پرستی را از قدیم کی بشما تسلیم کرد آیا نه من خداوندم
خدائی بغیر از من و فرج دهنده نیست بغیر از من وچون دران زمان خدا پرستی بغیر
بنی اسرائیل نبود و پیغمبری هم بر قوم دیگر مبعوث نشده بود ومظنه میرفت که بنی اسرائیل
باین سخنان گوش نداده متمسک شوند باینکه هرگاه بت پرستی بود چرا از برای
خلق غیر از بنی اسرائیل منعی وارد نمیشد و پیغمبری برایشان مبعوث نمیگردید پس
بت پرستی امری باشد مبنی بر اصل وهمین شبهه دلیل ایشان شده از بت پرست
نشوند فلهذا بعد از آن فقرات میفرماید که پِنُوَالَي وِهِوّاشعو كُل اَفْسِي اَرِص كِي
اَنِي اِل وَاِين عود بِي نِشبَعتِي يَاصا مِپِي صِدَقا دابار ولا ياشوب كِي لِي
كُل بِرَخ تِشَابَع كُل لاشون یعنی روی کنید بمن تا رستگار شوید ای همه اهالی

در ظاهر هم

بواسطه

زمین که منم خدا و نیست دیگری بذات خود سوگند میخورم بیرون آمد از دهن من سخن
و برگشت ندارد که برای من دوته شوند زانوها و قسم خورند همه زبانها و مقصود از این دو آیه
اینست که من این تنها را بطرف خواهم کرد وچنین میکنم که کل عالم مرا عبادت کنند و بمن قسم خورند
و معبودی دیگر نپرستند وچون این امور هنوز اتفاق نیفتاده بود دیگر از اطمینان خاطر ایشان
خبر را موکد بقسم فرموده و گفته که راستست و برگشت ندارد البته چنین خواهد شد و گویا نهی کردن
همه قومها و پیغمبر نفرستادن برایشان در آنوقت مبنی بر حکمتی بوده که بر ما مخفی است و از
فرمودن این مطلب را که تمام خلق عبادت من خواهند کرد باین عبارت که همه زانوها دوته
خواهد شد برای من وحال اینکه در آن زمان زانو دوته کردن در عبادت متعارف نبود اشاره است
باینکه آنوقت همه عالم را منع خواهم کرد که در عبادت زانو دوته کردن را قرار دهم و آن پیغمبر
که این طریق عبادت کند مبعوث بر کافه ناس خواهد بود و فایده آن اشاره اینست که بر کسی وقت
ظهور پیغمبر مبعوث بر کافه ناس مخفی نماند و اینکه فرموده که بمن قسم خورند همه زبانها شاهدیست
قوی بر این مطلب زیرا که در شریعت خاتم انبیا نهی از قسم خوردن بغیر خدا شده حتی اینکه قسم
خوردن بکتاب خدا و انبیا و برگزیدگان او نیز تجویز نکرده اند بلکه در هیچ امری باین قدر تاکید
نشده بکوترین این سه نشان مذکور است یکی زانو دوته کردن در عبادت دویم قسم بغیر
خدا خوردن را حرام کرده اند هر چند مقسم به از برگزیدگان خدا باشد سیم مبعوث بر کافه
ناس بودن وصدق این هر سه بر جناب ختمی مآب کمال ظهور دارد و اگر کسی گوید که در این آیه

مذکور است که همه زانوها دو نه خواهد شد برای خدا و همه زبانها بخدا قسم خواهند خورد و هیچ یك
بعمل نیامده زیرا که تمام خلق داخل در دین انحضرت نشده اند که زانو دو نه کنند و بغیر از خدا
قسم نخورند جواب میگوئیم که بعد از بیان مقصود از این سخن هیچ وجه ورود ندارد زیرا
که دانستی که غرض دفع شبهه بنی اسرائیل بوده که نگویند که هرگاه بت پرستی اصل نداشت
چرا خدا سایر خلق را منع نمیکند و پیغمبری بکافه خلق نمیفرستد و این غرض بمجرد اینکه بفرماید
که کسی را بکافه خلق خواهم فرستاد حاصل میشود و مقصود این نیست که خبر دهند که تمام
خلق او را اطاعت خواهند کرد تا این بحث لازم اید و ایضاً میگوئیم که واجب نیست که در روز
اول بعثت پیغمبر تمام عالم با او ایمان اورند بلکه بتدریج پیغمبر و تابعان و نایبان انحضرت
بهر قسم که بوده باشد خلق را در تحت فرمان شریعت میکنند تا اینکه بالمره داخل خواهند
شد و وعده خدا درست خواهد شد چنانچه جماعت بنی اسرائیل یك طایفه بودند تمام
ایشان در یك ده از دهات مصر که ان را گوشن میگویند جمع بودند و این همه معجزات و علامات
که در مصر واقع شد از حضرت موسی دیدند ایمان نیاوردند تا پای کوه طور در نزول
توریه علاوه بران در جمیع ایاتی که در توریه در وعده دادن خدا زمین کنعان را
بحضرت ابرهیم و اولاد انحضرت کل آن زمین را از رود نیل تا رود فرات تمام وعده
داده در وقتی که بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی باتفاق یوشع بن نون داخل
زمین کنعان شدند بعد از سعی بسیاری و بعد از چندین سال تخمینا نصف ان زمین را

بتصرف

بتصرف خود در اورده بودند انهم باندك زمانی از ایشان گرفته شد با وجود این مراتب چون
بنی اسرائیل خود را بتنهائی وارث حضرت خلیل میدانند کل زمین کنعان را از خود میدانستند
علما و مفسرین ایشان گفته اند وقتی که ماشیح میاید باز کل زمین کنعان بتصرف ایشان در خواهد
امد ایشان که دستشان بجائی بند نیست این سخن را توانند گفت اما اسلام که معلوم هر روزه تزاید
هست و تا روز قیامت مجموع خلق عالم بحیطه اسلام در خواهد امد و این اثر از وجنات
احوال شریعت پیغمبر اخر الزمان ظاهر است زیرا که هر روزه فوج فوج داخل در اسلام
میشوند و تا حال اتفاق نیفتاده که کسی از دین اسلام بیرون رفته باشد یا در شهر و ولایتی
که اساس اسلام برپا باشد موقوف شده باشد و لله الحمد چهارم ایاتیکه در فصل
چهل و سیم مذکور است و مضمون ان تاکید همان فقرات که در دویم و سیم نقل شد
و در اول فصل خبر از خلاصی بنی اسرائیل است از بخت النصر و ابادی بیت المقدس و بعد از ان
میفرماید که کُلْ هَنقرَا بِشمِي وِلِكبُودِي بَرَاتِيو يَصَرْتِيو اَفْ عَسِيتِيو یعنی همه خلق را
بران خواندن نام خود و عزت مندی خود افریدم و خلق کردم بتربیت دادم و این فقره
مطابق است با ایه قران مجید میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
و مقصود از این همان مطلب است که در ایه پیشتر مذکور شد و بعد از ان میفرماید
که بیرون اورید قوم کور که چشم هست برا و کرها که گوش هست در ایشان و همه قومها جمع شوند
بیکسان و جمعیت کنند امتها کیست در ایشان که معلوم کند با ایشان اینها را و اولیها

بشنواند بایشان بدهند شهادت ایشان و تصدیق کنند و بشنوند و بگویند راست است
شما شاهد من هستید میفرماید خدا و ان بنده من که برگزیدم او را از برای اینکه بدانید
و اعتقاد کنید بمن و بفهمید که منم هو پیش از من نبوده است بزرگواری و بعد هم نخواهد
بود منم منم خدا و نیست جز من نجات دهنده من معلوم کردم و نجات
کردم و نجات دادم و خبر دادم و نیست در میان شما بیگانه و شما شاهد هستید میفرماید
خدا منم بزرگوار مولف گوید که ازین ایات تاکید انچه از ایه هن عبدی معلوم شد
مستفاد میگردد و علاوه بران مشتمل است بر اگاه نمودن مر بنی اسرائیل را که ان بنده
برگزیده من که با مدن او شما را اعلام کردم شما شاهد باشید بر پیغمبری او و در وقت
امدن تصدیق کنید که اینست که خدا بر پیغمبران خبر داده و ما را اعلام کرده و بر تمام
قومها و امتها مبعوث است و تمام این فصل و فصل قبل ازین بلکه تمام کتاب حضرت شعیا
مشتمل است بر امثال این اخبار و نهی نمودن بنی اسرائیل از بت پرستی و ما ازین فصول
بهمین قدر اکتفا نموده یک ایه دیگر را از کتاب پیغمبر عظیم الشان که خبر در ان ازین سنخ
نیست نقل مینمائیم و طالب حق و متعصب را هر دو بجود وامیگذاریم که ان الله
یهدی من یشاء پنجم ایه اینست که در فصل پنجاه و یکم ان کتاب مذکور است
و ان اینست که هقشیبو الی عمی الی ها ذینو کی تورا مایتی تصی و مشپاطی
لاور عمیم ارکیع قاروب صدقی یاصا یشعی و زراعی عمیم یشپاطو الی

یقوو

یقوو و الزراعی یحلون یعنی گوش دهید بمن ای قوم من و امت من بمن گوش دهید که کتاب
دستوری از نزد من بیرون می اید و شریعت خود را برای روشنائی قومها قرار میدهم
نزدیک است راستی من بیرون اید رستگاری من و بقوت بازوی من قومها شریعت
بجا اورند بمن گروهها امیدوار باشند و بقوت بازوی من امیدوار باشند مولف
گوید که ربنی که یکی از مفسرین معتبر بنی اسرائیل است تصریح کرده باینکه تورات کتابیست
که بر پیغمبری داده شود و تصریح کرده است باینکه این علامات تمام ظاهر خواهد شد و انچه
در این ایه وعده شده است تمام در وقت ظهور شانابو و را که در کلام صفنیا پیغمبر
مذکور است خواهد شد و ما ان کلام را در این کتاب نقل نموده مفصلا زان سعتی
خواهیم کرد و ابن عزرا که او هم از مفسرین معتبر است گفته است که این علامات در
همرکناه که در وحی قولا فا و مذکور است ظاهر میشود و مصداق وحی قولا فا و
معلوم شد که کیست و بعد از ین هم در ترجمه صحیفه تحان نانیا تبیینی مینمائیم
و بعد از این ایه ایاتی چند مذکور است که خلاصه ان خبر است که احکام خدا برکت ندارد
و انچه را میفرماید وعده خواهد کرد فصل سیم در نقل انچه در کتاب صفنیا
پیغمبر مذکور است و صفنیا پیغمبریست از اولاد که در خرابی بیت المقدس اول مبعوث
شد و کتاب او کتابیست مختصر مشتمل به سه فصل و تمام ان کتاب مشتمل است بر خبر دادن
از احوالاتی که بر بنی اسرائیل وارد خواهد شد از خرابیهای ایشان و برگشتن ایشان به بیت

المقدس و اباد شدن بیت المقدس کرت دویم وخبر از پادشاهان جبار که در کتاب دانیال
مفصل از مذکورات و در فصل سیم از کتاب فقره مذکورات که خلاصه ترجمه آن اینست
که بجهة جمع کردن همه قومها بر شریعت خود هم پادشاهان را بطرف کنم بریختن غضب خود
بر ایشان و کرمی خشم من سوزد همه زمین را و بعد از آن فقره میفرماید که از اصفح ال
عمیم سافاه برورا لقرؤ کولام بشم آدنای لعابدو شخم احاد یعنی از وقت میکردانم
بقومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن ایشان بیک دوش
وچون این اخبار مطابق واقع است با آنچه در کتاب دانیال مذکورات و در ان کتاب
از این مقام ابطال آن شده ما را ضرور نیست که در اینمقام تفصیل آن بیان
نموده پادشاهان جبار را و انقراض ایشان را بیان کنیم بلکه حواله بوقت توجه نمودن
صحیفه دانیال میکنیم **فصل چهارم** در ذکر آیاتی که در کتاب حیقوق مذکورات
بدانکه حیقوق از پیغمبران عظیم الشان بوده و آنچه از تاریخ یوسف بن کوریان
معلوم میشود اینست که در وقت مسلط شدن بخت النصر بر بیت المقدس و بعد از آن
در حیات بوده زیرا که در فصل سیم از اباقلان کتاب مذکوراست که چون پادشاهی
بخت النصر بسر رسید و سلطنت بابل بداریاوش که دارا بن بحوس است قرار گرفت
و بجهتی که در کتاب دانیال مذکوراست دانیال را در بوکه سباع انداخت و در آن وقت
بحیقوق که در زمین بیت المقدس بود وحی رسید که بدیدن دانیال برود آنحضرت

بلی

بطی الارض از بیت المقدس ببابل امده در چاه درندکان در غذا بحضرت دانیال صحبت داشته
بهمان راهی که امده بود برکشت اینست خلاصه آنچه در تاریخ ابن کوریان مذکوراست
بدانکه چون حیقوق پیغمبر تسلط بخت النصر را که مرد کافر بت پرست بود بر بنی اسرائیل که خدا
پرست بودند دید وهم روزه اسا بوظالما نوادر تواید مید بدانا بمعنی لشک و متفکر
شد که آیا حکمت را این چه خواهد بود در مقام مناجات از حضرت قاضی الحاجات حکمت
اینرا استفسار نمود و مضامین مناجات آنحضرت در فصل اول از کتاب خودش مذکوراست
و فی الحقیقه مضامینیست که از دل سوخته و خاطر افروخته و احوال پریشان و دیده
کریان شبیه باعتراضاتی که کاهی عشاق بر معشوق میکنند صادر کردیده و در اول فصل
دوم میفرماید که در اینمقام ایستاده منتظر جواب بودم که ناگاه بمن وحی شد که بنویس خاذون
وبائر عل هلوحت لمعن یارض قورا بوکی عود حازون لمعد ویافیح لقص ولا
یکذب ام یتمهمه حکه لوکی بو یابو ولا یاخر هیتی عونیلا لا یاشر انفشو بو و
صدیق بامونا تو یحیه یعنی بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحها از جهت
که اسان باشد بر قاری خواندن که پیغمبری بوعده هست که گفتگو کند از انجام و
دروغ نگوید اگر دیر کند امیدوار باش بامدن او که البته آمدنیست و دیر نمیکند
هر که سخت رو کند باو شاد بسته نباشد جان او باو و صالح بسبب ایمان اوردن باو
زندگی کند **مؤلف گوید** که لفظ حازون آنچه در لغت عبری استعمال شده بمعنی نبوت

و وحی است و در نظر حقیر نیست که جائی بمعنی پیغمبر استعمال شده باشد وچون در
مقام پیغمبر باید که خادون که بوعده است خواهد آمد وچنین خواهد کرد ظاهر است
که بمعنی پیغمبر باشد هرچند نبوت بوعده بودن ظاهر شدن لازم دارد که نبی بوعده بو
باشد زیرا که ممتنع است که نبوت بی نبی ظاهر شود فلهذا در اینمقام به پیغمبر تفسیر کرده
شد و لفظ فیض بمعنی انجام است وچون در اینمقام حضرت حبقوق استغنا
از سبب ولیت وقوع این امور که عبارت از غلبه دشمن بر دوست بوده باشد
نموده بود در جواب فرموده اند که پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد و در این
دو احتمال میرود اول اینکه خبر از انجام داشتن و دانستن اینکه این امور عجیبه
بچه سبب اتفاق خواهد افتاد وچه فایده بران متفرع خواهد گردید از اسرار دینیه
که هنوز وقت بروز ان نشده ومختص به پیغمبریست که خواهد آمد و تو دانستن
این میسر نیست وانچه بر تو لازم است اینست که مردم را باین بشارت که بان پیغمبر
او زمان پیغمبری نخواهد کرد وخواهد آمد واگر کسی را بخاطر رسد که چگونه
میشود که باید خبری در وقتی بروز کند وجایز نیست بروز ان در وقت دیگر کو
که از امثال مشهوره است که الامور مرهونة باوقاتها و بسیاری از اخبار نبوت کانبیاء
سابق خبر نداده اند و انبیائی که بعد از ایشان مبعوث شده اند خبرها را گفته اند
انچه حضرت موسی در توریة خبر داده انبیاء سابق مثل ابرهیم ونوح وادم ع

خبر نداده اند وهم چنین انبیاء بعد از موسی مثل شعیا و دانیال وغیرهما خبرها بسیار داده اند
که از حضرت موسی نقل شده است ودوم از احتمال که دران عبارت میرود اینست که پیغمبری ع
هست که خبر از انجام که قیامت باشد خواهد داد و دروغ نخواهد پس عالمی دیگر که انجام این عالم
بود باشد خواهد بود و تسلط بدان بر نیکان بسبب حصول اجر و مزید درجات نیکان در اخرتست
و بدان بجزاء اعمال خود خواهند رسید و این زحمت کشیدن چند روزه دنیا و چنان نعمتها
که از برای ایشان بازاء آن مهیاست بسیار اسانست وبهر تقدیر این امر صریح است در اینکه
مراد ازین نبی موعود پیغمبران بنی اسرائیل نیستند زیرا که هیچ یک از انبیاء بنی اسرائیل از انجام
خبر نداده اند و نفرموده اند که امر عالم وادم بکجا خواهد رسید واز قیامت مطلقا گفتگو در میان ایشان
نیست و باعتقاد بنی اسرائیل بعد از حبقوق پیغمبری مبعوث نشد زیرا که دانستی که اتفاق
بنی اسرائیل اینست که در بیت المقدس ثانی پیغمبری مبعوث نشد و چنانچه دانستی حبقوق
بعد از خرابی اول بیت المقدس بامن وحی سرافراز گردید وصدق این ایه و پیغمبر اخر الزمان
کمال ظهور دارد زیرا که بیشتر از کتاب انحضرت ذکر قیامت واحکام اخرتست وتمام مردم را دعوت
باخرت میفرمود وفی الحقیقه گفتگوی غیر از اینکه باید تدارک سفر اخرت درست کرد نداشت
وچون عبارت کتاب حبقوق درست فهمیده شد دیگر احتیاج باین نخواهی داشت که ما
انچه را علماء بنی اسرائیل در تعیین این نبی گفته اند و بر کتابی که قرار داده اند ذکر کنیم و بر ابطال
ان استدلال نمائیم وانچه در اخر مذکور شده که هر که سخن دروغی کند باد بپیغمبر جانا و باکی سزاوار

نبت اشاره بان فقرات که در توریته در اینباب قیم مذکور شده و ما در ان فصل
کردیم وغرض ما اینکه فرموده که بنویس و واضح بنویس که بر تختهای اشان باشد خواندن ان
که چون این حیرت و شبهه از برای هرکس حاصل میشود و بیان میکند که در ینمقام معطل
شده عدالتخدارا انکار کرده اند و چنانچه حبقوق با ان عظم و رتبه و پیغمبری در ا
متحیر میشود از دیگران که رتبه اند چه توقع است لهذا میفرماید که بنویس و واضح
که هرکس بشنود بماند و بعد از ین بجهة تاکید انمطلب که دنیا بچیزی نمی ارزد و در
اخرت قدری ندارد چند بن ایه در مذمت دنیا و شراب که فی الحقیقه ام الف
واینها است بیان فرموده و تا در زمان [illegible] خبر پیغمبر موعود را انکار نموده
انحضرت داده قدری از صفات انحضرت را ذکر نموده و عبارات ان اینست که
الوه می تیمان یابوء و قادوش مهر پاران سلا کیسا شامیم هدو و تهلا
ارص یعنی رحمت خدا از جانب جنوب خواهد آمد و خاصی از کوه پاران
خواهد بود شاید اسمان از شرافت او و ستایش او پر خواهد کرد زمین را
گوید که لفظ الوه در لغة بمعنی آن است و چون خدا را امکانی نیست وا
نبت بذات خدا معنی ندارد پس باید بمعنی رحمت خدا و شرع خدا و وحی
باشد و در بعضی الوه استعمال شده و ملک مقصود است و اینمعنی هم
مناسب است و جمهور مفسرین یهود پاران را بمکه تفسیر کرده چه در اینموضع
دیگر

دیگر از توریته و غیره چنانچه در سفر اول توریته در باب راشی هی شانه جائی که آب زمزم
ظاهر شد مسکن حضرت اسمعیل را نوشته و تیشب بمدبر پاران و تیقح لو امو ایشه
مارص مصریم یعنی مسکن گرفت در بیابان پاران بایستد برای او مادر او زن
از زمین مصر و در معنی این ایه تاویلی کرده اند که خالی از تازگی نیست و فی الحقیقه شنید نیست
وان اینست که در اول باب راشی اخر توریته عبارتی مذکور است که ترجمه اش اینست که خدا
انکار هند از سینا و بدرخشید از ساعیر و فیض بخشید از پاران و مراد از ان ظهور موسی
و عیسی و محمد است صلی الله علیه وآله چه تجلی و نزول وحی بر حضرت موسی ع کوه سینا
بود و محل بعثت حضرت عیسی ساعیر بود و محل ظهور نور محمدی پاران و علمای بنی اسرائیل
در بیان این ایه گفته اند که اول خدا بر کوه پاران بود تجلی کرد بر بنی اسمعیل و ایشان تکلیف
بیا داشتن توریته کرد و ایشان قبول نکردند و بعد از ان بر سعیر تجلی کرد بر فرزندان عیص
برادر یعقوب ایشان نیز قبول نکردند و بعد از ین هرد و بر کوه طور بر بنی اسرائیل تجلی
کرد و ایشان قبول کردند و چون بحسب اعتقاد ایشان بنی اسمعیل و بنی عیص در ان عرصه نیستند
که محل نزول وحی و تجلی الهی باشد اعم از اینکه قبول کنند یا نکنند و این بیان منافی
مذهب ایشان نخواهد بود فلهذا ابداع اند و بر طنبور نغمه افزوده اند و گفته اند که برای
دو جماعت تجلی نکرد بلکه خداوند عالم از برای هر قومی ملکی در اسمان خلق کرده که نگهبان
ان قوم است و اختیار ان قوم در دست او ست و میکائیل را نگهبان بنی اسرائیل میدانند

وجبرئیل را بزرگ اسمعیل و هم چنین سایر طوایف مراو گفته اند که تجلی شد
بر دو ملت بزرگ بنی اسمعیل و بنی عیص بوده و آن دو ملت قبول نکردند و بنا برا
این برعکس ترتیب ذکری خواهد بود زیرا که باعتقاد ایشان اول تجلی بالهامی
سعیری و بعد سینائی و در این عکس این ترتیبست و مراد از اشکار شدن و
وفیض رسانیدن عرض کردن وحی ملک و قبول نکردن ملت خواهد بود و ک
این عبارت بر این مقتضا اگر از معما مشکل تر نیست البته اسانتر نخواهد بود
بمقام تفسیر همین آیه از کتاب حبقوق رسیده اند حوالت تفسیر آن آیه از تو
وآمدن مقدوس را از جانب کوه باران بهمان تجلی بر ملت بنی اسمعیل نمود
قبول نکردن معنی کرده اند و این داستان چه بیاد نشینه است بحکایت شد
یعقوب را فراموش کرده بود از کسی پرسید که چه بود نام آن امام که دخت
شغال خورده انکس گفت که تمام این عبارت برخلاف واقع است زیرا که ا
پیغمبر بود دختر نبود بلکه پسر بود و شغال نبود بلکه گرگ بود و با این
باطلاست زیرا که نخورد و ما قطع نظر از آنچه بر این بیان نسبت باین
می آید و اینکه مستلزم اسنادهای غریب و عجیب است بخدا و ملائکه و انبیا
بر آنچه در حمل نمودن این کتاب حبقوق بر اینمعنی لازم می آید اشاره میکنی
که لفظ یابو در اینمقام صیغه مستقبل است و صیغه مستقبل در عبری

استعمال شده و ایضا اینکه میفرماید که همیشه خواهد بود با اینکه در وقت اول قبول نکردند
بچه نحو با یکدیگر ملائم میشود و ایضا میفرماید که خواهد پوشانید شرافتها و اسمانها
و در قبول نکردن وحی و تجلی خدا چه شرافت است بلکه هرگاه نقیض شرافت را ثابت نکند
و سراسر از هم بکند و بنا بر این تمام خواهد شده بود و ایضا فقره که میفرماید که ستایش
او زمین را پر خواهد کرد هیچ معنی نخواهد داشت زیرا که امری که در آسمان اتفاق
و خدا یکی از ملائکه خود امری کند و آن ملک قبول نکند چه دخل بزمین دارد و جبر
کردنی در زمین بر این متفرعست و ایضا باعتقاد ایشان تجلی بر سعیر و باران هر دو
شد و هر دو قبول نکردند و ذکر احدهما در اینمقام بدون دیگری وجهی ندارد و ایضا
اینمطلب مطلق بعبارت کتاب حبقوق ملائم نیست و دخلی بنقلی که سخن در آنست
ندارد سبحان عناد و لجاج و تعصب و محبت بمذهب آبا و اجداد و حب دنیا است که دنیا
شخص را بچه مهلکها می اندازد و کار را بجا بجا ها میرساند و عامل را بچه نحو کور و کر
میسازد که امور بدیهه را نفهمد و باین پریشانی سخنی بگوید که مستلزم تقبیح خداوند
و ملائکه بوده باشد و مع ذلک اظهار نماید که توقع اجر از خدا هم دارم نعوذ
بالله من ذلک و ما هر چند در این رساله التزام کرده ایم که نسبت بهیچ کس پا از جاده
ادب بیرون نگذاشته مباحثه و مجادله علمی را بمباحثه و مراد تبدیل نکنیم نهایت
در اینمقام قلم تیز رو اندکی سرکشی نموده چند گامی عنان گسیخته حرکت

کرده استغفر الله من طغیان العلم برگشتیم بتفسیر آیه کتاب حبقوق در رتبت

بودن مکه معظمه که محل بعثت پیغمبر آخر الزمان نسبت به بیت المقدس که مکان نزهت

حبقوق پیغمبر است کالظهور رادود مذکور شد که جمهور مفسرین با او [illegible] اند

بی ما را احتیاج با ثبات آن نیست و همیشه بودن انحضرت بانمعنی است که شریعت

نسخ نخواهد شد و حال هزار و دویست سال از بعثت انحضرت گذشته و هیچ

انحضرت را در روی زمین ثابت است و شاید مراد از پوشیدن آسمان از ثنای او

بمقدمه معراج باشد و هرگاه کتابها از بیان شان و بزرگی انحضرت تمام است

و حاصل معنی انکه ستایش او زمین را پر کند اینست که انحضرت مبعوث بخلق

زمین است زیرا که معنی ستایش و یا ستایش کرده او خدا را است یا کردن

خلق او را است و هر دو معنی مستلزم اینست که تمام خلق متابعت او کنند

شان سیم که بتمام شدن آن کتاب حبقوق تمام میشود و بعضی بجهت [illegible] است

هر که خواهد بان کتاب رجوع کند و من الله التوفیق فصل پنجم در اثبات

واخباری که در کتاب دانیال مذکور است و در آن چهار بشارت است اول

در ذکر صنم در فصل دوم از کتاب دانیال مذکور است که در سال دوم پادشاهی

بخت النصر پادشاه خوابی دید و پریشان حال و آشفته شد و آنچه موبدان

کرده و دانایان و منجمان را طلبید با ایشان گفت که میخواهم بمن بگوئید

و تعبیران چیست ایشان گفتند که پادشاه خواب را بما بگوید تا ما آنرا تعبیر کنیم پادشاه گفت

من خواب خود را فراموش کرده ام و چنانچه آن خواب را بمن خبر ندهید و تعبیر آنرا نگوئید

شما را بقتل میرسانم و خانهای شما را خراب میکنم و هرگاه مرا خبر دهید بخشش و انعام

و عزت بسیار بشما میرسانم ایشان همان جواب اول را دو مرتبه بعرض رسانیدند که آدمی

بر روی زمین نیست که تواند سخن پادشاه را معلوم کند و هرگز هیچ پادشاهی چنین تکلیفی

بدانشمندی نکرده است و بغیر از ملائکه آسمان که صحبت ایشان با بنی آدم میسر نیست

کسی بر آن امر قادر نیست آتش غضب پادشاه شعله کشیده حکم بقتل تمام حکما و دانشمندان

که در آن مملکت حاضر بودند کرد و در آنوقت حضرت دانیال با بنی اسرائیل در زمین بابل

باسیری گرفتار بودند و انحضرت را نیز حاضر ساختند که با دانشمندان بقتل رسانند دانیال

سبب غضب پادشاه بر دانشمندان را از سرکرده جلادان استفسار نموده سرکرده

جلادان ماجری را بتفصیل از برای ایشان نقل کرد دانیال خود را بپادشاه رسانید

و مهلت طلبید که تعبیر خواب را اعلام کند و بعد ازان و بعد ازان مهلت بخانه خود رفت

با سه نفر دیگر از پیغمبران و بزرگان بنی اسرائیل حل این مشکل را از خدا التماس

مسئلت نمودند و در شب انمقدمه را خداوند عالم بحضرت دانیال ظاهر ساخت

و انحضرت بعد از قیام باداء شکر و ثنای حضرت باری سرکرده جلادان را اعلام

بخشید و او انحضرت را بتعجیل نزد پادشاه برد و بعرض رسانید که دانیال مدعی

غضب پادشاه مشتعل شد [illegible]
[illegible]

که حکایت خواب را با تعبیر بیان سازد پادشاه او را نزد خود طلبید و گفت
خواب را میدانی و تعبیرش میتوانی داد گفت که هیچیک از بنی آدم این را نتوانند
گفت و عالم بان خدای خالق آسمانست و میخواهد در این خواب خبرت دهد بسوی
که واقع خواهد شد در روزگاران بعد و نه اینست که من بعقل خود خبر میدهم
بلکه باعلام خداست خبر داد ای پادشاه در خواب دیدی که صنمی بزرگ
بلند بود و شکوه او بسیار بود در برابر تو ایستاده بود و سر آن صنم از
و بازوی آن نقره بود و شکم و رانهای از مس بود و ساق او از آهن بود
بعضی از آهن و بعضی از سفال بود و بعد از آن دیدی که سنگی از کوه
و بر پایهای آن صنم که از آهن و سفال بود خورد و آن صنم را خرد کرد و پاره پاره
متفرق کرد و آثار آنها باقی نماند و آن سنگ بزرگ مثل کوه و تمام روی زمین
بپوشید اینست خواب تو و تعبیرش اینست که توئی پادشاه و پادشاه پادشاهان
آسمان و زمین است پادشاهی و حسن و قوت و عزت بتو بخشید و سلطنت
بر ساکنان روی زمین از بنی آدم و حیوانات صحرا و مرغان هوا توئی آن
طلا بود و بعد از تو پادشاهی دیگر که از دولت تو باشد و پادشاه
بود مسلط شود بر همه روی زمین و پادشاه چهارم باشد قوی چون آن
آهن خورد میکند و میتراشد همه آنها را خورد کند و بشکند و آنچه دیدی

از اطلاع م

او

او و انگشتان او بعضی از آنها سفال کوزه گری و بعضی آهن بود پادشاهی ایشان دو صنف باشند
بعضی قوی باشند و بعضی ضعیف و این دو صنف بیکدیگر مخلوط نشوند همچنانکه آهن مخلوط
نشود بسفال و در ایام این پادشاهان برانگیزاند خدای آسمان پادشاهی را که در روزگاران
بد نشود و پادشاهی را بقوم دیگر وانگذارد خورد کند و تمام کند همه این پادشاهان را
و او بماند در روزگاران و آنچه دیدی که از کوه سنگ بخودی خود جدا شد و کسی نتراشیده
آن بود و خورد کرد آهن و مس و سفال و نقره و طلا را اشارت است باینکه آنچه را که دیدی
البته خواهد شد و راست است خواب تو و معتبر است تعبیرش و بعد از این مراتب مذکوره
که بخت النصر توقیر دانیال را بعمل آورده بخشش بسیار بآنحضرت کرده او را مسلط بر تمام مملکت
بابل کرد دانیال باطلاع پادشاه هر یک از بزرگان بنی اسرائیل را بخدمتی از خدمات
ملکی مامور ساخته خود در خدمت پادشاه بود مؤلف گوید که از این کلام مستفاد
میگردد این است که پادشاهی از زمان بخت النصر تا آخر عالم در چهار سلسله بوده باشد
و سلسله اول همان سلسله است که بخت النصر از ایشان بود و علامت سلسله دویم اینست که از
اول پست تر و ضعیفتر باشند و علامت سلسله سیم اینست که عالمگیر بوده باشند و بر تمام
روی زمین مسلط شوند و علامت سلسله چهارم اینکه دو سلسله با یکدیگر بزرگ شوند
و با یکدیگر آمیخته شوند اما بیکدیگر مخلوط و ممزوج نشوند و یکی از آن دو سلسله که تعبیر از آهن است
بسیار قوی باشند و سلسله دیگر که تعبیر سفال است و در عبارت کتاب دانیال [illegible]

مذکور است ضعیف باشند و علامت سلسله پنجم اینست که تمام هر چهار پادشاهی را
نسخ کند و همیشه باقی ماند و پادشاهی او بسلسله دیگر نرسد و بقومی دیگر وا نگذارد و خورد
آهن و مس و سفال و نقره و طلا را و شاید این علامات که در پنجم مذکور است باید که
از پادشاهان اربعه تا ظهور پنجم باقی باشند و الا صادق نخواهد بود که سلسله پنجم
پادشاهان پیدا شود و خورد کند آهن و مس و سفال و نقره و طلا را و علما
هریک ازین سلسله‌ها را ملکوت اسم کرده‌اند و در میان ایشان در تعیین ملکوت
دوم و سیم خلافی نیست و اختلاف ایشان در ملکوت چهارم بسیار است
پنجم را هنوز منتظراند و میگویند آن ملکوت ماشیح است و ماشیح باعتقاد
کسی است که انبیا بوجود او بشارت داده‌اند و آنچه در تعیین ملکوتها گفته‌اند
النص بنص صریح حضرت دانیال ملکوت اول است و پادشاهان مجوس که بعد از بخت
که کورش و داریوش از ایشانست ملکوت دویم‌اند و مراد از ملکوت سیم
و در ذکر ملکوت چهارم سه فرقه شده‌اند فرقه گفته‌اند که ملکوت چهارم [illegible]
میبوده‌اند و طیطوس در وقتی که بیت المقدس را دفعه ثانیه خراب کرد از ایشان بود فرقه
دیگر گفته‌اند که مراد از ملکوت چهارم ملکوت اسلام است که در نود [illegible] ملکوت
قیداریه و ملکوت بنی اسمعیل مذکور است و نصاری مراد از اهل ملکوت فرقه
ثالث ملکوت چهارم را مرکب از نصاری و قیداریه گرفته‌اند و در نظر

همین مطلب بوده که عبارت را نحوی درست کنند که هنوز داخل ملکوت پنجم نشده باشند
و از بجانی که بر هریک از مذاهب ثلثه وارد می‌آید غافل شده‌اند یا تغافل کرده‌اند و بنا بعد
از اینکه عبارت را موافق علامات که حضرت دانیال فرموده و مطابق آنچه در تواریخ
مذکور است معنی کردیم اشاره به بعضی از آن ابحاث خواهیم کرد والله ولی التوفیق آنچه
از تدبر کتب تواریخ مع اختلافها معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم پیشدادیان
که اول ایشان کیومرث بوده باشد و بعد از انقضاء دولت ایشان بطایفه که ایشان را
کیان می‌گفتند و اول ایشان کیقباد بود تعلق گرفت و بعد از آن اسکندر رومی به عالم مسلط
شده ملوک طوایف شد و بعد از ملوک طوایف بطایفه دیگر که بساسانیان شهرت
دارند تعلق گرفت و ساسانیان بظهور دولت اسلام منقرض شدند و این سلسله پادشاهان
بزرگ عالم بودند و شاید سلسله‌ها یا تابع بعضی ازین پادشاهان بوده در ناحیه از نواحی
مملکت بحکومت اشتغال داشتند یا اینکه یکی ازین پادشاهان بوده در حکم همان ملکوت
بودند یا پادشاهی ایشان مختص بشهری و ولایتی بوده و در تعداد پادشاهان عالم نبوده‌اند
مثل فراعنه مصر و پادشاهان بنی اسرائیل و عمالقه و امثال اینها بلی در زمان ظهور
پادشاهان ساسان در میان عرب پادشاهان بهم رسیدند و بزرگی ایشان بسیار
شد و با وجود این ساسانیان را خدمت میکردند و در جنب ساسانیان بسیار
ضعیف بودند و بباید دانست که علماء تواریخ در تحقیق احوال بخت النصر اختلاف

بسیار کرده اند بعضی گفته اند که در ایام بیرکودرز بود واز جانب کیان حاکم بابل بوده
او را از جانب سهراب حاکم بابل دانسته اند ذکر پادشاهان کلدانیین او را شمرده و
بنقر بو مسعودی چهل و بخت نصر بودند که در زمین بابل فرمان فرما بودند اول ایشا
نمرود جبار گفته و سی و سیم ایشان را بخت النصر جبار ذکر کرده اند و از این تقریر
شد که مسعودی کلدانیین را در زمان بخت النصر تابع فرس میدانسته و بعضی
بخت النصر را پادشاه مستقل بسر خود نقل کرده و این قول موافق است با ع
و بهر تقدیر غرض از ملکوت اول بنص حضرت دانیال بخت النصر است و چنانچه
النصر پادشاه مستقل بوده باشد خواه از کلدانیین و خواه از غیر ایشان و
بنا شد مراد از ملکوت دویم کیان خواهد بود از سهراب و کشتاسب و دارا
و بعضی از علماء تواریخ تاریخی بطریق جدول بعبارت ترکی نوشته و در
کرده باینکه کورش مجوس کشتاسب است و ضعف کشتاسب در سلطنت مشهو
و علامت ملکوت سیم حضرت دانیال است بر غیر اسکندر رومی صدق نمیک
که پادشاهی که عالمگیر باشد و تمام ربع مسکون را اسیر کند و بعد از حضرت دانیا
و ملکوت دویم بدست او تمام شود غیر از اسکندر رومی نیست و مراد
چهارم باید ساسانیان باشند زیرا که تمام علامات که حضرت دانیا
بر ایشان صدق میکند بجهت اینکه ایشان با پادشاهان عرب با یکدیگر زر

واین

واین بعد از ملکوت طوایف بود و پادشاهان عرب از ایشان ضعیف تر بودند و پیوسته
خدمت ایشان را میکردند و بمصالحه و مهاونه روزگار میگذرانیدند و با ایشان
بودند نهایت مخلوط با ایشان نمیشدند زیرا که مراد از مخلوط شدن چنانچه علماء یهود تصریح
کرده اند تزویج کردنست و پادشاهان عرب باینکه از فرس ضعیف تر بودند هرگز
بتزویج کردن با ایشان راضی نشدند و خبر گفتن کسری نعمان را در این خصوص مشهور است
و واقعه عظیمه که بنی شیبان را با کسری در خصوص دختر نعمان اتفاق افتاد در السنه
و افواه مذکور و شعراء عرب در این خصوص اشعار بسیار گفته اند و ابن خاتون عاملی این
حکایت را به تفصیل در کتاب سوانح الرضیه نقل کرده و اینکه حضرت دانیال خبر داده
که ملکوت چهارم که از آهن است بر همه غالب باشد در پادشاهان آل ساسان ظاهر
بود زیرا که نقل کرده اند که در روزی که نامه جناب خاتم پیغمبران بخسرو پرویز که یکی
از پادشاهان ساسانیست رسید هفت پادشاه که یکی خاقان چین و دیگری رای
هند بود در پای سریر او حاضر بودند پس مراد از آهن پادشاهان آل ساسان
و مراد از سفال طینا عرب باشند و تمام علامات درست آمد و آنچه در وصف
ملکوت پنجم فرموده بر ملکوت اسلام که قیدا بیراست درست میآید زیرا که ایشان
بزرگ شدند در روزگار همراه پادشاهان در وقتی که ساسانیه و عرب پادشاه
بودند و اسکندریه نیز در هم هنوز برپا بودند و کیان و اشکانیان نیز در دولت

ساسانیان صاحب اعتبار و سردار و فرمان روا بودند و تمام اینها در وقت اسلام
شدند و حال آنکه از هیچ طایفه از این طوایف نیست و اسلام بر کره اطراف عالم را باز
خود پس معلوم شد که غرض از ملکوت چهارم ساسانیه و عرب بودند و از پنجم اسلا[م]
و سخن فرقه اولی از علماء یهود که ملکوت چهارم را بقیاصره تعبیر کرده اند بخطا[ست]
زیرا که باید ملکوت چهارم دو صنف باشند با هم و غیر مخلوط بهم و قیاصره بت[پرست]
هم چنین بر قول فرقه دیگر که بقیداریه قرار میدهند نیز همین بحث وارد می‌آ[ید]
دو قول و قول ثالث که بقیاصره و قیداریه باهم قرار میدهند لازم می‌آید که
را مطلقا التفات نفرموده باشد با اینکه ایشان پادشاهان بزرگ صاحب قبا[یل]
بودند و بر قول اول لابد قیداریه ملکوت پنجم میشود با اینکه تاویل کند و بگوی[ند]
قیداریه را نیز مثل ساسانیه را انداخته و همین قیاصره را که ذیل اسکندریه اند فی الحقیقه
پادشاهان ملیحه نیستند ذکر کرده و بر قول ثالث که ملکوت چهارم را مشتمل
قیاصره و قیداریه میگیرند بحثی دیگر لازم می‌آید و آن اینست که معنی باهم بودن
شدن باطل میشود زیرا که اول دولت قیداریه آخر دولت قیاصره بوده
جایز باشد که دو سلسله که باهم نباشند یکی را ضم کرده یک ملکوت تعبیر کنند
باشد که تمام پادشاهان عالم را یکی کرده منضم ساخته یک ملکوت تعبیر [کنند]
بخت النصر منصرف شود و از این مراتب تماما قطع نظر نموده میگوییم که

مطلب

مطلب یهود اینست که ثبوت رسانند که هنوز ملکوت چهارم تمام نشده و وعده ظهور ملکوت
پنجم نرسیده و آن در وقت ظهور مسیح که در آخر دنیاست خواهد بود و ثبوت این مطلب
مادام که کلام حضرت دانیال را بمعنی و دروغ نسازند بکرسی نمی‌نشیند زیرا
که از کلام آنحضرت معلوم شد که باید صاحب ملکوت پنجم در روزگار این پادشاهان
بهم رسد و او ایشان را تمام کند و حال هیچ اثری از آثار آن پادشاه که تعبیر طلا و نقره و مس
بوده اند نیست و تمام برطرف شده اند و ایضا باید دانست که معتمدین علماء بنی اسرائیل
در تفسیر آیه که در فصل چهاردهم کتاب حضرت زکریا پیغمبر مذکور است و آن اینست
وهایا یوم احاد الی اخوها یعنی باشد یک روز که آن ظاهر است در پیش خدا نه روز
باشد و نه شب و در وقت غروب روشنائی ظاهر شود تصریح کرده اند که غرض از آن
وقت که نه روز باشد و نه شب ایام دولت چهار ملکوت و روشنائی ظاهر شدن
اول ایام ملکوت پنجم است و تصریح کرده اند که ایام چهار ملکوت هزار سال است و تمام
علماء ایشان از متقدمین و متاخرین متفق اند که ابتداء دولت بخت النصر سنه سه هزار
و سیصد و نوزده از هبوط آدم بوده و هم چنین متفق اند که هجرت حضرت خاتم
الانبیاء در چهار هزار و سیصد و سی و چهار بوده و ما بین این دو تاریخ یکهزار
و پانزده سال میشود و ظهور اسلام بچند سال قبل از هجرت بود پس هزار سال که ایشان
قرار داده اند درست شد و در اول ظهور اسلام وعده ظهور ملکوت پنجم رسید

مؤلف گوید که این ذکرها غیر از ذکر تابوت بدیعی است و از ذکر تابوت بدیعی در بیان ظهور
مطلقا خبری نیست چنانچه سابق بر این اشاره شد تمامتن دوم در ذکر چهار حیوان
در فصل هفتم از کتاب دانیال مذکور است که در سال اول پادشاهی بلشصر پادشاه
بابل حضرت دانیال شبی در خواب دید که در اطراف عالم دریای بزرگی پیدا شد و از آن
دریا چهار حیوان بزرگ بیرون آمدند که هر یک مغایر دیگری بود حیوان اول شکل
شیر بود و پرها داشت مثل پرهای کرکس و بعد از بیرون آمدن از دریا پرهای او کنده
شد و بر پاهای خود مثل آدمیان ایستاد و داده شد باو دل آدمی زاد و حیوان
دوم بشکل خرسی بود و آمد و در پهلوی آن یک ایستاد و سه استخوان چون د
در میان دندانهای او بود گفتند باو برخیز و بخور گوشت بسیار حیوان بعد
پلنگ بود و چهار پر داشت مثل پر مرغ و چهار سر داشت و باو داده شد تسلط
و حیوان چهارم شکل مهیب داشت و قوی بود بسیار و دندانهای او از آهن بود
بود میخورد و خورد میکرد و آنچه باقی میماند پایمال میکرد و این حیوان از جمیع
عجیب تر بود و ده شاخ داشت دانیال میفرماید که چون در آن شاخها نگاه کردم
دیدم که شاخ کوچکی در میان آن شاخها بیرون آمد و سه شاخ از آن شاخها کنده
و افتاد از پیش آن شاخ کوچک و بر شاخ کوچک چشمان بود مثل چشم آدم
بود که سخنان بزرگ میگفت و بعد از آن دیدم که کرسیها گذاشته شد و پیر

بر بالای آن نشست که لباس او مثل برف سفید بود و موی سرش پاکیزه بود و کرسی او چون شعله
آتش و پایهای آن کرسی چون آتش سوزان بود و رود خانه از آتش از پیش روی او بیرون می آمد
و کشیده میشد و هزار هزار خدمتکاران او را خدمت میکردند و بسیار بسیار در پیش او ایستاده
بودند و بدیوان کردن نشست و کتابها گشوده شد و دیدم که آن شاخ سخن میگفت و دیدم که کشته
شد و سوخته شد آن حیوان و باقی حیوانات سلطنت از ایشان گرفته شد و مهلت داده شدند
تا وقت وعده و دیدم در میان از آسمان ابر کسی آمد تا رسید بنزد آن پیر که بر کرسی نشسته
بود و باو داده شد تسلط و عزت و پادشاهی و مقرر شد که همه قومها و امتها و اهل لغتها
او را خدمت کنند و تسلطی باو داده شد که از و باز گرفته نشود و پادشاهی باو داده شد
که تباه نشود و من از این احوال پریشان خاطر شدم و بنزد یکی از آنها که ایستاده بود رفتم
و از او استفسار کردم گفت تعبیر اینها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار پادشاه باشند
که در روی زمین بهم رسند و بعد از ایشان پادشاهی کنند خاصان بلند مرتبه و یحسنون
ملخوتا عد عالما و عد عالم عالمیا یعنی نیکو نگاه دارید پادشاهی را تا عالمها و تا عالم
عالمها دانیال میفرماید که خواستم که تحقیق کنم حیوان چهارم که عجیبتر از همه آنها بود
و بسیار مهیب بود و دندان آهن داشت و ناخن مس داشت و میخورد و خورد میکرد
و پایمال میکرد و سؤال کردم از ده شاخ که در سر داشت و از شاخ دیگر که بر آمد و افتادند
سه شاخ و چشمهای آن شاخ و دهان سخن گفتن بزرگها و از اینکه آن شاخ کوچک جنگ کرد

باخاصان وغالب شد وازاینکه عیسی دو ذکاران بیامد ودین داد بخاصان بلندمرتبه
واینکه دیدم وقت رسید وپادشاهی را نیکو قبول کردند خاصان چنین گفت که حیوان چهارم
باشد که در زمین بهم رسد که عجیب تر از ان سه پادشاه باشد بخورد همه زمین را وبکوبد وخورد
کند وشاخهای ده گانه او ده پادشاه باشند که برخیزند وبعد از ده پادشاه پادشاهی
برخیزد که عجیب تر از ایشان باشد سه پادشاه را برطرف کند وسخنان از جانب بالا گوید وبخاصان
بلند مرتبه ناسزا گوید وخواهش کند تغییر دادن وقتها وشریعت وداده شود بدست او
تا وقت ودو وقت ونصف وقت واینکه بدیوان بنشست بگردانید وبیت کرد وکم کرد
پادشاهی او را تا اخر وپادشاهی وسلطنت وبزرگی که پادشاهی تمام زیر اسمان بود
باشد بخشیده شد بقوم خاصان بلند مرتبه پادشاهی او پادشاهی عالم است وهر سلطانی
برای او خدمت کند وسخن او را بشنود داینال میفرماید تا اینجا بود اخر سخن ومن بسیار
اشفته شدم واین سخن را در دل نگاه داشتم مؤلف گوید که علماء یهود تماما در اینکه
ذکر کرده اند که مقصود از بن نما بنو نما بنو صنم یکیست وتعبیر سه حیوان اول همان تعبیر سه
ملکوت اولان نما بنواست وچون در ان سه ملکوت اختلافی نکرده اند در ان سه حیوان نیز
اتفاق دارند واختلاف ایشان در تعبیر حیوان چهارم مثل اختلافیست که در تعبیر
ملکوت چهارم مذکور شد وهمان اقوال بعینها در اینمقام مذکورات ویوسف بن
کوریان در کتاب تاریخ جزو میگوید که بعد از مردن اسکندر یونانی مملکت را چهار امیر او تقسیم
کرده



کرده هریک در ربعی فرمان فرما شدند وبعد از گذشتن روزگاری قیاصره بهم رسیده ان سلسلها
چهارگونه را برطرف کردند وگویا ابن کوریان مصداق چهار پر وچهار سر حیوان سیم را که
باتفاق جمیع علماء یهود اسکندر است این چهار امیر میدانسته فلهذا در اول ذکر قیاصره
تصریح میکند باینکه اینست تعبیر حیوان چهارم که در کلام داینال مذکور است نهایت چون یوسف
مذکور معاصر سلطان هشتم از قیاصره بود نتوانسته که تحقیق کند که غرض از ده پادشاه
کیست وکدام است ومقصود از ان شاخ چیست وخلاصه کلام ابن کوریان در اینمقام اینست
که پادشاه هشتم از قیاصره که بدر طیطوس رومی بود بمحاصره بیت المقدس آمد ومدتی
بمحاصره قیام نمود تا اینکه خبر برطرف شدن قیصر هفتمین رسید وسلطنت روم بر بدر
طیطوس قرار گرفت واو پسر خود را بر لشکری که بمحاصره مشغول بودند سردار کرده خود
بدار الملک رفت وطیطوس بر بیت المقدس تسلط یافت وانرا خراب کرد وبنی اسرائیل
را اسیر کرد وابنا تو ذلیل ساخت وصاحب تاریخ که یوسف بن کوریانست گفته که من در جمیع
معرکه‌ها حاضر بودم وهمه را برای العین مشاهده کردم وچون سایر مفسرین یهود مقصود
ومقصد را بغیر از این ندانسته اند که سخنی بگویند وعبارت را بطریقی معنی کنند که هنوز
زمان ملکوت چهارم باقی باشد ونوبت دولت بخاصخاصان نرسیده باشد ومطلقا
در بند اینکه انچه میگویند مربوط است یا نه وموافق علامات درست میاید یا نه
بوده اند وباعتقاد خویش تمام بن صنم را حسب الخواهش خود معنی کرده اند لهذا در اینمقام

زیاده برآنکه مقصود ازین و آن تماثیل یکیست نگفته اند و والد فقیر در رساله موسومه
بانباء الانبیاء که بعد از تشریف بشرف اسلام به تصنیف آن موفق شده اند تعبیر سر حیوان اول
را که اثبات و نفی مطلبی بر آن موقوف نبوده از علماء یهود پذیرفته اند و در تعیین حیوان
چهارم متابعت یوسف بن کوریان که فی الحقیقه اعلم و اقدم آن سلسلات نموده کلام او را
بر طایفه یهود حجت ساخته در اتمام آن فرموده اند که مراد از شاخ کوچک طیطوس است
که بر بیت المقدس مسلط شد و خاصان بلند مرتبه بنی اسرائیل را ذلیل کرد و بیت المقدس را خراب
کرد و خواست که شریعت خدا را تغییر دهد و در تفسیر اینکه داده شود با وقت و دو وقت
و نصف وقت میفرمایند که شاید مراد از وقت دویست و ده سال بوده باشد و مراد از دو وقت
دو چندان که عبارت از چهارصد و بیست سال بوده باشد و مراد از نصف وقت یکصد و
پنج سال بوده باشد که مجموع آن هفتصد و سی و پنج سال بوده باشد و در اینجا تا این مدعا
محتاجیم بدو مقدمه اول در توجیه تفسیر یک وقت بمدت دویست و ده سال دویم
در اثبات امتداد مدت پادشاهی ملکوت بمدت هفتصد و سی و پنج سال اما توجیه تفسیر
یک وقت بمدت مذکوره اینست که ابتداء رفتن یعقوب و فرزندانش بمصر تا وقت بیرون
آمدن بنی اسرائیل از آنجا که در آن زمان در تعب و مشقت بودند دویست و ده سال بوده
پس مراد از یک وقت همین قدر مدت خواهد بود و اما امتداد مدت پادشاهی ملکوت
چهارم باین نهج است که در تاریخ یوسیفون که یوسف بن کوریانست در آخر فصل

سیم

سیم مذکور است که ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم با ابتداء پادشاهی هشمونائیم که یکی از پادشاهان
بنی اسرائیل است موافق بوده و از ابتداء پادشاهی هشمونائیم تا خراب شدن بیت المقدس مرتبه
ثانی دویست و شش سال گذشته بود و از هبوط آدم تا خراب شدن بیت المقدس ثانی سه هزار و هشتصد و بیست و هشت سال
گذشته بود و بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در چهار هزار و سیصد و سی و چهار سال بود و دویست
و سه سال بعد از بعثت آنحضرت مسلمانان بر سر بقیه ملکوت چهارم که پادشاه ایشان هرقل بود
رفتند و ایشان را برطرف کردند بنا بر این ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم تا وقتی که هرقل پادشاه
آخر ایشان برطرف شده است هفتصد و سی و پنج سال میشود و شبهه نیست که بعد از انقضاء
ملکوت چهارم ابتداء ملکوت پنجم است پس مراد از ملکوت پنجم اسلام است و اینجا سخن خاص خاصان
تمام شد خلاصه کلام والدم علیه الرحمه و فقیر را هنوز در اینمقام شبهه چند بخاطر میرسد
اول اینکه در کلام حضرت دانیال تصریح شده است که آن پادشاه که تعبیر شاخ کوچک است
بعد از ده پادشاه بهم رسد و طیطوس باعتقاد یوسف بن کوریان بعد از هشت پادشاه بوده
و آنچه مسعودی در مروج الذهب نوشته اینست که طیطوس بعد از شش پادشاه پادشاه
بوده شد باشتراک بکری و به تنهائی پادشاه نبود دویم اینکه در کلام حضرت دانیال
چنین مستفاد میگردد که باید پادشاهان ملکوت چهارم یازده نفر باشند ده نفر تعبیر ده
شاخ و یکنفر که در آخر است تعبیر شاخ کوچک و قیاصره بنا بر آنچه مسعودی نوشته از اول
تا قسطنطین که یکی از پادشاهان بزرگ ایشانست و او هفتم پادشاهست که از بت پرستی

بیرون آمده اخلاف بن نصر است شد زیاده از چهل نفر بوده اند و چنین هم از قسطنطین تا هرقل
جمعی کثیر از ایشان بسلطنت رسیده اند و آنچه بعضی مفسرین ده نفر گفته اند که همان هشت
نفر که یوسف بن کوریان اسم ایشانرا مذکور کرده است با قسطنطین و هرقل ترجیح بلا
مرجح و سخن بی دلیل است و اعتماد بر آن نیست سیم اینکه قاصره وقتی تعبیر حیوان
چهارم میشوند که تعبیر اول بخت نصر بوده باشد و ظاهر کلام حضرت دانیال اینست
که این چهار پادشاه بعد از بن نمایش بهم رسند زیرا که در کلام آن فرشته که از برای دانیال
حیوانات را تفسیر میفرمود لفظ یقومون بصیغه مضارع مذکور است و مضارع در لغت
عبری بمعنی ماضی دیده نشده و این نمایش از برای دانیال در زمان بلشصر بن بخت
النصر اتفاق افتاده و در آن وقت پادشاهی بخت نصر سپری شده و مدتی بر آن گذشته
بود بلکه قریب باتمام رسیده بود و اگر کسی گوید که چون در نمایش صنم از تمام مفسرین
کلام دانیال ع تخلف نموده و ملکوت چهارم را با آل ساسانیان تعبیر کردی و خلاف اینکه
هیچیک از ایشان این سخن را نگفته بودند بلکه بآن راضی نیز نبودند پس ترا چه خبر [illegible]
که با ایشان در این سخن که مراد از دو نمایش یکیست موافقت نمائی و انرا نیز بهمان آل
ساسانیان تعبیر کنی جواب میگوئیم که ما در این رساله التزام کرده ایم که سخن بی دلیل نگوئیم
و از کسی تقلید ننمائیم و در بند رضامندی احدی بغیر خدای خالق آسمان و زمین نباشیم
و از سرزنش کسی نیندیشیم و آنچه را حق میدانیم و بر آن دلیل میتوانیم نشان دهیم بگوئیم و چنانچه

خواهیم

خواهیم که این نمایش را همان تفسیر که در نمایش صنم ذکر شد تفسیر کنیم از عهده آن بیرون نخواهیم
آمد زیرا که معلوم نیست که مقصود از حیوان اول کیست و بر پا ایستادن او و داده شدن
باو دل آدمیزاد اشاره بچیست و چرا شکل شیر بود و پرها بسان کرکس داشتن و بعد از بر کندن
آمدن دیگری چه مقصود است و همچنین سایر حیوانات و جزئیات صفات آنها مبهم مانده
پس از تعیین و تفسیر آن گذشتن و انرا احواله باهل آن نمودن اولی خواهد بود عسی الله
ان یاتینا بالفتح او امر من عنده و آنچه بر سبیل احتمال در اینمقام مذکور میشود اینست
که شاید مقصود از این نمایش و نمایش صنم غیر یکدیگر بوده باشد زیرا که نمایش صنم در زمان
بخت النصر اتفاق افتاده بود و آن اشاره بود باموری که در مملکت او و ما حوی اتفاق
می افتاد و احوال پادشاهانی بود که بر ملک بابل و آن سرزمینها مسلط خواستند شد و این
نمایش تعلق بحضرت دانیال داشت و ظاهر اینست که ذکر پادشاهان بیت المقدس و احوال
آن سرزمین و چگونگی حال بنی اسرائیل بوده باشد پس هرچه در احوال بابل معنی کردن بعید
خواهد بود و بجا از مؤیدات قویه ما در اینکه ملکوت چهارم نمایش صنم را با آل ساسانیان تعبیر کرده ایم
و بقیاصره تعبیر نکرده ایم همین بود که قیاصره را هرگز بر مملکت بابل و آن ولایات که در تصرف
بخت النصر بود تسلطی بهم نرسید و همیشه آل ساسانیان بر آن زمین مسلط بودند و بنادا
یهودی را از مطالعه این فصل بخاطر رسد که اعتراف و اقرار بعجز از فهمیدن مقصود از این
فصل کلام حضرت دانیال ع موجب ادا بر اصل مطلب که اثبات نبوت خاتم انبیاست

نشود زیراکه بعون الله تعالی ما اثبات این مطلب را بوجوه مختلفه نموده و خواهیم نمود
وازاینکه ما این فصل را نفهمیدیم دلیل نبود نمیشود زیراکه ایشان نیز در نفهمیدن بلا شریک اند

نمایش سیم در ذکر غوچ و بز در فصل هشتم کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم از پادشاهی
بلتشصر بعد از انکه آن نمایش اولین بر من ظاهر شده بود در کنار رود خانه ایستاده بودم چشم را
گشادم دیدم که یک غوچ در کنار آن رود خانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود
و یکی بلند تر بود از دو یمین و آن بلند تری بالا رونده بود دیدم که آن غوچ شاخ میزد بجانب
مغرب و جنوب و شمال و هیچ حیوانی در پیش او نمی ایستاد و خلاص کننده نبود حیوانات را
از دست او و آنچه خواهش او بود میکرد و بزرگ شد بعد از آن بز نر را دیدم که از همه بزها کوچک
تر بود از جانب مغرب آمد و بر همه روی زمین سیر کرد و نبود پاهای او رسنده بزمین
و از میان دو چشم او شاخی نمودار شد و بیامد بنزدیک آن غوچ که در کنار رود خانه ایستاده
بود و حمله کرد برو او و بزد او را و در هم شکست شاخهای او را و آن غوچ نتوانست که در پیش او
بایستد و او را بزمین انداخت و پایمال کرد او را و نبود خلاصی دهنده مر آن غوچ را
از دست آن بز و آن بز کوچک بسیار بزرگ شد و آن شاخی که داشت بخودی خود شکسته شد
و بر جای آن چهار شاخ دیگر برآمد که محاذی طرف آسمان بود و از یکی از آن چهار شاخ یک شاخ
کوچک بیرون آمد و بزرگ شد تا جنوب و مشرق و بیت المقدس و بزرگ شد تا بسپاه آسمان
رسید و سپاه آسمان و ستارهای او بر زمین انداخت و پایمال کرد و از او برخواسته شد

در اینمقام

قربانی دایمی و انداخته شد جای خاص آن و کرد آنچه کرد و فیروزی داده شد **مؤلف گوید** که آنچه در اینمقام
بغوچ تعبیر کرده شد در کتاب دانیال بلفظ ایل مذکور است و چون مفسرین یهود ایل را بغوچ
تفسیر کرده بودند ما نیز اطاعت ایشان کردیم والا ظاهر اینست که ایل بمعنی کبش که نوع ذکور معز است
بوده باشد چنانچه در عربی باین معنی آمده و بالجمله مقصود از این کبش سلسله مجوسیه اند که پیش
از اسکندر سلطان و فرمانفرما بودند و سلطنت ایشان بهمه اطراف عالم سوای شرق زمین
که در تصرف سلاطین ترک بود و پیوسته با مجوسیه جدال میکردند رسیده بود و پادشاهان
اطراف از جنوب و مغرب و شمال منقاد ایشان بوده فرمان ایشان را بجز اطاعت چاره نداشتند
و از همه آن پادشاهان که تابع مجوس بودند اهل روم ضعیف تر و کوچک تر بودند فلهذا در این
نمایش اسکندر را به بز که نوع اناث کبش است تعبیر فرموده اند که از همه بزها کوچک بود و شاخ
بزرگ آن بز خود اسکندر است که بر پادشاهان مجوس مسلط شد و ایشان را شکست و بخودی
خود مرد و کسی او را برطرف نکرد و بعد از او آن چهار امیر که یوسف بن کوریان نقل کرده در سلطنت مستقل شدند
و هر یک در ربعی سلطنت کردند و تعبیر آن چهار شاخ که بجای یک شاخ روئید ایشانند
و از یکی از آن امیران که در مملکت روم فرمانفرما بود قیاصره که تعبیر آن شاخ است که یکی از آن
شاخها روئید بیرون آمده بسیار بزرگ شدند و سلطنت و عظمت ایشان بسیار شد
و با بزرگان بنی اسرائیل که در آن زمان خدا پرست و خوبان منحصر بایشان بود و ستارهای
راه هدایت و لشکر خدا بودند جنگها کردند و آخر الامر طیطوس بر بیت المقدس مسلط

شد وان مکان مقدس را خراب کرد و رسوم و شریعت بنی اسرائیل که عمده ان قربانی کردن در بیت
المقدس بود از میان برخواسته شد وان مکان شریف خراب و بایر ماند وانچه خواست از جهره تعمیر
کرد و مخفی نماناد که انچه در این نمایش مذکور است که از شاخ ازیکی ان شاخهای چهارگانه برامد
امد موتیابات برانچه در نمایش ضمیم مذکور شد که قیاصره ذیل اسکندر تیاند والله تعالی اعلم
برگشتیم بر تتمه کلام حضرت دانیال ع انحضرت میفرمایند که شنیدم که فرشته با فرشته سخن میکفت
وسوال او این بود که عَدْ مَاتَیْ هِحَازُون هَتَامِید وَهَپِشَع شُومِم تِت وَقُدَش وَصَبَا
مِرْمَس معنی بحسب اللفظ این فقره اینست که تاکی این وحی این دائمی و این کناه شوم دا
شود و قدوس و سپاه پایمال باشد و والد فقیر در رساله ابناء الانبیاء میفرماید
که حاصل معنی این سوال اینست که پرسید تاکی خواهد بود این وحی و نمایشی که تفصیل
مذکور شد که عبارتست از کنایش احوال سه سلسله ملکوت باشد غرض اینکه می پرسد که تا
مدت پادشاهی سه پادشاه که تسلط ایشان غضب خداست که خواهد بود و تاکی خواهد
بود دائمی یعنی حکم قربانی دائمی که از جمله عبادات بنی اسرائیل بود تاکی خواهد بود و حکم
باقی و منسوخ نخواهد بود و تاکی خواهد بود این کناه شوم یعنی ان بت پرستی تا
رواج خواهد داشت و قدوس و سپاه تاکی پایمال خواهند بود یعنی بیت المقدس و اولاد
خدا تاکی پایمال این جماعت بت پرستان خواهند بود و بعد از سوال ان فرشته جواب
و در جواب خطاب بحضرت دانیال نمود چون غرض از سوال وجواب اعلام انحضرت

والفاظ

والفاظ جواب اینست وَیُومَر الَیْ عَدْ عَرِب بُقَر الفَیِم وَشِلُش مَاؤت وَنِصْدَق قُدَش یعنی
کفت بمن تا پس و بامداد دو هزار و سیصد زات شدن قدوس بدانکه بعضی از مفسرین
کلام حضرت دانیال دو هزار و سیصد را به دو هزار و سیصد روز تعبیر کرده اند و بعضی از تفسیر
ان ساکت مانده اند و بعضی با موجهی چند وارد اورده اند که درست بنا مده وخلاف ان ظاهر شده
وانچه والد فقیر در تعیین ان کفته بحسب ظاهر درست مینماید وان اینست که دو هزار و سیصد
بد و هزار و سیصد سال معنی فرموده اند که چون از جمله سوالات این بود که تاکی خواهد بود این
بت پرستی و خرابی بیت المقدس وانچه مشاهده و مریث بت پرستی بظهور اسلام برطرف شد
و بیت المقدس از خرابی برامد پس انتهای ان مدت ظهور اسلام خواهد بود و درست شدن
قدوس بعثت پیغمبر اخر الزمان صلعم خواهد بود و چون انتهاء ان معلوم شد باید معلوم شود
که ابتداء ان بکجا و بکه میرسد و هرگاه دو هزار و سیصد حمل برروز شود پیش از ظهور اسلام
بانقضاء زمان امری نبود که توان ابتدا قرار دهد پس حمل برسال نمودیم و میکوئیم که ظهور
اسلام در سال چهار هزار و سیصد و سی چهار از هبوط ادم بود و ولادت حضرت اسمعیل
بنص توریة در دو هزار و سی و چهار بود پس ما بین این دو واقعه دو هزار و سیصد سال
خواهد بود پس ابتداء مدت مذکور ولادت حضرت اسمعیل خواهد بود و وجه اینکه چرا
فرشته ابتداء را از ولادت انحضرت قرار داده بر فطن زیرک مخفی نخواهد بود زیراکه
ولادت انحضرت اول ظهور کرامت پیغمبر عربی بود چنانچه در باب اول این کتاب معلوم

شد برگشتیم به نقل تتمه نمایش حضرت دانیال ع میفرماید که بعد از دیدن این علامات طلب فهمیدن
آنها نمودم دیدم در برابر من کسی بصورت مردی ایستاده و ندائی شنیدم از میان نهر که گفت
ای جبرئیل بفهمان با او وحی را او بیامد جبرئیل به پهلوی من و من از آمدن او ترسیدم و برو افتاده
گفت بمن جبرئیل که بفهم ای فرزند آدم این نمایش را که متصل است بهنگام من از سخن گفتن
او بیهوش شدم و برو در افتادم جبرئیل مرا برپا داشت و گفت ترا اعلام میکنم از آنچه
خواهد شد تا عاقبت این غضبان قوچ که دیدی که صاحب شاخها بود پادشاه مادی و پارس
خواهد بود وان بز کوچک پادشاهان یاون خواهند بود وان شاخ بزرگ که از میان
دو چشم او بیرون آمد اول ایشان خواهد بود وانچه دیدی که آن شاخ شکسته شد و بجایش
آن چهار شاخ دیگر بیرون آمد چهار پادشاه خواهند بود که از قوم او بیرون خواهند آمد
و باشند بقوت او و در عاقبت پادشاهی که نزدیک تمام شدن جرم گناه کاران [illegible]
پادشاه سخت روی فهم کننده و قوی شود نه بقوت خود معجزها را تباه کند و فیروزی
دهد و تباه کند قویها را و قوم خاصان را و بر عقل فیروزی یابد مکرها در دست
او باشد و در هموار ی تباه کند بسیاران را و بر روی امیر امیران بایستد و بتمام
قوت شکسته شود و نمایش صبح و شام که گفته شد راست است و تو پنهان کن این
تا روزگاران بسیار میفرماید که من دانیال شکسته شدم و بیمار شدم چند ایام
که بعمل آوردم خدمت پادشاه و غمگین بودم بر آن نمایش و نتوانستم که بفهمم

کوید

پادشاه

کوید که مراد از مادی و پارس مداین و فارس است و مراد از یاون یونانست و مراد آن
سخت روی قیصر انطیوس رومیست که بر بیت المقدس مسلط شد و صاحبان قوت از بنی اسرائیل
را شکست و مکر و حیله و فریب انطیوس در تاریخ یوسف بن کوریان با بسط وجهی مذکور است
هرکه خواهد مطلع شود بان رجوع کند و انچه فرموده که نتوانستم که بفهمم غرض نمایش صبح و شام است

نمایش چهارم در ذکر هفتاد هفته حضرت دانیال در فصل نهم کتاب حضرت دانیال ع
مذکور است که در سال اول پادشاهی داریاوش مطالعه میکردم کتابها را که در آن بود شماره
هفتاد سالی که خداوند عالم خبر داده بود بارمیا پیغمبر ع که باید بیت المقدس در نظر ملت
خراب باشد پس روزه گرفتم و پلاس پوشیدم و بر خاکستر نشستم و در مقام تضرع و زاری
بر آمدم و تضرع کردم بسوی خدای خالق خود و گفتم ای خدای خالق بزرگوار و [illegible] کننده
بوعدها خطا کردیم و براه کج رفتیم و ظلم بخود کردیم و ترا فرمان برداری نکردیم و نشنیدیم
سخن پیغمبران ترا که از جانب تو سخن گفتن بکن ... ما خداوندا حکم تو عدلست و ما را شرمساری
و روسیاهیم رحمتها و بخششها از جانب تو است و ما همه گناهکاریم و از فرمان تو و پیغمبران
تو بیرون رفته ایم و انچه بما رسیده است بسبب گناهان ما است که ما را خبر داده بتو و بنده تو
موسی بحصول پیوست سخنان او که گفته بود بما و معصیت بسیار کردیم و توبه نکردیم
و پشیمان نشدیم و رسید بما آن سزاها و بدیهای آن اعمال زیرا که درست کردار
عادل است خدای خالق ما و اکنون بشنو ای خدای خالق ما تضرع بنده خود را و نالهای

او را و رحم کن بر ان زمین مقدس که خراب شده است بامر خود تو خدایا مستجاب کن دعاهای ما را
و رحم کن بر پریشانی ما و پریشانی آن شهر که عبادت تو را در ان شهر میکنیم ما نیم و اندکان و تضرع
ما با امید بسیاری رحمت تست خدایا ببخش ما را و مستجاب کن دعاهای ما را و تاخیر مینداز
استجابت دعای ما را زیرا که میخوانیم تو را و دعا میکنیم بنام تو و این قوم پرستندگان
تو اند و این شهر برگزیده تو است و من اقرار کننده ام بگناهان خود و گناهان قوم خود
که بنی اسرائیل اند قبول کن استدعای مرا و استجابت کن دعای مرا حضرت دانیال میفرماید
که من در نماز بودم و تضرع میکردم که ناگاه همان جبرئیل که او را در وحی سابق دیده بودم و
میشناختم پروازکنان بنزد من آمد و وقت شام بود که نزدیک من رسید و گفت ای دانیال
اکنون آمدم که بفهمانم تو را در اول تضرع کردن تو بیرون آمد سخن و من آمدم که اعلام کنم
زیرا که تو پسندیده فهم کن سخن را و بفهم نمایش را و الفاظ جبرئیل ع اینست شابوعیم
شبعیم نحتخ عل عمخا و عل عیر قادشخا لخلی هپشع ولخاتم حطاوت ولخپر
عاون ولهابی صیدق عولامیم ولحتوم خازون و نابی ولمشوح قدش قاداشیم
یعنی هفتهای هفتاد بریده شد بر قوم تو و بر شهر خاص تو و تمام شدن جرم و ختم
شدن خطا و بکفاره شدن گناهان و باوردن راستی عالمها و مهر شدن نبوت
و نبی و بزرگ شدن خاص خاصان مولف گوید که تمام علمای یهود متفق اند که شابوع
در این آیه بمعنی هفت سال است و اینمعنی مطابق است بانچه در لغت عرب [illegible]

استعمال

استعمال میکنند زیرا که اطبا و منجمین در تقسیم عمر مولود میگویند که در شابوع اول چنین
و چنین خواهد شد و در دویم چنین و غرض ایشان در هفت سال اول و هفت سال دویمست
و در فصل دویم کتاب دانیال نیز که شابوع بمعنی هفت در و استعمال شده مقید بسالهاست
پس مراد از هفتاد هفته هفتاد هفت سال که چهار صد و نود سالست خواهد بود
و ایضا تمام علما اتفاق کرده اند که در این آیه خبر است از آبادی بیت المقدس در مرتبه
دویم نهایت هیچیک متوجه معنی ان نشده اند که معنی تحت اللفظ این آیه بچه نحو با یکدیگر
مربوط میشود و بچه نحو جواب استدعای حضرت دانیال میشود بلکه خلاصه آنچه گفته اند
اینست که در این آیه شش امر مذکور است اول تمام شدن جرم دویم ختم شدن خطا سیم کفاره
شدن گناهان چهارم آوردن عدل عالمیان پنجم مهر شدن نبوت و نبی ششم بزرگ شدن
خاص خاصان و گفته اند که سه امر اول در ان زمان که بیت المقدس آباد شد بعمل آمد و در سه
امر آخر اختلاف بسیار کرده اند مثل اینکه بعضی گفته اند که این سه امر بعد از قیامت بوقوع
خواهد رسید و بعضی دیگر هم گفته اند که این سه امر هم در بیت المقدس ثانی بعمل آمد و راستی
عالمها را با آبادی بیت المقدس ثانی تعبیر کرده اند و مهر شدن نبی و نبوت را هم گفته اند
که در بیت المقدس ثانی در میان بنی اسرائیل وقوع یافت و بزرگ شدن خاص خاصان را
میگویند که عبارتست از اینکه بیت المقدس خراب بود آباد شد و بزرگ شد و بطلان
امثال این سخنان و عدم ربط ان بمقصود ظاهر است و خلاصه آنچه والد فقیر در رساله

ابناء الانبیاء فرموده اند اینست که مراد از هفته هفت سال است و اینمعنی در میان بنی ا
شایع است و مجموع هفتاد هفته چهارصد و نود سال میشود و ابتداء مدت هر چند معـ
نیست اما چون از سخنان جبرئیل که بعد از این سخن که خواهد شد ظاهر میشود که انتهاء اخـ
شدن بیت المقدس ثانی است از دست طیطوس رومی پس بنابراین ابتداء مدت خرا
شدن بیت المقدس مرتبه اولی خواهد بود زیرا که ما بین این دو خرابی چهارصد
بود و مراد از قطع شدن این مدت بر بنی اسرائیل و شهر خاص که بیت المقدس است تعیـ
و تقدیر این مدت است برایشان باین معنی که بیش از آن از برای ایشان مهلت نیست
و بعد از انقضاء این مدت باید ایشان بطرف شوند و مذهب و ملت ایشان بطرف
و بیت المقدس خراب شود و پادشاهی و پیغمبری از ایشان بدیگران منتقل شود و مـ
از آوردن راستی عالمها قرآن است که اخبار صادق عالمها در آن مذکور است و مـ
شدن نبی و نبوت ظاهر است و مراد از بزرگ شدن خاص و خاصان ظهور پیغمـ
الزمان است صلوات الله علیه و آله که بآنحضرت ختم شد [نبوت تمام شد] خلاصه سخن ابناء
و آنچه در اینمقام بخاطر فقیر میرسد اینست که نوشته میشود بدانکه کلمه نحتخ داد
کتابها دانیال بریده شد نوشته اند و مطابق یهود دار العباده نحتخ را بمعنی
شد زجر میکنند و بریده شدیم باینمعنی میتواند بود که خلاصه آن چنین باشد
هفته دیگر بر قوم قرار داده شد و امر ایشان باین مدت بریده شد و اتمام کرد

و اینمعنی

و اینمعنی را از کتاب شادانیم نیز میتوان فهمید و نحتخ هبتیع با پنج فقره دیگر احتمال میرود
که متفرع بر فقره اولی باشد و معنی چنین شود که هفتاد هفته دیگر فرصتا از برای قوم تو
و شهر تو قرار داده شد تا در این مدت گناهان را کفاره کنند و خطاها را تمام کنند الی آخر
الفقرات گویا مراد علماء بنی اسرائیل نیز همین معنی بوده در اینجا گفته اند که سه امر اول در آبادی
دویم بیت المقدس اتفاق افتاد و بنابراین معنی شاید که مراد از سه فقره آخر خبر از بعثت
حضرت عیسی بن مریم بوده باشد و خلاصه باشد که اینمدت دیگر به بنی اسرائیل فرصت داده شد
که چنین شخص عظیم الشانی از ایشان بهم رسد و کتاب خدا را ظاهر کند و نبوت بوجود او
او در میان بنی اسرائیل ختم شود نهایت در مقام ایرادی بذهن میرسد و آن اینست
که سه امر اول از جمله شش امر در آبادی بیت المقدس اتفاق نیفتاد زیرا که ایشان بعد
از دخول در آن زمین معصیت بسیار کردند و هر روزه بدعت تازه از برای خود قرار دادند
و بر قتل انبیا مثل زکریا و یحیی و غیرهما اقدام نمودند حتی اینکه چنین میدانند که حضرت
عیسی را نیز کشتند و مطلقا در قید اینکه گناهان را کفاره کنند یا از معصیتی پشیمان
شوند نبودند تا اینکه تا بنا رسید بایشان آنچه رسید و شاید آنچه کسی در جواب
گوید که خدا ایشان را فرصت داد از برای این اعمال و ایشان بر پا نداشتند و بر پا
نداشتن تقصیری بود از ایشان میتواند بود که فقرات سه گانه علت موجبه فرصت دادن
به بنی اسرائیل بوده باشد و حاصل معنی چنین شود که چون بسبب التماس دعاء و استد

حضرت دانیال یا دیگری از جهات مثل اسیر بودن و زحمت کشیدن و غیر ذلک گناهان ذکر شده
ایشان کفاره شد و جرمهای ایشان تمام شد و خطاهای ایشان محو شد پس با این جهت
این مدت دیگر برای ایشان قرار داده شد و چون احتمال میرفت که حضرت دانیال یا دیگری
را بخاطر رسد که هرگاه گناهان ایشان امرزیده شد و خداوند عالم بر ایشان ترحم و تفضل
فرمود دیگر چرا باید فرصت فرصت و راحت ایشان در اینمدت قلیل مقدر شود و چرا
تا اخر عالم ایشان مرفه نباشند فلهذا سه فقره اخر را بجهة رفع این شبهه و طریقه
آن بر مدعا بدین نحو است که چون در نزد ارباب ملل عمر دنیا موجل و از برای آن
ابتدا و انتهائی مقدر است خصوص نزد یهود که بر اینمطلب کمال اصرار دارند و تمام
ایشان بتخصیص حضرت دانیال را معلوم بود که خاص خاصان بزرگ خواهد شد و راسخ
عالمیان خواهد اورد و بظهور ان بزرگوار نبوت ختم خواهد شد و این امور از جمله مقدرات
که تغییر در ان ممکن نیست پس ایشانرا خبر داد که از این بیشتر زمان بنما نمیرسد و میباید
که بعد از این مدت اسباب ظهور خاص خاصان فراهم آید و فی الحقیقه این نیز مژده بود به بنی
اسرائیل را زیرا که ایشان پیش از ظهور انحضرت بسیار مشتاق و طالب انحضرت بودند چنانچه
هنوز اظهار اینمطلب مینمایند و میگویند که ما انتظار او را میکشیم و همه روزه چشم در
وصول انحضرت هستیم و اگر کسی گوید که از اخر هفتاد هفته که ان وقت خرابی بیت الله
در مرتبه ثانی تا ظهور خاص خاصان که مصداق پیغمبر اخر الزمانست هم زمان طولانی

بود

بود پس انقطاع هفتاد هفته را از ظهور انحضرت چه نسبت و هرگاه ظهور انحضرت مقارن آخر هفتاد
هفته اتفاق نیفتاد اینمعنی درست نمیشد جواب میگوئیم که این مطلب را بدو وجه تصحیح میتوان
کرد اول اینکه چون عادت الله چنین جاری شده که انبیا را در وقتی مبعوث کرده اند که خلق
در گمراهی و ضلالت فرو رفته باشند خصوصا انبیاء اولو العزم عظیم الشان مثل اینکه
حضرت خلیل و کلیم را نفرستاد مگر در وقتی که نمرود و فرعون دعوای خدائی کردند پس بنا
براین باید که ظهور خاص خاصان نیز که بر تمام عالم مبعوث شده باشد مگر در وقتی که
تمام عالم در جاهلیت بوده محتاج به پیغمبری باشند و چون خدا پرست در عالم بحسب ظاهر
منحصر به بنی اسرائیل بود لازم مینمود که ان سلسله نیز از نظم افتاده سلسله از خدا پرستان
در ظاهر برپا نباشند تا بحکم عادت الله خاص خاصان مبعوث بر عالمیان کردد پس
انقراض بنی اسرائیل بسبب عمده بود از برای ظهور انحضرت و واجب بود که در زمان طویلی
پیش از ظهور اتفاق افتد دویم اینکه چون ظهور حضرت عیسیع قریب بانتهاء هفتاد هفته
اتفاق افتاد و انحضرت از سایر انبیا صریح تر اخبار بوجود خاص خاصان فرموده چنانچه
پیش از انحضرت کسی بنام بشارت انحضرت تصریح ننموده و حضرت عیسیع تصریح بان کرده
بنحوی که قران مجید بان ناطق است در اینجا که میفرماید اِذ قالَ عیسَی بنُ مَریَمَ یا بَنی
اسرائیل اِنّی رَسُولُ اللهِ اِلَیکُم مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّورٰیةِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ
یَأتی مِن بَعدِی اسمُهُ اَحمَدُ یعنی گفت عیسی بن مریم ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستاده

خدایم بسوی شما در حالتی که تصدیق کننده‌ام توریت را و بشارت دهنده‌ام برسولی که بیاید
بعد از من که اسم او احمد است پس حضرت عیسی آنحضرت را نحو ظهوری اتفاق افتاد که پیش
از آن اتفاق نیفتاده بود و کسی باسم آنحضرت تصریح نکرده بود بلکه سایر انبیا صفات
آن بزرگوار را خبر داده بودند و بهر تقدیر خلاصه سخن چنین شد که خداوند عالم
دعای حضرت دانیال را استجابت فرمود و گناهان بنی اسرائیل را آمرزید و هفتاد
هفته بر زمان ایشان افزود و علت زیاده بر این مهلت ندادن را نیز باحسن وجهی
اعلام فرمود این بود آنچه درین مقام بخاطر رسید و چنانچه بعد ازین معنی ازین
صحیح و نزدیک تر بخاطر رسد یا از جائی استنباط شود ملحق بمقام خواهد نمود
و هرگاه یکی از نظر کنندگان درین کتاب معنی درستی بخاطر رسد باثبات آن منت
گذارند باید دانست که آنچه در آخر همین فصل از کتاب دانیال مذکور است تفصیل
امور واقعه درین هفتاد هفته است بر سبیل اجمال و در نقل آن زیاده فایده
نیست هر که خواهد بکتاب دانیال رجوع کند و ایضا باید دانست که ابتدای این
هفتاد هفته بنا بر بدی بودن احکام توریت از این کتاب انسب بود نهایت
تمام کلام حضرت دانیال درین باب مذکور شده بود و مجمل دخلی هم باین مطلب
درین مقام مذکور شد اکمال فیه اتمام در فصل دهم کتاب دانیال مذکور است که در
سیم پادشاهی کورش فارس سه هفته بسیار اندوهگین بودم و طعام و شه

بخوردم و در روز بیست و چهارم در کنار رودخانه بزرگ ایستاده بودم که شخصی بصورت
انسان بر من ظاهر شد بهیات غریب و لباس غریب پوشیده بود و من بسیار ترسیدم
و بیهوش افتادم آن شخص بنزد من آمد و مرا برداشت و بمن گفت من برای تو آمده‌ام که بفهمانم
ترا آنچه واقع میشود بر قوم تو که پیغمبری دیگر در روزگار آن هست و هم چنین نقل
میکند تا آخر سخن و غرض از ایراد این کلام نقل همین سخن بود که پیغمبر دیگر هست و معلوم است
که غرض از آن پیغمبر کیست **فصل ششم** در وحی کودک و در آن دو باب است **باب اول**
در احوال کودک و حکایت او و آن چنانست که یکی از علمای بنی اسرائیل که او را انجاس
میگفتند و مستجاب الدعوه بود زوجه داشت راحل نام و آن ضعیفه بسیار خداترس
بود و مطیع و فرمان بردار شوهر و صاحب حسن و وجاهت تمام داشت و پیوسته از خدا
مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت فرماید و درین مسئلت تضرع و گریه و زاری میکرد
تا اینکه تو بنی پنهاس تقبل بسی گریه و زاری راحل را شنیدی و عجز و تضرع او را در طلب فرزند
دیدی و دلت بر آن ضعیفه سوخته در طلب فرزند با آن زن هم داستان گردید و بدعای ایشان
بهدف اجابت رسید و آثار حمل در راحل ظاهر شد بعد از نه ماه از ابتدای حمل پسری
نیکو سیرت پاکیزه صورت قدم بعرصه عالم نهاد و تولد آن مولود در روز پنجشنبه اول
تشرین الاول سال چهار صد و بیست از خرابی بیت المقدس در مرتبه ثانی بود و این سال
سی و چهار سال مقدم است بر ولادت باسعادت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

واین مولود را نخان نام کردند وچون متولد شد بسجده افتاد و بعد از سر برداشتن گفت
که این پرده اسمان که شما می بینید بر بالای ان هفتصد و پنجاه و پنج پرده دیگر هست و بر بالای
ان پردها چهار حیوان هست و بر بالای حیوانات کرسی بلند پایه است و بالای ان کرسی
اتش سوزاننده وخداوند ستکاران ان کرسی و کرسی تمام از اتش است چون پنهاس این سخنان را
از فرزند خود شنید او را از سخن گفتن منع بلیغ نموده با تندی با و گفت که خاموش باش
پس نخان خاموش شد و تا دوازده سال سخن نگفت و واحل پیوسته گریه و زاری نموده
میگفت که کاش ما را فرزندی نشده بود زیرا که عاقبت فرزند ما لال و بی زبان شد روزی
پنهاس از معبد خود باز گشته داخل خانه شد و واحل بطریقه که عادت او بود بخدمت
پنهاس قیام نموده پای او را شست و نخان را نیز نزد پدر اورده در مقام تضرع و زاری
ابتدا و التماس کرد که پنهاس دعا کند تا خداوند عالم او را گویا کرداند یا او را از اینجا
بگیرد پنهاس گفت که تو خواهشمندی که نخان سخن گوید اما چون گویا کردد سخنان
گوید که مردم از ان خوف بردارند واحل التماس کرد که دعا کن که خدا او را گویا کرداند و سخنان را
مخفی و مجمل گوید پنهاس دهن بر دهن نخان گذاشته او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن
مجمل که کسی نفهمد مگر در وقتی که ان سخنان بعمل اید و باین شرط او را رخصت سخن گفتن
داد چون ان کودک گویا شد پنج وحی موافق حروف ابجد گفت که تمام انها خبر از امور
اینده است و خبر داد که شما را بدست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی ان مولود

مسعود

مسعود جان را بجان افرین سپرد و او را در قریه کفر بوعم که از قرای بیت المقدس است در مکانی
که چهل نفر علمای یهود بودند دفن کردند **مؤلف گوید** که چون مقصود کودک وغرض
از ان وحی بشارت بظهور حضرت خاتم النبیین ص و ذکر اوصاف حمیده ان جناب و اخبار
بوقایعیست که بعد از انحضرت تا زمان ظهور مهدی ال محمد ع و هبوط حضرت عیسی بن
مریم و زنده شدن مردگان اتفاق خواهد افتاد و هرچند بسیاری از الفاظ ان وحی غیر
مفهوم است زیرا که یا خبر از واقعه ایست که هنوز وقوع نیافته یا خبران بما نرسیده نهایت
بسیاری از ان عبارات ظاهر است که معنی دارد و هرگاه علمای یهود دران توغل مینمودند
و انرا مثل سایر کتب خود تفسیر میکردند بغیر ازین چاره نداشتند که ترک دین ابا و اجداد
خود نموده پیروی مذهب حق محمدی ص نمایند و این با مزاج ایشان که مجبول بر عصبیت
و لجاج اند مطلقا موافقت نداشت فلهذا بقدر وسع و طاقت سعی در اخفاء کتاب
مذکور نموده چنان کردند که نشان ان در صفحه روزگار نمانده و گویا از ان خبر نداشته
باشد اما چون امور عالم منوط بمشیت دیگریست نسخه ان در کنف حفظ الهی محفوظ
مانده تا چندی قبل ازین زمان که کتابی از کتب بنی اسرائیل را که موسوم است بتاکید
و مصوره بقالبخانه برده بودند که بقالب رسانند و نسخه مذکوره با ان کتاب در یکجلد
بوده بقالب رسیده علمای صحت ان شهادت دادند زیرا که بناء امر قالبخانه بر این است
که تا کتابی بصحت نه پیوندد و علما بر خوبی و درستی ان شهادت ندهند و بسجل نرسد

از ابقا لب بمیرند لاجرم چون کتاب مذکور بقالب رسیده فی الجمله نسخه ان در عالم انتشار
بهم رسانیده یکی از ان نسخ دود ادوار العباده بنظر والد فقیر که فی الحقیقه اعلم از جمیع
علماء عصر خود بود رسید وایشان در معانی ان تامل بسیار فرموده بسیاری را بنحوی
که مقصود از ان عبارات یقینا همان بود تفسیر فرمودند و بعضی را در پرده ابهام
گذاشتند و بعد از انکه ان مرحوم بجوار رحمت ایزدی پیوست فقیر در کتاب مذکور که بنحو
ان مرحوم ترجمه فرموده بودند توغل و تامل بسیار کرده بعضی یکی از فقرات از ابقالب
باعتقاد ناقص خود فهمیده ضمیمه افکار ایشان نمود و وضع کتاب مذکور باین طرز است
که در وحی اول شروع بحرف الف شده باین نحو که ابتدا اول مصدر بالف است و دوم
بباء و سیم بجیم و همچنین تا اخر قرشت و در وحی دوم بعکس وحی اول است که ابتدا
بتاء قرشت شده نهایت بالف رسیده و چند بشتر است و وحی سیم و چهارم و پنجم
وحی اول است و احتمال میرود که وحی دوم نیز تمام بوده بجهتی از جهات ان ابیات
از میان رفته باشد والله تعالی یعلم **بیان دویم** در ذکر وحی کودک که در میان بنی
بنی اسرائیل به نبوت هیلد شهورات **وحی اول** مشتمل است بر تمام حروف
تهجی که از الف تا تاء قرشت بوده باشد **حرف الالف** اَبَنا اُمَتَنا اُمّتنا مَرَعَزَع بویانا
عابدا هَدَمَدا تا بید بَنا مَتا یعنی بنا بند کرده وطایفه که از جا بکنند و حرکت
دهند تمام خلق را کرده شود خرابیها بدست هر کس مراد از این ابیات خبر از ظهور اسلام است

و از انچه

و از انچه میفرماید که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را مقصود اینست که چون پیش از بعثت
خاتم پیغمبران هیچ پیغمبری که بر تمام خلق مبعوث باشد فرستاده نشده بود بلکه بر بسیاری از طوایف
هیچ پیغمبری مبعوث نشد و غیر از بنی اسرائیل که برگزیدگان خدا بودند و خدا ایشانرا بر تمام
خلق ان زمان تفضیل داده بود طایفه دیگر کتاب و پیغمبری و شریعتی در ظاهر نداشتند
و سایر خلق بمنزله بهایم بودند و هنوز بمرتبه که توانند بعقل و دلیل چیزی از مبدا و معاد
بفهمند ترقی نکرده بودند و چون بمرتبه کمال که عبارت از انسانیت بوده باشد رسیدند
و قابل اینکه در عرضه تکلیف در ایند شدند خداوند عالم پیغمبر اخر الزمانی را بر تمام
عالم مبعوث کرده اند انحضرت را مخاطب بخطاب آرسلناک للناس کافة فرموده تا اینکه
انحضرت از هیچ طایفه قطع نظر ننموده مجموع را بسوی خدا و قیامت دعوت نماید و پیغمبری
انحضرت مثل پیغمبری خلیل الله نبوده که اختصاص باهل نینوی داشته باشد و نه مثل
پیغمبری کلیم الله و روح الله بوده که بر بنی اسرائیل بخصوصها مبعوث بودند پس معنی این
فقره که تمام خلق را از جا بکنند و حرکت دهد چنین شد که انحضرت تمام خلق را از جا
کنده بسوی خدا بحرکت خواهد داد و هیچیک در مرتبه خود وانخواهد گذاشت که او را
از جا بجنبانند و بسوی خدا حرکت ندهد و لفظ هَدَمَدا تا که بخرابی تفسیر شد موافق است
با بعض علماء تفسیر کرده اند و قریب است بلغت عربی زیرا که در عربی هدم بمعنی خرابیست
و حاصل معنی این فقره اینست که بظهور اسلام خرابی بسیار شود و فی الحقیقه چنین شد

زیرا که بظهور اسلام ممالک بسیار بدست ایشان منقرض وخراب شد مثل صرو قریظه
ونظیر وبنی قینقاع از طوایف یهود وتمام پادشاهان از عجم وروم وغیرهما بدست
ایشان منقرض شدند چنانچه حضرت دانیال بان خبر داده بود وبسیاری از شهرهای
ایشان خراب شد وتمام عبادتخانهای ایشان برکنده شد وطاق ایوان کسری بمجرد
ولادت باسعادت انحضرت شکست وبنیان سلاطین بزرگ از رعب تزلزل پذیرفت
وبعضی از ملاهای یهود این زمان لفظ هدمذانا را بخاموشی تفسیر کرده اند ومیتواند
بود که مقصود از خاموشی دفع فتنه وجدال باشد که پیش از ظهور اسلام در میان خلق بنا
بود چنانچه در جاهلیت هر طائفه وقبیله با یکدیگر جدال ونزاع داشتند همیشه در نزاع
وناامنی بوده فتنه وفساد وکال ارتفاع داشت ومقدمات اوس وخزرج وقریظه
ونضیر هنوز در السنه وافواه مشهور ودر اشعار عرب مذکورات وبوجود انحضرت
وظهور اسلام بالمره برطرف واتش فتنه ها خاموش کردید وخداوند عالم تالیف قلوب ایشان
نموده تمام را بیکدیگر برادر کردانید ومعنی بدست پسر کنیز طاهرات زیرا که خاتم
پیغمبران از اولاد اسمعیل وانحضرت فرزند هاجر بود وحکایات ایشان بتفصیل در اوایل
همین کتاب کذشت **حرف الباء** بعالما دنشا وحوذین کوشا جبار بی حاانشا
وهلیس قمشا بدانکه لفظ دنشا در نظر فقیر نیست که در جائی از کتابهای عبری استعمال
شده باشد ودر کتب لغتی که الحال نزد فقیر موجودات ضبط نشده ووالد فقیر

این

این لفظ را در اینمقام بفراموشی تفسیر فرموده ودر بعضی ترجمها بمعنی کندن بنظر رسیده
ودر ترجمه فارسی که یکی از ملاهای یهود نوشته بمعنی خراب کردن ترجمه کرده وهرگاه بمعنی
کندن وخراب کردن باشد همان معنی است که در حرف الف مذکور شد زیرا که معنی چنین میشود
که عالم را خراب کند یا بکند وهرگاه بمعنی فراموشی کردن باشد یا فقره بعد بسیار مناسب خواهد
بود زیرا که در فقره بعد لفظ حوذین را بجنباند تفسیر میکند ومعنی جنبانیدن حرکت
دادن وترسانیدن واز جا کندنست وکوشا بمعنی راندن ودور کردنست چنانچه در شادا
نیم تصریح شده ودر تورات بهمین استعمال شده وخلاصه دو فقره بنابراین چنین خواهد
شد که عالم یعنی دنیا را فراموش کند وحرکت دهد وبراند ودور کند یعنی انپسر کنیز
هرگز میل بدنیا نکند وانرا از خود دور کند چنانچه در احادیث اهل بیت رسالت وارد شده
که جبرئیل کلید تمام گنجهای عالم را برای انحضرت اورد وپیغام رسانید که از قبول کردن
اینها چیزی از شان ومرتبه تو نخواهد کاست وانحضرت قبول نکرد وگفت نمیخواهم وعمده
شریعت انحضرت امر بزهد وبی رغبتی بدنیا است ومعنی دو فقره اخر اینست که جباران را پست کند
وبشکند وخوار کند وظهور اینمعنی بدست انجناب اظهر از انست که احتیاج باثبات وشاهد
داشته باشد واز حروف جیم ودال ابجد تمام حروف هفتم چیزی مفهوم فقیر نشد ودر حروف
حا دحطی احتمال میرود که غرض خبر از قصه اصحاب فیل باشد زیرا که شاید معنی ان فقرات
چنین باشد که حیوانی خواهند اورد که خانه مقدس را خراب کند وان حیوان راضی نشود

وخواب نکند وحروف طا و یا وکاف بنزمثل ان حروف در ابهام **حرف اللام** کَنْبِیرَتْ

آبابادِستَمامِیْاه لاهِیولِآزکا دَیَضِیْحْ مَلکا برای نکسته بودن ان درکه بسته شده

باشد از امدن نوسیده باشد بان درهان وخارج کبر وید پادشاه خلاصه معنی ین فقرات

شاید خبر از خرابی خانه کعبه بوده باشد چنانچه در تاریخ روضة الصفا مذکور است

که خانه کعبه پیش از ولادت حضرت رسالت خراب شد وسی وپنج سال بعد از ولادت انحضرت

ساخته شد **حرف المیم** مُحَمَّدْ کَایاآعاآبابادِیَطْمَعْ هَوْیا وَیَهِیْنی کَلِیْلِنا یعنی محمد

بزرك صاحب اقتدار چوب خواهش کرده شده که فرو نشانده بوده را و باشد کل وجمله بدانکه

لفظ یاد در نسخه موجوده در نزد فقیر با الف است وبمعنی خواهش شده وفتح درست است

که بعین بوده باشد وچون از ین قبیل تبدیلات در کلام عبری بسیار است ومطلقا

در بندها ملاینیستند خود را بانمعنی راضی کرده توجه نمود واکر با الف درست باشد

وتبدیل نشده باشد معنی ان فهمیده نمیشود ولفظ کلیلِنا بمعنی جمله وکل وبمعنی

بهتر از همه وبمعنی تاج که مرادف اکلیل بوده باشد امده وهر یک در مقام مناسب است

ومیتواند بود که لفظ محمد کایا تتمه این قبیل بوده باین نحو باشد که بر وید پادشاه

محمد صاحب اقتدار است وتمام فقرات بعد صفت محمد بوده باشد واین مقام بخاطر

بعضی از علمای یهود رسیده وکفته است که چرا محمد را پادشاه کفته بسیار بار دست

زیراکه در کتب انبیا مکرر پیغمبران را پادشاه کفته اند چنانچه حضرت موسی در سفر پنجم

توریه در بار این معنی سیم پادشاه خوانده شده وغیر از این موضع نیز از ین قبیل بسیار است

وشاید محمد کایا ابتدای کلام بوده فقرات بعد بران حمل شود وخلاصه سخن بر هر تقدیر اینست

که انحضرت چوب خواهش کرده شده است واین معنی کنایه است از خوبی وصلاح انحضرت وچوب را

کنایه از مرد صالح قرار دادن در لغت عبری متعارف است چنانچه در توریه مذکور است که در وقتی

که حضرت موسی ع جاسوسان بزمین کنعان میفرستاد وسفارش میکرد که به بینید که در ان زمین

چوبی هست وعلما کفته اند که یعنی به بینید که در ان زمین چوبی هست وعلما کفته اند که یعنی

ببینید که در ان زمین مرد صالح هست ومعنی فرو نشاندن بوده را نسخ ادیان ورسوم است

که به بعثت انحضرت اتفاق افتاد ومراد از کل بودن عموم بعثت ورسالت انحضرت است

بر کافه ناس **حرف النون** نَحَرَاکَنْمَطا وَلَنِیْتْ یَضْمَطا مُنْعَبِدْ قِطالِطا وَهوا حَیَفْ

لِپنا ذامَلْطا یعنی دوشن کند چون برسد وبر نشان قیامت برسد کنده جنک باشد

وباشد از سفال کل بردن امده فقره دوشن کند چون برسد بحث بر منکرین بنوت

انحضرت است زیرا که زمین دوشن نمیشود مکر بسبب هدایت وضلالت واضلال تاریکی

نه دوشنی وفقره بعد ظاهر است زیرا که بقیامت رسیدن انحضرت دلیل خاتم

بودنست وجنک کردن انحضرت با دشمنان دین مشهور است وفقره اخر خبر است

به اینکه ان پیغمبر از نسل عربست واشاره است بانچه حضرت دانیال در نمایش خبر

داده بود در اینجا بثبوت پیوست که حَیَفْ لِپنا عربست **حرف السین** سَکَرُوها

وَتُسَبِّحَا وَا ذِيلَ كُنِهَا تَفَقَّ نَفَتُشِهَا يعني محكم كند سخن را مدح وتسبيحات داود بود (خواهند)
و برد بيرون ايدجان امير غرض از محكم كردن سخن اشارات باينكه معجز انحضرت سخن
بود و فصاحت و بلاغت را بجائي خواهند رسانيد كه اسا س ان بنيا محكم باشد و از هم
نريزد و سخن را بنحوي بگويد كه كسي دخل و تصرف در ان نتواند كرد وتحريف و تبديل
دران راه نيابد و مراد از محكم كردن مدح و تسبيح بر پا باشدن نماز بوميات و مراد
از رفتن و بريدن او غالب شدن اوست در جنك و مراد از بيرون امدن جان اميران
احتمال دارد كه كشته شدن اميران و سرداران سپاهها باشد كه با انحضرت جنك كردن

حرف العين عَفَا عَزَا وَنَا قَلَ عَزَهَا وَبَاطَلَهُ كَرَا وَدَي شَلَطَتْ نَمِيمَا وَكَرَا يعني
بپوشاند سختي را و برانداز سختي را و باطل كند بت را وانكه مسلط شود اسما تراو
بكند و شايد مراد از پوشانيدن سختي و برطرف كردن سختي اطفاء نائره قتل و غارت
و ناخوشيها باشد كه بيش از انحضرت شايع بود و مردم در جاهليت انواع زحمت ميكشيدند
و بظهور شريعت انحضرت ان فتنه و فساد بالكليه مرتفع شد و شايد مراد اين باشد
كه انحضرت بدين سمحه سهله مبعوث شد و تمام تكليفات شاق و سختيها كه در شريعتهاي
ديگر بود برداشت و مراد از باطل كردن بت معلوم است زيرا كه انحضرت اساس
بت پرستي را باطل كرد وچه بسيار بتها در مكه و در غير مكه بدست انحضرت شكسته
شد و مراد از فقره اخر خبر از معراج انحضرت **حرف الفاء** فَخَرَا دَيْ هُوَا وَتَكِيلَا

بَنِ كَدْوَا اتُ قُوَلاَ تَا وُهَوَا كلو بواه مراد از فخر سفال است اين معني بعربي كه فخار بمعني
كوزه كرات نزديك است و حاصل معني اينست كه او از سفال باشد بزرك كنند پس ان
بت
بت‌ها را نشان قُولاَ قَاوَاوَت و در شاديت حاصل معني فقره اول همان اشاره است
باينكه انحضرت از عرب كه بنشان حضرت اسمعيل و معني فقره دوم كمال ظهور دارد زيرا
كه انحضرت بعد از اينكه بر مكه و ساير اطراف مسلط شد و هر كسي كه اطاعت او نكرد كشت تمامت
هر كه اطاعت كرد واولاد او ان جماعتي را كه كشت نهايت مراعات كرد و تمام اولاد بت
پرستان در اسلام بزرك شدند و بمناصب بزرگي رسيدند و مجموع بواسطه انحضرت
بود و انچه مذكورات قُولاَ قَاوَاوَت اشاره است بانچه حضرت شعياء خبر داده است
در فصل بيست و هشتم كتاب خود و در انجا لفظ قُولاَ قَاو مذكور است و در كتب ساير انبيا
در جاي ديگر اين لفظ مذكور نيست و مقصود از كلام كودن اينست كه همين محمد را
نشان قُولاَ قَاوَاوَت كه در كتاب شعيا مذكور است و ما انرا در همين كتاب نقل نموديم
و ترجمه كرديم وانچه از ان استنباط ميشد نوشتيم و چون در اين مقام صريح است
كه احوال كيست و مقصود كودن كدام شخص است زيرا كه علاوه بر علامات تصريح
باسم دارد پس بنابراين مقصود حضرت شعيا نيز مشخص شد و ابهامي از براي ان عبارت
شعيا نيز باقي نماند و في الحقيقه همين دو فقره از براي اظهار حق كافيست و
احتياج بچيز ديگر ندارد و در كتاب اوخ كه از جمله كتب اخنات مذكورات كه لفظ

وای بمعنی اندوه ومصیبت است ولفظ واه بمعنی شادی وخوشی فلهذا تا فقره چهارم
نجومدکور معنی کردیم ومقصود ازان ظاهرات **حرف الضاد** صنبهر اشاها وبیناه
وها شاطا وشامعا وعرق بها معنی نجنا للفظ فقره اول اینست که درو شنائی
و رنك کند شاید غرض دو شمس باشد وشاید اشاره بشق قمر باشد وبهر تقدیر از فقرات
مبهمات وحقیقت مقصود معلوم نیست واز حروف بکرتا اخر وحی چیزی معلوم
نمیشود مکر از حرف تا که میتوان حمل بظهور حضرت مهدی ع نمود زیرا که حاصل معنی اینست
که بیاید ساعتی که قوی دستکاری وبیمار شود بتوت وجاری شود وبر شود همه
زمین **وحی دویم** که بعکوم حی اول است واز تا قرئت شروع شده وتا فا رسیده است
حرف التاء تنلیف تفانا وتربب کبورا وتیشترو آسیرا یعنی بیمار شود نرافت
و بیمار شود جبروت وکشوده شوند بتکان مقصود ازین فقرات واضح است
حرف الشین شنا شیقا وشتیشا غاتا ومعقا عبقا ودبقا مستنقا
یعنی شش ارزومندان همان شش بد شواری افتد دشواری بعد از دشواری
وچسبندکان بزحمت بیفتند **حرف الراء** رعصا میترسا وناصا وحلصا
دینا یعنی بسختی بیفتند وبرنکی بیفتند وبعذاب افتد وکنده شوند وخورد شوند
حرف القاف قفیصا متعرنا علی بدسا دسفا کصرفا بیزونا نیتسا تحونا
یعنی بجنجر از قفا بریده شود برکنار رود دخانه در صحرا مثل امتحان کرده شده

کرفته میشود در رو قاف **حرف الضاد** صبوعا نصیعا نیرقا وتفرغا ومبودغا بدنعا
بنوغا تیتغشغا یعنی خیمهای رنکین که جای نشست فرزندزادکانست سوخته شود وآشکار
شوند خویشان معروف که بنا بر وریه شده بودند **مولف کوید** که شاید مراد ازین
فقرات بتمامها اخبار مقدمه کربلا باشد وان شش نفر بزرکان بزرکان از شهدای کربلا وجسد
با فی اصحاب باشند ومراد از سر از قفا بریده سید الشهدا وحکایت زفاف وعروسی
حکایت قاسم بن الحسن ع بوده فقرات اخر بن خبرها اسیر شدن وسوختن خیمهای اهل
حرم که فرزندزادکان حضرت رسالت بوده باشد والله یعلم واز حروف قاف این وحی
وتمام سه وحی دیکر چیزی که توان ازان مطلبی فهمید دست کیر نشد فلهذا ازان کذشته
امید واری بکرم پروردکار انیست که توفیق فهم تمام را کرامت فرماید انه علی کل شیء قدیر

باب چهارم در احوال حضرت عیسی بن مریم ع وابا داجداد انبیاء سابق درباره
ان بزرکوار خبر داده اند **اول** در باب راشی ویحیی یعقوب از سفر اول توریة مذکور است
که چون وفات حضرت یعقوب ع رسید اولاد امجاد خود را طلبیده هریک را جداجدا
تفقد فرموده کوش هوش ایشان را بجواهر کرانبها نصیحت ووصیت زینت بخشیده وایشان را
اخبار واعلام نموده که بهریک از ایشان واولاد ایشان بزرکان چه خواهد رسید
انا بجمله در شان یهودا باین عبارت فرموده کالا یا تورشبط میهودا ومحوقق بن
دغلاو عدکی یا بو شیلو ولو یقهت عمیم یعنی دور نشود سلطنت از یهودا

از اولاد پادشاه بوده وان عبارت اینست تادب دملخوت هوا یعنی حضرت عیسی
خویشان پادشاه بود وازین فقره معلوم میشود که از اولاد داود بوده است وانچه
درین ایات مذکور است بتمامها موافق است با اثار انحضرت چه ازشاخه درخت
یشا بود وروح الله لقب داشت وتعلیم از کسی نکرفت حتی اینکه در تعلم لغت احتیاج
بمعلم نداشت ودر طفولیت سخن کفت وهرکز جهاد نکرد وامر نبوت را به نصیحت تمام
داشت وخلق را نصیحت میکرد وبقوت نفس از ایشان انتقام میکشید وانچه علما
یهود در انتقام میکویند اینست که از علامات ظهور او صلح کل ودوستی دشمنان
مثل کرك ومیش وکاو وخرس است وباید کسی بکسی اذیت نرساند وحال اینکه از زمان
حضرت ادم تا حال پیوسته تیغ جفای ظالمان بر سر مظلومان اخته ودست زور ستمکاران
همیشه بر زیردستان افراخته بوده پس انشخص را که درین ایات خبر داده اند باید هنوز
بنامده باشد ومادر جواب میکوئیم که انچه اعتقاد طایفه اسلام ومتواتر در احادیث
ایشان انست که حضرت عیسی بن مریم ع در اخرالزمان در خدمت قائم ال محمد
بزمین خواهد آمد ودر زیر علم انحضرت خواهد ایستاد ودر میان لشکر انحضرت
بعزت وبزرکی فرمانفرما خواهد بود وهم چنین در احادیث وارد است که در ان زمان
صلح کل اتفاق خواهد افتاد وهیچیك از حیوانات اذیت بدیکری نخواهد رسانید
ودست اذیت ظالمان از مظلومان کوتاه خواهد شد وظهور این امور در مکه

معظمه که کوه خاص حضرت خواهد بود وراستی وعدالت وادی را چه خواهد کرد وچون
این امور هنوز اتفاق نیفتاده پس برکسی که از دین اسلام خارج باشد حجت نمیشود نهایت
مسلمانان را موجب مزید یقین واستحکام اعتقاد خواهد کردید واکر کسی کوید که اثبات
رفاهیت موقوف بود بر ابطال عنکردن حضرت عیسی ع چنانچه ظاهر است که انحضرت را اطاعت
کردن حال او بر رفاهیت انشان اهل فرنك بسیار بعید نخواهد بود **مخفی نماناد** که بشترکتاب
حضرت شعیا خبر است از احوال حضرت عیسی ع وچون از برای انحضرت دو ظهور است یکی در اول
ویکی در اخر وعلامات هر دو ظهور باهم ذکر شده وانچه از ان ظهور ثانی است هنوز اتفاق
نیفتاده واکر مجملی از انها را در احادیث توان حجت بر خصم که احادیث را منکر است
نخواهد بود وبجهة عدم وقوع نمیتوان او را الزام داد خصوصا در صورتی که خصم اعتقاد
بوجود حضرت عیسی نداشته باشد وچنین داد که انحضرت کشته شد وبردار کشیده شد
وانچه از علامات ظهور اول بوده واتفاق افتاده خصم بدست او بر اینکه انشخص که
علامات در شان او وارد است باید تمام انها را وصدق کند منکر میشود پس بنابراین غالب
ان کتاب بر انجماعت غیر مفهوم خواهد ماند واز مطالعه ان حاصلی بجز حیرت عاید ایشان
نمیکردد بلی انجماعت متفق الکلمه میکویند که این علامات تماما در شان ماشیح است
واو را موعود میدانند وانتظار ظهور او را میکنند واز جهت استحکام اساس ادعای
خویش با اهل اسلام میکویند که غرض ما از ماشیح مهدی صاحب الزمانست که شما نیز با مدن

و بزرگی از فرزندان او تا اینکه بیاید شیلو و با وجمع شوند قومها **مولف گوید**

که شیلو ایات واخباری که در کتب انبیا بجهة ظهور حضرت عیسی بن مریم مذکوراست این است

شیلو در بارش وهی یعقوب که سفراول توریة هست مذکوراست با تفاق علماء

یهود اسم مسیح است ومسیح در کتب انبیا بهفتاد اسم مذکوراست وانچه از تدبر کتب معلوم

میشود اینست که سلطنت بر اولاد یهودا که حضرت داود وسلیمان از ان سبط اند قرار

داشت تا وقت خرابی بیت المقدس مرتبه ثانی وبعد وخرابی بیت المقدس سلطنت

اولاد یهودا اتمام شد وازان وقت تا حال که دو هزار سال است از بنی اسرائیل صاحب حکمی

در عالم وجود ندارد واز سلطنت وپادشاهی وبزرگی ایشان اثری باقی نیست پس اگر تا

صدق شیلو کسی باشد که هنوز بوجود نیامده باشد بنحوی که اعتقاد علماء یهود است

لازم می اید که سخن پیغمبر خدا دروغ باشد وسلطنت از اولاد یهودا پیش از ظهور مسیح

برطرف شده باشد پس باید که مسیح کسی باشد که ظهور او مقارن خرابی دویم بیت المقدس شده

وان عیسی بن مریم ع بود که دران اوان مبعوث شد ومقارن بعثت او سلطنت اولاد یهودا

بانقراض پیوست وهم قومها مکر طایفه قلیلی از بنی اسرائیل بر او جمع شدند وبه پیغمبری

او اقرار کردند چه از طایفه اسلام وچه اهل فرنگ وغیرهم **دویم** در نشان یازدهم

کتاب شعیا ع ایات چند مذکوراست که دران ایات خبراست از کسی که از اولاد یسی است

که پدر حضرت داود پیغمبراست شخصی بزرگ عظیم الشان بهم خواهد رسید واول

ان

ان ایات اینست ویاصا حطر میگزع بیشی ونصر می شاداشا ویفره وهم چنین تا اخر

ده ایه وخلاصه معنی ایات اینست که بیرون اید شاخه از ریشه یسی وبرومند شود

و قرار گیرد بر او روح خدا حکمت وبینش وروح اندیشه وجبروت وروح دانش وترس خدا

وگفتار او بترس خدا وبطریق وحی والهام سخن گوید بدون تعلم از کسی وحکم کند براستی

برای درویشان ونصیحت کند متواضعان زمین را وبزند زمین را بعصای دهن خود

وروح لبهای او بکشد ظالمان را یعنی جهاد با ظالمان بشمشیر وعصا نکند بلکه بزبان

وقوت نفس خود ایشان را برطرف کند وبراه راست دلالت کند وباشد اساس کار او بعدل

وراستی بطریقی که گرگ ومیش با یکدیگر چرا کنند وکسی را اذیت بکسی نرسد وبچه شیر

خوار دست در سوراخ مار کند وشیر درنده مانند حیوانات وچنین بچرد وبهشود که

خاص من از دانش وفهم مثل اینکه دریا از اب پر میشود ودر اخر ان ایات مذکوراست

وهایاه بیوم ههوشورش بیشی اشر عومد لنس عمیم الوکوییم ییدروشو

وهایتاه منوخاتوکابود یعنی باشد در ان روز شاخه درخت یسی که برپا شده

برای علم قومها با وقومها بگروند وباشد جای او وعزت وبزرگی **مولف گوید**

که از اولاد یسی بودن حضرت عیسی ابن مریم در کتب انساب وتواریخ مسطوراست

وهیچیک از علماء انساب در این معنی خلاف نکرده اند کتابی هست کار اکه از متقدمین

مفسرین علمای یهود است دران کتاب در واقعه حضرت عیسی مسطوراست که عیسی ع

او امید وار بی نهایت در نشان ماشیح موعود سخنان چند میگویند که بر هیچ یک

از انها دلیلی ندارند مثل اینکه میگویند که باید از بنی اسرائیل باشد وبر شریعت توریة داد

کند ویهودیت را بر پا دارد ودو دیگر از موسی بن عمران پیغمبر تر باشد واگر کسی تمام انچه

در نشان ماشیح میگویند ملاحظه کند وبا یکدیگر بسنجد از قبیل اسمان وریسمان خواهد

بود وچون خامه تیز کام در قطع مراحل این رساله عجول وعمر بر پایداری از ان اعجل است

ودر خود مجال اقامت بر سر اینمطلب ندید واز نقل کتاب حضرت شعیا زبان بکام کشید

اگرچه انچه مشیة الله قرار گرفته باشد ودر اجل موعود تا خیری واقع شود وتوفیق

موافقت نماید اراده هست که بعد از فراغ از تالیف این رساله تمام کتاب شعیا را

ترجمه بلکه تفسیر نماید وبعون الله تعالی دانچه چگونگی این کلمات وعبارات بظهور خواهد

رسانید وانچه در این مقام اشاره بان ضرورت اینست که در این اوان یکی از ابو

الفضولهای یهود که خود را عالم می پندارند ودر مشهد مقدس ساکن است کتابی تصنیف

کرده وبمضمون اینکه بر عکس نهند نام زنگی کافور انرا مسمی بحیوة الروح ساخته

ودران کتاب در مقام اثبات ابدی بودن شریعت توریة از نشان پنجاه وچهارم

شعیا انچه وانرا دلیل بر مدعای خود پنداشته واستدلال مذکور علاوه

بر بی بنا بودن وبر مدعا دلالت نداشتن مستلزم فساد کلیت از برای یهود داوا

که ایشان بغیر از اینکه میگویند که دلیل ما بر مدعای ما متابعت اسلاف واباء است

وایشان

وایشان چنین وچنین گفته اند واز ما اعلم واصلح بودند وما را متابعت ایشان واجب است

چیز دیگر در دست ندارند واین سخن را در جمیع مواد چه در اصل ملت واعتقاد وچه در تفسیر وترجمه

کتب انبیا ع جاری میسازند وبقلعه سر بولی از تقلید گذشتن وبجانب تحقیق میل کردن

واجابت نمینمایند واستدلال بی پایی که ان مدعی علم کرده از جمله سخنانی است که خود از پیش

خود تراشیده وبمتصرفه ناقص خود انرا جزو دلیل پنداشته زیرا که ایه مذکوره در ضمن ایاتی است

که باتفاق کل خبراست از احوال ماشیح وهیچیک از مفسرین ایشان بغیر اینکه مجملا گفته که تمام

که این ایات چه در این نشان پنجاه وچهارم وچه در نشان پنجاه وبعد از ان در نشان

ماشیحات چیزی دیگر نگفته وخلاصه مضمون ان ایه اینست که من چنانچه شرط کردم که دیگر

طوفان بر زمین نیاورم شرط کردم که ترا غضب نکنم وزجر نکنم واگر کوهها وکمرها دها شوند

وبگروند سلامتی ورحمت من از تو نگردد ودلالت این ایه بر مطلب مستدل معلوم نیست

که از چه وجه است واگر گوید که این ایه از سایر ایات منفک است وبما قبل وما بعد دخل ندارد

وخطاب به بنی اسرائیل است میگوییم که بنا بر این باید که خداوند عالم بعد از حضرت شعیا

دیگر بنی اسرائیل را غضب نکند وحال اینکه غالبا انچه بر بنی اسرائیل وارد شد بعد از انحضرت

بود زیرا که انحضرت در اواسط بیت المقدس مبعوث شد وبخت نصر بر ایشان فاصله بخت النصر

مسلط شد وکرد انچه کرد وبعد از ان تا این زمان رسید بایشان انچه رسید ودر

نزاع مستدل از ما گذشته تعلق بخدا وپیغمبر ولازم امد که ایشان دروغ گفته بوده

خود وفا نکرده باشند و اگر گویند که مقصود از اینکه تو را غضب نکنم و سلامتی از تو نکرده
اینست که شریعت شما منسوخ نشود میگوئیم عجب کلام لغو و غریب استدلالی است زیرا که غضب کردن
و نسخ نمودن شریعت چه ملازمه است و بر تقدیر اثبات ملازمه باید که شریعت بنی
اسرائیل چند دفعه نسخ شده باشد زیرا که خدا بر ایشان چند دفعه غضب کرده که یکی از آنها
تسلط بخت نصر و دیگر تسلط طیطوس بود و علی هذا القیاس بجهة بت پرستیها
و معصیتها چندین دفعه ببلاها و عذابها گرفتار شدند سیم در فصل پنجم کتاب
میخا پیغمبر مذکور است که وَاَتّا بیت لِحِم افراتا صاعیر لِهیوت بالفی یهودا میمخا لی
یصا لِهیوت موشِل بیسرائیل وموصاوتاو میقدم میمی علام لاخن یتنم
عد عت یولدا یالادا بدانکه بیت لحم قریه از قرای بیت المقدس است که در زمان
بنی اسرائیل در تصرف سبط یهودا بود و آن قریه را افراتا نیز میگویند و حاصل معنی
اینست که تو ای بیت لحم کوچکی از برای بودن مکان بزرگان یهودا از تو برای من بیرون
می آید از برای مسلط شدن بر بنی اسرائیل و بیرون آمدن او امریست که مقدر شده است
پیش از خلقت عالمیان لیکن بدهم ایشان را تا وقتی که زاینده بزاید و دلالت این
فقرات بر مدعا اینست که باتفاق مورخین حضرت عیسی ع در قریه بیت لحم متولد شد
و مادر او از سبط یهودا بود و اینها در کتب سماوی و عرف و غیرهما مسطور است اینست
که فرزندان را به پدر نسبت میکنند چنانچه میگویند که زید ابراهیم اسحق را و اسحق یعقوب را و یعقوب

فلان فلان را و هرگز اتفاق نیفتاده که فرزند را بمادر اسناد دهند مگر نسبت بعیسی بن مریم
که در اینمقام فرموده که زاینده بزاید بجهت اینکه آنحضرت بی پدر متولد شد و هرگاه کسی خود را
از تعصب خالی کند تشکیکی در اینجا و باقی نخواهد ماند و اگر کسی گوید که شاید این مولود
بعد از این در بیت لحم اتفاق افتد در جواب میگوئیم که این بسیار بعید است زیرا که در زمانی
که سلسله دولت بنی اسرائیل از یکدیگر گسیخت و اسباط متفرق شده هر کس بطرفی افتاد
بحیثیتی که هیچیک از آحاد بنی اسرائیل نمیدانند که از چه سبط و کدام طایفه است
و خدا داند که بیت لحم در کدام مکان بوده و الحال خراب یا آباد و بهر تقدیر منصف میداند
که باید این امر اتفاق افتاده باشد چهارم در فصل بیست و سیم کتاب ارمیا
چند آیه مذکورات که حاصل معنی آن اینست که وعده فرموده است خدا که بر پا کند از
داود صدیقی را که بسیار بزرگ شود و در دور کار او رستگار شود یهودا و امنیت
یابند بنی اسرائیل و در آخر میفرماید که وزه شمو اشر یقرءو ادونای صدقنو
یعنی و اسم او اینکه بخوانند او را خدای صدیق ما و هم چنین در فصل سی و سیم
از همان کتاب آیاتی مذکورات که مضمون آن قریب است بمضمون آیات فصل
بیست و سیم مگر اینکه ضمایری که در این فصل است ضمیر مونث است و حاصل معنی آن
اینست که وعده خدا اینست که بر پا کند از نسل داود و بیایند در صدیقی و رستگار
باید یهودا و امنیت یابد بیت المقدس و باز در آخر همان آیات میفرماید که وزه

اشر یقرا لاه ادونای صدقنو و آنچه علمای یهود در این دو مقام گفته اند اینست که این آیات
نشان ماشیح است و بر این جزء نیفزوده اند و بجای مفتری که او را ادونای گویند گفته اند
که باید ماشیح خود بخود مثل گیاه صحرا بروید و گویا این معنی را از لفظ روئیدن
که در آیات مکرر مذکور است استنباط نموده فی الحقیقة درست فهمیده زیرا که بوجود
آمدن از فرزند بی پدر شباهت دارد بروئیدن گیاه خودرو یعنی گیاهی که کسی تخم
او را نکاشته باشد و بمحض مشیت قدرت حضرت احد بدون اسباب ظاهری
روئیده باشد و آن علامات بر مسیح بن مریم صدق دارد خصوصاً در صورتی
که باقی آنچه در آیه مذکورات نیز بر آنحضرت درست آید مثل اینکه از آل داود باشد
و رستگار شود با او سبط یهودا زیرا که آنچه در کتب تواریخ مذکور است و بعضی
از علمای یهود بر این قایلند این است که تمام سبط یهودا با آنحضرت ایمان آوردند
و در بهشت راحت و امنیت استراحت کردند و مثل سایر یهود حیران و سرگردان
و ذلیل نماندند و فقره یقرء ادونای صدقنو را در هر دو موضع بدو وجه میتوان
ترجمه کرد یکی ادونای فاعل یقرء بوده حاصل معنی چنین باشد که بخواند او را خدا
صدیق و دیگر آنکه فاعل یقرء را تقدیر کرده ادونای را داخل مقروء قرار دهیم و باین طریق
معنی کنیم که بخوانند او را خدای راستی و بهر تقدیر این علامت نیز بر آنحضرت
صدق میکند زیرا که بر تقدیر اول صدیق خواندن خدا او را ظاهر است و در قرآن حضرت

مجید باین تصریح واقع شده و مکرر در شأن مسیح بن مریم مصدق فرموده و بر تقدیر
دویم خدا خواندن آنحضرت را در میان طایفه نصاری مشهور است و خداوند در چند
موضع از قرآن مجید باین تصریح فرموده قائلین این قول را سرزنش کرده از جمله آن موضع
در سوره مبارکه مائده در دو موضع فرموده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ
ابْنُ مَرْيَمَ و چون ضمایری که در فصل سی و سیم است مونث است میتواند بود که غرض
از آن خبر دادن مریم ع بوده باشد و صدیق خواندن خدا مریم را در قرآن و در سوره
مائده صریح است چنانچه میفرماید که وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و هم جمعی نصاری آن معصومه را
خدا میدانند و اگر متعصبی گوید که چه مانع دارد که از آل داود دیگری نیز متولد
شود که این صفات بر او درست آید و او را صدیق یا خدا خوانند و خود بخود بروید
و سایر صفات دیگر نیز که در همین آیات و سایر آیات کتب انبیا در شأن ماشیح
مذکورات بر او درست آید مثل اینکه بوجود او بنی اسرائیل براحت و امنیت افتند
و پادشاه باشد و بر همه مسلط شود و دلیل بر اینکه باید شخص عیسی بن مریم بوده
باشد چیست و حال اینکه او در آخر بیت المقدس ثانی بوجود آمد که اول خرابی
و پریشانی بنی اسرائیل بود در جواب میگوئیم که اعتقاد طایفه یهود اینست
که ماشیح موعود متولد شده است که در تفسیر ثانی که در فصل پنجاه و سیم کتاب
حضرت شعیا پیغمبر مذکورات و اول آن آیات اینست که هنه یسکیل عبدی

زیادتر دوم در همین آیه مفسرین هریک معنی گفته‌اند هیچیک مناسبت به آیه ندارد و خاطر
خواه خود سخنی گفته‌اند و عوام را فریب داده‌اند از جمله عدل و حکم کرده که فهمیدن
آن بسیار مشکل است نهایت آنها که با ما همیشه بحث دارند این آیه را بحضرت عیسی
قرار داده‌اند و غرض و علمای نصاری است و حقیقت آنچه ایشان فهمیده‌اند
مناسبت با آیه ندارد و آنچه علمای بنی اسرائیل گفته‌اند از قبیل سمان و ریسمان است
الی آخرها و حاصل معنی آن آیات اینست خیرات از بنده برگزیده آن بنده که آنخدا
که بیاید و بزرگ شود و دهن پادشاهان از و بسته شود و بچاید باینان آنچه را
ندیده باشند بفهمانند آنچه را نشنیده باشند و هم چنین اوصاف آن بنده را بیشمارد
تا اینکه در فقره میشمارد میفرماید که او بیمار است از تقصیرات ما و خسته است
از گناهان ما سلامتی ما از وی است و جراحت او شفاست برای همه ما و ما چون
گوسفندان سرگردان شدیم و هم چنین صفات او را میشمرد تا آخر آیات مترجمین
ایشان میگویند که غرض از این بنده ماشیح است و نقل کرده‌اند که یکی از علماء
که او را ربیع یوشع میگویند بر در گن عدن یعنی بهشت عدن ماشیح را دید
که تمام بدن او مجروح بود و خسته و بیمار بود بجهة گناه بنی اسرائیل و بر او
زخم بسیار بود و کسی که هنوز متولد نشده باشد و قدم بعرصه وجود نگذاشته
باشد بچه نحو میتواند که بر در بهشت بنشیند و اندام او زخم و جراحت داشته
باشد

باشد و در غیر این موضع نیز در تفاسیر و ترجمه‌های خود تصریح بوجود آمدن ماشیح
بعد از این متولد خواهد شد باطل خواهد بود و بر تقدیری که موجود شده باشد
و رد و بحث در خصوص اینکه بوجود او سایر علامات بعمل بیاید مشترک خواهد شد
میان ما و یهود و یهود را لازم است که متابعت ما نموده قابل شوند باینکه از برای
آنحضرت دو ظهور است واحدها اتفاق افتاده و بعضی از علامات مثل اینکه آن زمان
سلسلات و دیگها متولد میشود تا صدق بهم رسانیده و ما بقی مانده و بعمل خواهد
آمد اما شخص که متولد شده و مراد از ماشیح اوست یا مسیح بن مریم است یا غیر اوست
و هرگاه غیر او بوده باشد میگوئیم که فرزندی که در میان سبط یهودا متولد شد
و غیر مسیح بن مریم بود کیست و حال آن شخص خبری نیست و مسیح بن مریم با وجود اینکه
بر باطل بود باین شدت مشهور شد بلکه میگوئیم که کسی در عالم فرزندی بی پدر متولد
شدن را بغیر از آنحضرت ادعا نکرده و در هیچ کتاب تاریخی نیز مذکور نیست مگر در تاریخ
طوائف اتراک که قریب بان نقلی هست و میگویند که زنی عالنقوا نام بی شوهر زائیده
و بر تقدیر صدق آن زن از آل داود و نه از سبط یهودا و نه از طایفه بنی اسرائیل بود
و آن فرزندان را که ادعا کرد که بی پدر زائیده است سه نفر بودند و هر سه کافر بودند
و شخص کافر ماشیح نمیتواند بود پس باید که البته آن شخص مسیح پسر مریم بوده باشد و اگر
گوید که مسیح بن مریم کشته شد و بردار آویخته شد و کسی کشته شود ماشیح نیست زیرا

که مانشیح باید که زنده باشد وجمیع علامات در بارهٔ او صدق کند در جواب میگوئیم که بر
بصیرتی معلوم است که تمام امور عالم برونق مشیة الله جاریست و از احدی بجاذن
او امری متمشی نمیگردد چنانکه گفته اند بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای : نبرد رگی تا
خدای : و در صورتیکه ارادهٔ خدا بافناء مسیح بن مریم تعلق نگرفته باشد و باید که
زنده بماند یهود را چگونه میسر میشود که او را بکشند و بردار کنند و انچه خصم محقق
پنداشت از این است که شخصی را بخیال عیسی بن مریم گرفته بر دار کردند اما برهان دال
مشتبه شد که ایا عیسی بن مریم بود یا نه و آن اشتباه از آن زمان تا حال که قر
بدو هزار سال است در میان جمیع طوایف مشهور است چنانچه در کتاب تاریخی
موسوم است ببسط یهود مذکور است و در آن کتاب گفته که طائفه نصاری میگ
که عیسی بن مریم کشته شد و مسلمین را زنده بودن انحضرت تشکیکیست و در
مجید صریحا مذکور است که وَقَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا قَ
وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَاِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مَا لَ
بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ یَقِینًا بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ وَکَانَ اَ
عَزِیزًا حَکِیمًا یعنی مهر نهاد خدا بر دلهای یهود بسبب گفتن ایشان اینکه کشتیم ما عی
بن مریم را و حال انکه نکشتند او را و بردار نیاویختند او را ولکن شبهه شد از برا
ایشان و بدرستیکه انکسانیکه اختلاف کرده اند در شان او در شک اند از ام

او نیست از برای ایشان از دانش مگر ظن و نکشتند او را از روی یقین بلکه خدا او را
بالا برد بسوی خود و خدا غالب و حکیم است و این حکایت شبیه است بانچه یهود در شان
موسی بن عمران ع میگویند و در کتاب سفر یاشار که از جملهٔ کتب معتبرهٔ ایشان است
مذکور است و خلاصهٔ ان حکایت اینست که چون انحضرت در مصر قبطی را کشت با مر فرعون
او را گرفته در مقام سیاستگاه بنای دار حاضر کردند و چون خواستند او را اینا
کنند با مر خداوند اکبر ملکی انحضرت را از چنگال ایشان رهانیده در بیابانی کذا
و شبیه انحضرت را خدا بر یکی از جماعت انداخته انشخص کشته شد و بدار اویخته شد
و ان بزرگوار بسلامت ماند و چنانچه خصم پردهٔ شرم و حیا را از چهرهٔ وقاحت
برداشته بگوید که ما را در نسب حضرت عیسی بن مریم شبهه است و او را از زنا میدانیم
و نمیتوانیم که بمانشیح بودن چنین کسی راضی شویم و حال اینکه باید
مانشیح بهترین خلق باشد در جواب میگوئیم که ایا فرزند بی پدر موجود شدن
را ممکن میدانید و تجویز میکنید یا اینکه میگویید که ممتنع است که بی پدر کسی
موجود شود و شق ثانی بیقین باطل است زیرا که دلیلی بر این مدعا دلالت
ندارد بلکه خلاف ان از ملاحظهٔ قدرت خدا بنظر می اید زیرا که در صورتیکه توانست
که بی پدر و مادر خلق کند بی پدر را بطریق اولی میتواند افرید و او را در خلق کردن
هیچ احتیاج بمادهٔ بمدت نیست و علاوه بر این انچه از عبارت سابق معلوم شد

ترک نکنند بر این مذهب استحکام و ابرام ورزیده بهیچ وجه دست از ان ملت بر ن
بنابراین لازم گردید که بعضی از ان ایات را در اینمقام نقل نموده باندازهٔ فهم خود
ترجمه کنیم که حقیقت ان بر ناظران درین رساله باقی نماند و در این باب دو
ایراد میشود یکی در ایاتی که دلالت بر فضیلت ایشان میکند بدون اینکه شرطی
باشد و دویم در انچه با شرط دلالت بر مدعا دارد **فصل اول** در ذکر ا
و اخباری که دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند مطلقا **اول** ایه ایت
باراشی واتحنن مذکورات و ان اینست که کی عَم قادُش اَتّه لَادُنای
بخا باحَر اَدُنای اِلُهِخا لِهیُوث لُو لِعَم سِغُولاه مِی کُل هاعَمّیم اَشِر عَل
اَدامَا یعنی قوم خاصی تو از برای خدای خالق تو ترا برگزید خدای خالق
از برای قوم برگزیده از همه قومها که در روی ان زمین ساکن اند و انچه علما
ایه میگویند اولا اینست که از کلمها اشاره که بر سر لفظ ادامه مذکورات قطع نـ
در ترجمهٔ ایه میگویند که خدا برگزید بنی اسرائیل را از همه قومها که بر روی زمین
از اینکه ایه حسب الخواهش خود معنی کرده اند میگویند که پس باید که قوم خاص
منحصر باشند در بنی اسرائیل و در روی زمین کسی دیگر از خواص بناشد
که خداوند احدی دیگر را بر قوم خاص خود ترجیح نمیدهد و بیگانه را
نمیداند پس چگونه میتواند بود که از قومی دیگر که بیگانگان درگاه خالق

بهم رسد که مانشیح طریقهٔ اشنایان بوده ایشان را متابعت او واجب باشد و سستی این کلمات
ظاهر است زیرا که در تورتها ادامه مذکورات و چنانچه دانستی اشارات بان قومی
که در ان زمین ساکن اند و موید همین معنی است انچه در ایات سابق بر این ایه مذکور است
و خلاصهٔ مضمون انها امر است بداخل شدن در زمین بیت المقدس و شکستن بتها
و خراب کردن مذبحها و عبادتخانهای انجماعت که در ان زمین ساکن بودند و تاکید
و تهدید بسیار فرموده است در اینکه مبادا با انجماعت بهیچ وجه بنای اشنائی بگذارند
و با ایشان وصلت کنند و دختر بایشان دهند و از ایشان دختر بگیرند و تمام ان ایات
منع و زجر بنی اسرائیل است از اشنائی و دوستی با کفار و بت پرستان ان سرزمین
و بعد از ان ایه منقولست که شما از این بت پرستان بهترید و مع ذلک در ایهٔ بعد میفرماید
که نه از بسیاری و زیادتی شما بر انقومان بود که شما را برگزیدم و اختیار کردم از قوم
زیرا که شما از این قومان بسیار کمترید بلکه بجههٔ عهدی بود که خدا با پدران شما کرده
بود که بیرون اورد شما را و رها کند از دست فرعون پادشاه مصر و اینکه بدانی که خدا
خالق تو نگاه دارنده و وفا کننده است بوعدها و فرمانهای خود خلاصه انچه از تمام
این ایات معلوم میشود اینست که خداوند عالم بنی اسرائیل را بجههٔ خوبی پدران ایشان
بر تمام ان قومها که در ان زمین ساکن و مشغول بت پرستی بودند برگزیده و ایشانرا
نسبت بان طوائف قوم خاص خود خوانده و از این مراتب ایشان فخر کردن بهم رسید

این بود که باید اورا در خلق کردن هیچ ناشیح بخودی خود برود وهرگاه ممتنع
که چنین فرزندی بعمل آید لازم می آید که آن علامت کذب بوده بر کسی صدق نکند
و بر تقدیر اول که ممکن باشد بلکه واجب باشد که ناشیح موعود نیز بی پدر بوجود
و این یکی از علامات آنحضرت باشد میگوئیم که آیا دلیلی دلالت بر این مطلب
که مریم دختر عمران که مادر آنحضرت بود باغیه بود که از آن دلیل لازم آید که آنحضرت
از فساد باشد وخصم را ممکن نیست که ادعاء دلیلی بر این نماید بلکه آنچه از تتبع کتب
تواریخ وغیرها معلوم میشود اینست که آن معصومه در زمان خود از زهاد
وعباد بوده کسی را در طهارت وعصمت آنحضرت سخنی نبوده و در تمام عمر خود
از عبادت و ملازمت بیت المقدس کاری نداشت و در آن زمان از جمیع
زهاد وعباد بنی اسرائیل که در بیت المقدس بودند گوی سبقت برده بود و
بر این از خانوادهی بود که تمام آنها پاک و پاکیزه و خدا ترس بودند و در انجیل مذکور
که زوجه حضرت زکریا که والده حضرت یحیی است خاله حضرت مریم بوده و بعد
عیسی قدم بعرصه عالم گذاشت جمعی از اهل فساد از یهود اینکه آنحضرت داخل
دین خود میدانستند آن معصومه را بفساد نسبت داده خود را مستحق غضب
کردگار و عذاب آینده ساختند که بالمرة برطرف و ناچیز شده بانواع بلاها مبتلا گردیدند خلا
هرگاه باید که مادر ناشیح بی شوهر آنحضرت بوده باید کسی از مریم باین امر سزاوارتر

زیرا

زیرا که پاکیزه ترین وبهترین زنان بود وکسی را بهیچ وجه احتمال بغی و فساد نمیداد در
پس باید که طالب حق خود را از امراض و اغراض خالی کرده بنظر تامل و تفکر امور وادله را ملاحظه
نماید و مع ذلک از حضرت مسبب الاسباب مسئلت نماید که او را براه ذات هدایت نماید
~~که او را براه ذات هدایت نماید~~ واگر نه کسی که در مقام عناد باشد وبنای امر را بر اغماض
گذارد و متابعت اسلاف را سرمایه استظهار داند هفتاد مقابل این آیات را بنفع بیرساند و
السلام علی من اتبع الهدی **باب پنجم** در ذکر آیات واخباری که دلالت بر مدح وخوبی بنی اسرائیل
میکند و معانی آیات واظهار آنچه در این مقام ضرورت **بباید** بدانکه خداوند عالم
جل بلسان انبیاء بنی اسرائیل ایشانرا خبرها داده و در هریک از کتب مضمون آیه مبارکه
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین که ترجمه آن
اینست که ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا آنچنان نعمتی که بشما انعام کردم بآن وبدرستی
که من تفضیل دادم شما را بر خلق عالمیان وگوش زد عالمیان فرموده مضمون آیه دیگر
که میفرماید یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم واوفوا بعهدی اوف
بعهدکم وایای فارهبون یعنی ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمت مرا که انعام کردم بآن
بر شما و وفا کنید بعهد من که اگر وفا کنید بعهد من وفا میکنم بعهد شما واز من بترسید
و پس در چندین موضع بآن فرموده و بنی اسرائیل این آیات را دست آویز خود کرده
بآن فخر میکنند و چنین میدانند که این مراتب دلیل است بر اینکه باید ایشان یهودیت را

وبنا بر سهل است که خدا پرست از بت پرست بهتر باشد و بر تقدیری که اهل
خلق زمین باشند لازم نیست که تا قیام قیامت بهتر باشند و خدا قوم دیگر را
بلکه جانورات که مثل اینکه در آن وقت ایشان برگزیده خدا بودند در وقتی
دیگر خاص خدا کردند و ایشان را تفضیل بر دیگران دهد دویم آیه ایست
در اِه انوخی مذکور است که ان ایا شا نیست با نیم آتم لا ادنائی الهیم لا تتگد
تا سیمو قارحاه بین عینیم لامث کی عم قادش اتبه لا ادنائی الهیخو
آد نائی لهیوث لو لعم سقولاه می کل هاعمیم اشر عل پنی هاادامه
از این دو آیه بعینها همان آیه ایست که از بارانش و اتحنن نقل شد
و جواب از آن احتیاج بتکرار ندارد و معنی آیه اول اینست که شما طایفه
خدای خالق خود ید نه و خسارا بخراشید و نه زخم کنید میان چشمها
برای مرده و لفظ بانیم که در این آیه مذکور است بحسب متن لغت بمعنی ولد
در ترجمه شایعت صاحب کتاب شارانیم مذکور این لفظ را بمعنای جمع
کرده از انجمله طایفه و گروه و مردم و فضلا و تلمیذ و جماعت و غیر آن
که خصم این معانی را از صاحب کتاب شارانیم قبول نکند و خواهد که
حمل کند میگوییم که معلوم است که خداوند یکانه صمد را فرزند بطریق
نمی باشد و او را زوجه و جفتی نیست پس باید که حمل بر اقرب مجاز کنیم

که

که یعنی شما خاصان و برگزیدگان و دوستان و بمنزله پسران خدایید و جمیع این معانی
چه نفع بروز کار ایشان میکند و چه دلالت دارد که باید ایشان بشریعت خود راسخ
بوده پیغمبری دیگر را اطاعت نکنند و تا قیام قیامت بر یهودیت باقی باشند
و از اینکه بفرماید که شما خاصان خدایید لازم نمی آید که خدا دیگر خاصی نبوده باشد
سیم آیه ایست که در بارانش الیه شموت مذکور است و آن در مقامی است که خداوند
عالم حضرت موسی را بسوی فرعون میفرستد و با و امر میفرماید که بگو فرعون را که
امر ادنائی بنی بخوری یسرائل الی آخرها یعنی چنین گفت خدا که پسر اول زاد
منست اسرائیل و میگوییم بتو که بفرست پسر را که عبادت کند مرا و علمای یهود بهمین
آیه که فرموده است بنی بخوری فخر میکنند و میگویند که ما را فرزند خود خوانده و ما
در جواب همان سخنان را اعاده میکنیم و میگوییم که در این فرزند خواندن چه دلالت است
بر ابدی بودن احکام توریه و اینکه باید البته شریعت حضرت موسی منسوخ نشود
و چگونه عاقل خود را بامثال این ادله واهیه تسلی میدهد و در مقابل براهین
ثابته می ایستد و ابرام میورزد وَمَن لَم یَجعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ

فصل دویم

در ذکر آیات و اخباری که دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند بشرط
اینکه فرمان برداری کنند و از اوامر و نواهی الهی تجاوز نکنند و عمده آن آیات آیاتی است
که در بارانش ویشمع ینرو در سفر دویم مذکور است و خلاصه معنی آن آیات آنست

که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند به بیابان سینا در آمدند بحضرت م
وحی رسید که بگو به بنی اسرائیل که دیدید آنچه کردم بمصریان و برداشتم و بلند
شما را و اکنون اگر بشنوید سخنان مرا و برپا دارید شروط و احکام مرا با
من برگزیدگان و شما خواهید بود بمن بزرگان و قوم خاص و قریب با بو
درکت انبیا بیاراست و در بسیاری از مواضع توریة تصریح شده که بر
شریعت و احکام را تا اینکه من عزت دهم شما را و رفاهیت بخشم و برکت نهم
انها را فایده نیست و بسیاری از آن مواضع مثل همین آیات که از بار انو
نیز و نقل شد بعد از وقوع مقدمات که خداوند عالم از جماعتی که بند
انتقام کشیده و بجهة اینکه مبادا بنی اسرائیل را بخاطر برسد که چون ما
بسبب ما هلاک کرده و ما را بر ایشان تفضیل داده بی ماده و شان خدا
و هرگز با ما چنین نخواهد کرد و ما پیوسته مرفه الحال خواهیم زیست
و نافرمانی کنیم فلهذا در هر مقام مضمون آیه یا اَیُّها النّاس انا خلقناکم من
ذکرٍ و اُنثی وَجَعَلناکُم شُعُوبًا وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنّ اَکرَمَکُم عِنیکم
اِنّ اللهَ عَلیمٌ خَبیرٌ که حاصل ترجمه آن اینست که ای گروه مردمان ما
خلق کردیم شما را از مردی و زنی یعنی در اصل شما تفاوتی نیست از جهتی
مرد دیگری از این رو هکذا که بهر فلانت با ازاطا نفه بهمان حاصل نخواهد

داد طایفه و قبیله بجهة اینست که هر کس شناخته شود و فلان کس پسر فلان از فلان نسب بهمان
تمیز باشد و بدرستی که گرامی ترین شما در نزد خدا اتقی شما است و آنکسی که پرهیزکار
تر است نزد خدا عزیزتر است و خدا دانا و با خبر است که تنبیه ایشان فرموده و
ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته و تنبیه و تصریح فرموده است باینکه هرگاه
شما شروط مرا برپا دارید و مرا اطاعت کنید و پرهیزکاری را شعار خود ساخته
از مراتب بندگی و عبودیت تجاوز نکنید و نزد من گرامی خواهید بود و من شما را
عزیز میگردانم والا اینکه شما و دیگران در صورتی که مرا اطاعت نکنید یکسان خواهید
بود و از همه انتقام خواهم کشید و بهمین جهت است که ایشان را بلسان انبیا که بعد از
حضرت موسی مبعوث شدند مذمت بسیار فرموده و گناهان آنها را بر ایشان شمرده
و ما در این مقام بجهة اتمام حجت قدری از آن مذمتها و سرزنشها را نقل خواهیم
کرد و حاصل سخن ما با طایفه یهود اینست که چگونه عاقل خود را باین امر راضی
کند که امثال این کلمات را حجت خود قرار داده باین دست آویز خود را از سعادت
دارین محروم کرده اینده مغرور شود باینکه خدا ایشانرا برگزیده و ایشانرا قوم خاص
خوانده بلی کدام متقی است که خدا با او آشنا نیست و کدام ظالم را با خدا آشنایی است
اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ هادُوا وَالنَّصاری وَالصّابِئینَ مَن آمَنَ بِاللهِ وَالیَومِ
الآخِرِ وَعَمِلَ صالِحًا فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَلا هُم یَحزَنُونَ باب ششم در ذکر مذمتها

که خدا بزبان انبیا بنی اسرائیل را فرموده در باراش کی تا بوئه در سفر پنجم از
مذکور است که در روزی حضرت موسی بقوم خود فرمود که چون از رود خانه ا
باید قوم بنی اسرائیل دو طایفه شده شش سبط در یک سمت بر کوه گرزیم با
و شش سبط دیگر بر کوه عیبال و لاویان باواز بلند بگویند که لعنت باد
که بت بتراشد و بسازد و تمام قوم بگویند آمین و لعنت باد آنکه اکرا
نمارد پدر و مادر خود را و همه قوم بگویند آمین و همچنین در هر فقره
که قوم بگویند آمین و تتمه فقرات اینست که لعنت باد آنکه بر باید زمین هم
و لعنت باد آنکه بغلط اندازد کور را در راه و لعنت باد آنکه حق غریب و ید
ببرد یا بناحق بر ایشان حکم کند و لعنت باد بر آنکه زنا کند با زن پدر خود و
بر آنکه جمع شود با بهایم و لعنت باد بر آنکه زنا کند با خواهر خود و لعنت
زنا کند با مادر زن خود و لعنت باد بر آنکه بزند رفیق خود را در جای تنها
باد بر آنکه رشوه بگیرد و خون ناحق کند و لعنت باد بر آنکه بعمل نیاورد
و بعد از این فقرات میفرماید که اگر بشنوید قول خدای خالق خود را
که نگاه دارید و بعمل آورید فرمانهای او را که من امروز بشما میفرمایم
خالق شما را بلندی بر همه قومهای این زمین بیاید این همه برکتها
میشود و رسیدن این برکتها موقوفست بشنیدن امر خدای خا

یابی

یابید در شهر و برکت یابی در صحرا و برکت یابی در فرزندان خود و برکت یابی در ثمره زمین خود
و در حیوانات و گاوها و گلههای گوسفندان خود و برکت یابی در ظروف و اوانی خود
و برکت یابی در آمدن خود و بیرون رفتن خود و بگرداند خدا دشمنان ترا ذلیل
تو و زخم خورده در راه تو و بگریزاند از پیش تو خدا برکت دهد در انبارهای تو و در کسب
برکت میدهد ترا در زمینی که خدای تعالی تو میدهد بتو بر انگیزاند خدا ترا از برای خود
بخاص بودن چنانچه عهد کرده است اگر نگاه داری فرمانهای خدا را و بروی در راههای
او و ببینند همه قومهای این زمین که نام خدا خوانده شد بر تو و بترسند از تو باقی
گذارد تو را خدا به نیکوئی در فرزندان تو و در حیوانات تو و در زراعت تو بر آن زمین
که عهد کرده خدا به پدران تو که آنرا بتو دهد و بگشاید خدا بتو خزانه خود را آسمانها
بیارند بر زمین در وقتش و برکت مکاسب ترا و قرض دهی بقومهای دیگر و احتیاج
بقرض گرفتن از کسی نداشته باشی و زیردست نگردی و همه اینها در صورتیست که بشنوید
فرمانهای خدای خالق خود را که من میفرمایم شما را امروز بنگاه داشتن و بعمل آوردن
و برات و چه میل میکنید از راه رفتن به بتهای خدایان دیگر و اگر نشنوی قول خدای
خود را بنگاه داشتن و عمل آوردن فرمانهای او و از دستورها که من میفرمایم امروز
بیاید بر تو همه نفرینها و بدیهائی که مذکور میشود ملعون باشی در شهر و ملعون
باشی در صحرا خیر و برکت برطرف شود از هر چیز تو و نفع نبری از فرزند خود و خیر و برکت

بنابی در ثمره زمین خود و گاو و گوسفند خود ملعون باشی اگر داخل شوی
دوی و اگر در آیی از جانب خدا بر تو محنتها و آشوبها و زجرها در هر چاره و ا
که بعمل آوری و نتیجه دهد افعال بد تو نیست شدن و نابود شدن ترا و بف
خدا بتو مرو و با و مرگ را تا تمام کرده اند ترا از بالای آن زمینی که بان ذم
بمیراث گرفتن آن زمین یعنی بیت المقدس و بزنند خدا بتو بسیاری از الام
از آورام و تب و لرز و سوزش و سرسام و سموم و یرقان و بتو دسد،
از شمشیر و تاخت شدن و بگردد آسمان بر بالای سر تو مس و زمین د
تو آهن و بعوض باران خاک از آسمان بباره و بوده باشی زخم خورده
دشمنان و گریزان از دشمن باشی و باشی در جمیع شهرهای از میر
باشد جثه و بدن تو خوراک حیوانات و مرغان و گرفتار کرده اند خ
بانواع بلاها از خوره و بیبی و جوب و گری که شفائی از برای آنها بنا
کرده اند ترا بدیوانگی و کوری و حیرانی دل که راه بجائی نبری و بمراد و
فیروز نگردی و باشی در همه روزگاران ستم رسیده و سرگردان و بباشد
دهنده از برای تو و زن خطبه کرده ترا دیگران بگیرند و خانه را بنا کرده
دیگران ساکن شوند و میوه خورند دیگران از درختی که تو نشانده با
و گوسفند ترا در نظر تو ذبح نمایند و ترا از گوشت آن نصیب نه

و فرج

و فرج دهنده از برای تو نباشد و پسران و دختران تو در دست دیگران اسیر باشند
و بر احوال ایشان مطلع باشی و نتوانی چاره کنی و بخورند همه میوههای زمین ترا
و همه حاصل دست کرده ترا قومی که نشناسی آن قوم را و باشی ستم کشیده و شکسته شده
در همه روزگاران او باشی دیوانه در نظر خود و چون نظر کنی گرفتار کند خدا ترا
بمرض خوره از کف پای تو تا فرق سر تو که شفائی نباشد آن را و بطرف کند ترا و پادشاه
ترا و مسلط کند بر تو قومی را که نشناسی تو و پدران تو آن قوم را و خدمت کنی آنجا
خدایانی را که از سنگ و چوب تراشیده باشند و پریشان احوال بحیثیتی که بتو
مثل زنند و ترا سرزنش کنند در همه آن قومها که خدا ترا گرفتار ایشان کرده است
برکت برطرف شود از زمین تو بنحوی که تخم بسیار بکاری و حاصل کم جمع کنی و بخورد
آن را ملخ و درختان انگور نشانی و خدمت کنی و ترا میوه ندهد و آن را کرم بخورد و درختان زیتون
در حدود زمین تو بسیار باشد و تو نتوانی که از آن روغن بگیری و استعمال کنی
زیرا که کنده شود دانه زیتون و پسران و دختران بزائی و از برای تو نمانند بلکه
باسیری افتند و اشجار و اثمار و اراضی ترا دیگران میراث گیرند و دیگران بر تو مسلط
شوند و تو بسیار پست شوی و دیگران ترا قرض دهند و تو محتاج بگرفتن باشی
و دیگران صاحب اختیار و بزرگ باشند و تو پست و ذلیل باشی و برسد بتو
همه این نفرینها تاخت برند بر تو تا نیست کرده اند ترا و اینها بجهة آنست که نشنیدی

قول خدای خود را بنگاه داشتن فرمانهای او و دستورهای او که فرموده تا
اینکه عبادت نکنی خدای خالق خود را در شادی دل و در فراغت خدا
کرده مردمان خود را که بفرستد او را خداوند قحطی و تشنگی و برهنگی و
و بگذارد غل آهن را بر گردن تو تا برطرف کند ترا بفرستد خدا قومی را از راه
بشما بر کرکس که پرواز کند و نفهمی زبان آن قوم را و قومی سخت رو باشند
شرم نکنند و بر اطفال رحم نکنند تا فانی و نیست کرداند چهارپایان ترا و
تا اینکه باقی نگذارد دانه از زراعت و هیچ از روغن و برطرف کنند گاو تا
و عذاب کنند مردم را بر دروازها و مسلط شوند بر شهرها و حصارها
و عذاب کنند بر در هر دروازه که در شهرهای شمات مجموع در آن قحط
فرزندان خود را که جگر گوشگان شمایند و هر کس تمام اقوام و اقربای خو
در زحمت برسند و هر تازه بچگان بزحمت و مشقت و عذاب گرفت
و زنان و دختران بدست دشمنان اسیر شوند **مؤلف گوید** که ا
فصل نوشته شد از باراشی کی تابوا از سفر پنجم توریة است و در
و باراشی نیصاوین و دیگر مواضع توریة از این قبیل تهدیدات و
بشارات و در نقل آنها بجز ملال چیزی دیگر عاید و نگار مطالعه
کردید فلهذا بهمین قدر اکتفا نموده تتمه را حواله میکنیم بکتاب توریة و

انبیا

اما مراد از این فصل در این مقام تاکید و تبیین آنچه عا بوده که بنی اسرائیل را با خدا
خویشی و پیوند فرزندی نیست و آنچه ادعا می کنند که نحن ابناء الله و احباؤه دروغ
می گویند و کرامت و عزت ایشان در نزد خدا موقوف بر فرمان برداری و اطاعت
کردن ایشانست و معلوم است که طایفه که اطاعت و فرمان برداری کند البته عزت
و بزرگی خواهند یافت و تمام آنچه را خداوند در این آیات فرموده و ایشانرا بان
بعمل آمدن و آنچه نهی کرده بود ایشان مرتکب شده اند و باشد عذابها گرفتار شدند و در هیچ
یک از این آیات مواعظ که وعده خوشی و بزرگی و راحت و وعید هلاک شدن
و برطرف شدن وعده بهشت و وعید دوزخ در آنها نبود و نیست و در کل توریة
هم نیست چنانچه در نوبت اول بخت نصر بر ایشان مسلط شده و ایشانرا باسیری ببابل آورد
و در آن مناجات که از برای حضرت دانیال در زمین بابل اتفاق افتاد و ما قدری
از آن را در این کتاب نقل کردیم مذکور است که نشنیدیم آنچه را فرموده بود موسی
بنده تو و گرفتار شدیم بان وعیدها که حضرت فرموده بود و تا اینکه خدا بر ایشان
رحم کرد و ایشانرا خلاصی بخشید و ایشان متعظ نشده کرت دیگر فرمانهای او را
فراموش کردند و نگاه نداشتند و بعمل نیاوردند و غضب خدا بر ایشان شدید شد
و بقحط و تنگی و محاصره گرفتار شدند و اهل روم بر ایشان مسلط شده ایشانرا
برطرف کردند و یوسف بن کوریان در تاریخ خود نقل کرده که در آن محاصره فرزند خود را

کشتند وخوردند و ایضا نوشته که ابخه دران محاصره در شهر سوای ابخه بدند
کشته شدند وکرفتار شدند هزار هزار وصد هزار نفس بودند نعوذ بالله من غ
و پادشاهی از میان ایشان بیرون رفت وتا حال هنوز اثار آن از احوال ایشان
و در جمیع ولایات واقالیم کرفتار وخواری و اداء جزیه اند نه ایشانرا در
مسلمین اعتباری و نه در پیش طایفه نصرانی قدری ومقداری هست و نه
ملاذ وملجائی دارند و ما در اینمقام چند ایه از کتب سایر انبیا در مذمت
طایفه نقل نموده فصل را بان ختم می کنیم و بالله التوفیق در اول کتاب
شعیا پیغمبر ایاتی چند مذکورست که حاصل ترجمه ان اینست که ای اسما
ای زمینها کوش کنید چنین میفرماید خدا که پسران بزرک کردم و بلند کر
نا فرمانی کردند را میشناسد کاو صاحب خود را وخر آخور صاحب خو
اسرائیل که قوم من اند نشناختند و فهم نکردند وای بر قوم خطاکار و
کناه ثقیل بدکاران و فرزندان بدکاران واکذاشتند خدا او بغضب
خدای اسرائیل را یا خوبان بنی اسرائیل را و برکشتند بقهقری یعنی بع
بایست ترقی کنند و بسوی خدا میل کنند تنزل کرده میل بهوای نفس کردند
میثاق ایشانرا است فرموده وهمان وعیدها که در توریه باینان
فرموده بود که هرکاه احکام خدا را بر پا ندارند برایشان وارد اید برا
تا اینکه

تا اینکه سخن را بجائی رسانیده که میفرماید که ماهها وعیدهای شما را دشمن میدارم
و در هنکام برداشتن شما دستهای خود را بدرکاه من بپوشانم چشمهای خود را
از شما هرچند بسیار تضرع کنید من نمیشنوم زیرا دستهای شما الوده است بخون
و ایضا در نشان ششم همان کتاب ایاتی چند مذکورست که حاصل معنی ان اینست که در وقتی
دیدم ملائکه خدا را که پرواز میکردند و یکی از انها بنزد من آمد واتشی در دست داشت
وکفت که باین قوم بکو که شنیدن بشنوید وفهم نکنید بدل و دیدن ببینید و ندانید
یعنی از برای ایشان در ظاهر چشم وکوش خواهد بود وخدا بر انها مهر خواهد نهاد
که فهم و تعقل چیزی نکنند چنانچه الحال کتب انبیا میخوانند و تدبر در انها نمی کنند
و وعدهای خدا بجا ایستاده و بعد ازین ایه ایست که فربه کن دل این قوم را
وکوشهای اسنکین کن وچشمهای ایشانرا بپوشان مبادا که ببینند و بشنوند وفهم
کنند و باز کردند و علاج کنند و ایضا در نشان پنجاه ونهم ان کتاب مذکورست
که دست خدا کوتاه نیست از فرج دادن وکوش خدا سنکین نشده است از شنیدن بلکه
کناهان شما حایل شده است میان شما وخدا وخطاهای شما پوشانیده است
رحمت خدا را از شما زیرا که دستان شما بخون الوده است وانکشتان شما در معصیت
فرو رفته است لبهای شما دروغ کفتند و زبانهای شما بباطل و ناحق کفت
وکوی میکند نیست کسی که راست کوید در میان شما و نیست بعدالت حکم کننده

کنند گاینده هیچ و پوچ و سخن گویند گاینده بباطل و لایعنی باینده بوحیث
و بزایند یحیی و ایضاً در نشان شصت و پنجم ان کتاب مذکور افتاده یعقوب
از سبط یهودا بیرون آورم کسیرا که بمیراث گیرد کوه خاص مرا یعنی حضرت
عیسی بن مریم است و میفرماید که تابعان و پیروان او در دار الغربت باشند
و شما ای بنی اسرائیل بسبب اینکه بت پرستی کنید و ازبرای بت و سفرها
ترتیب دهید کشته شوید و بمطبخ خانه برده شوید و سر برید زیرا
که خواندم شما را و اجابت نکردید و کلام فرمودم و شما نشنیدید و بدی کردید
در نظر من و انچه من نخواستم شما کردید باین سبب چنین امر کرد رب العالمین
که بخورند بندگان من و شما گرسنه باشید و بندگان من بنوشند و شما تشنه
باشید و بندگان من شادی کنند و شما شرمنده باشید و من خوشحالی
کنند از خوشی دل و شما ناله کنید از درد دل و از شکستگی گریه کنید و نام
کرده شود اسم شما نفرین و در کتاب حضرت ارمیاء علیه السلام در نشان
بنی اسرائیل مذکور است چنانچه در نشان دویم مذمت بر بت پرستی
فرموده و در نشان چهارم میفرماید که بی فهم اند قوم مرا نشناختند
پسران نادانانند ایشان و صاحب فهم نیستند ایشان دانا اند در بدی
و خوبی ندانسته اند و در نشان پنجم میفرماید که بشنو بد بی فهم و بی عقل

چشم

که چشم هست برایشان و نمی بینند و گوش هست برایشان و نمیشنوند و از من نمیترسند و
در نشان هفتم خطاب به پیغمبر فرموده میفرماید که تضرع و التماس در باره این قوم مکن
که من از تو نخواهم شنید یا نمی بینی که چه میکنند ایشان در شهرها و در کوچهای بیت المقدس
که هیمه جمع میکنند اطفال ایشان و اتش میکنند پدران ایشان و خمیر میکنند زنان ایشان
و سرانجام و ترتیب میکنند هدیها و پیشکشها بجهت خدایان بیگانه و غرض ایشان
آزردن و در نشان هشتم میفرماید که چگونه میگویند که عاقلانیم ما و دستوری خدا
با ماست و بتحقیق که دروغ گفتند و شرمنده شوند عقلاء ایشان و بگریزند
و مخالفت کردند سخن مرا و کجاست عقل در ایشان باین سبب بدهم زنان ایشانرا
بدیگران و صحراهای ایشانرا بمیراث بران نهم که تمام ایشان از کوچک تا بزرگ طامع اند
و دروغ گویان و در نشان یازدهم میفرماید که برفتند بدنبال خدایان باطل
و خدمت کردند ایشانرا باطل کردند بنی اسرائیل عهد مرا که شرط کرده بودم با پدران ایشان
باین سبب امر کرد خدا که من بیاورم برایشان بدی که نتوانند بیرون آمد از و تضرع کنند
بدرگاه من و من نشنوم از ایشان بروید بان شهرها و ان کوچهایی که عطرها بجهت
بتها میسوختند و بتان تنها تضرع کنند و فرج ازبرای ایشان نخواهد بود زیرا
دیوها که بعدد شهرهای بنی اسرائیل و کوچهای بیت المقدس بودند بتان و ای ارمیا
التماس مکن تو ازبرای ایشان و این قوم را دعا مکن که من نیستم اجابت کننده بسبب بدی

ایشان و در اول نشان پانزدهم میفرماید که اگر بایستند به پیش من موسی و

اشموئیل بجهة التماس بنی اسرائیل که من قبول نخواهم کرد التماس او را که اینجا

از پیش من و اگر بگویند شو که بکجا رویم بگو با ایشان که چنین امر کرده که مرگ

خواهید بسوی مرگ و اگر شمشیر خواهید بسوی شمشیر و اگر قحطی بسوی قحطی

و اگر اسیری خواهید بسوی اسیری و در نشان شانزدهم ارمیا هم چنین امر شده

بمن که بنا بخانه ماتم ایشان از برای ماتم داری و نه موبه کوه بشان که دوام

سلامتی خود را از این قوم و فضل و رحمت خود را بمیرند بزرگان و بانان زمین

قبر نشوند و کسی از برای ایشان ماتم نگیرد و در اواخر نشان بیست میفرماید

که فراموش کردنی و رها کنم ایشانرا و انتقام کشیدم با ایشان ایشان

کنم ایشانرا فراموش

و بدهم ایشانرا سرزنش همیشه که و خجالت همیشگی که هرگز فراموش نشود و در اخر نشان

بیست و چهارم میفرماید که بدهم ایشانرا ترس و اضطراب بهمه مملکتهای

آن زمین سرزنش بنحوی که ضرب المثل باشند و بنفرین در جاها که ایشانرا

پراکنده خواهم کرد بفرستم بر ایشان شمشیر و قحطی و مرگ تا ایشانرا از آن

زمینی که دادم بایشان و بپدران ایشان **مؤلف گوید** که آنان کتاب ارمیا

نقل شد قلیلی بود از کثیر و تمام کتاب آنحضرت مشحون بذکر بدی بنی اسرائیل

و ما از هر باب یکی نقل کردیم تا نشانه باشد و معلوم است که این وعدهای همه

نقل

نقل خرابی اول بیت المقدس نیست زیرا که خدا بعد از آن شنیدن دعاهای ایشان و تضرع

که کردند ایشان و قبول کرد عذرهای ایشانرا و آنچه در این آیات میفرماید وعیدات است با اینکه

هرگز نخواهم شنید بی غرض از این آیات خرابی دویم و پریشانی است که تا بنا اتفاق افتاد

و حال دو هزار سال است که با آن گرفتارند و در نشان هیجدهم ارمیا آیاتی مذکور است که ذکر آن

در اینمقام مناسب است و خلاصه آن اینست که وحی رسید بحضرت ارمیا که برو بکارخانه

کوزه گری که در آنجا خبر بتو معلوم خواهد شد آنحضرت میفرماید که من رفتم بکارخانه کوزه

گری و دیدم استاد کوزه گر را که پاره گل در دست داشت و از آن گل چیزی میساخت

هر گاه او را از آن خوش نمی آمد آن را بر هم زده از آن گل دیگر چیزها میساخت بشکل دیگر میساخت

بنی ادم و بگو بطایفه

در اینحال بمن وحی رسید که همین بخواست عادت و رفتار من با بنی اسرائیل که آیا

بر ایشان تسلطی که این کوزه گر را بر گلهاست نیست بلکه هرگاه وعده بدی بهم قومی را و ایشان

در نظر من نیکی کنند و از گناهان خود پشیمان شوند من آن بدی را از ایشان صرف

نموده باصلاح احوال ایشان میکوشم و ایشانرا بجا میدارم و اگر وعده نیکی بقومی

دهم و ایشان بد کنند در نظر من آن نیکی را از ایشان منصرف ساخته ایشانرا بعذابها

گرفتار میکنم و از ایشان انتقام میکشم و فایده نزول آن وحی بحضرت ارمیا آن بود

که بنی اسرائیل بوعده که خدا با ایشان داده بود فریفته شده ترک فرمان نکنند

و چنین ندانند که خدا از ایشان انتقام نخواهد کشید بسبب اینکه ایشان از آل یعقوب

ونبیره اسحق و ابرهیم اند و یقین بدانند که خدا عادل است و جزای زا خواهد
رسانید ان خیراً فخیر وان شراً فشر و فی الحقیقه این وعده شکاف
که هر کس را بفکر کار خود می اندازد و قطع رشته امید وار هر ذی جنه اللهم
ارزقنا توفیق الطاعة والبعد عن المعصیة بر کشتیم بر تتمه نقل در کتب
انبیا در مذمت بنی اسرائیل وارد شده است در فصل سیم کتاب پیغمبر
مذکور است که کی لا یعسر ادونای دابا ذکی ایم کالاسد والی منبیا
یم یعنی نمیکند خدا امری را مکر اینکه اشکار میکند سر انرا از برای نوکر پیغمبرانش
و در فصل پنجم میفرماید که من قرار دادم برای شما موهبه والی بنی طایفه خفتند
بنی اسرائیل که دیگر برنخیزند و اواره شوند از این زمین و دیگر بنا نشوند
از برای ایشان و در کتاب ملاخی پیغمبر در مذمت بنیا وارد است ملاخی همان
پیغمبریست که پیش از این روایه از کتاب او را در مقام سخن ابدی بودن نقل کرده ایم
و طریق استدلال هارونیم را از ان ذکر نموده جواب داده ایم علمای یهود
که در این زمان موجوده اند استماع شده است که نزد ایشان تمام ملاخی از پیغمبران
عظیم الشان بوده و یهود کمال اعتماد بر کتاب او دارند و در فصل ثانی بحضرت
مذکور است که شما کمراه شدید و از راه راست بیرون افتادید بدبیار
انرا در شریعت و تباه کردید شرط لوی را و من قرار دادم از برای وملت

را نسبت بجمیع طوایف زیرا که شما نکاه نمیدارید طریقه مرا و چشم می پوشید در اجزاء
احکام شریعت من و بعضی را بر بعضی ترجیح میدهید ایا همه فرزند یک پدر نیستید
و خدای واحد همه را خلق نکرده است پس چه سبب خیانت کرد مرد با برادر خود و خیانت
کرد یهود و تباهی و معصیت کرده شد در میان بنی اسرائیل و در بیت المقدس نجس کرد
یهودا خاصی خدارا زیرا که صاحب شد دختر بیگانه را بعد از این میفرماید که یکرت ادونای
لا ایش اشر یعسنه عر وعنه میاهالی یعقب و مکیش منحاه لادونای صباوت
یعنی نیست کند خدا مردی را که بهم رسانند فرزند و فرزندزاده از آل یعقوب و نزدیک
اورنده هدیه از برای خدای رب العالمین و این ایه مبنی است بر انچه در فصل اول
میفرماید و خلاصه ان اینست که فرزند عزت میدارد پدر را و عبد مولای خود را
پس اگر پدر هم من کجاست عزت من و اگر مولا هم کجاست ترس من فرمود خدای رب
العالمین که ای بزرکان که خواری کنند کاینده اسم مرا و میکویید که در چه چیز خوار شمرده ایم
کردیم اسم تورا در این خوار کردید که نزدیک می اورید بقربانگاه من قربانی درد
و میکویید که چه عیب داده قربانی ما و ای حیح شما بجهة اینست که حقیر می پندارید سفره
و قربانگاه خدارا نزدیک میاورید حیوان کوررا برای قربانی ایا نیست بد و
نزدیک میاورید شل و خسته ایا نیست بد و اگر این شل و کور و خسته پیشکش برید
از برای پادشاه خود ایا از شما راضی میشود و باین پیش کش منظور میدارد مراعات

جانب شما را و در صورتی که چنین هدیه در دست تو می باشد و سخن
تو را روا میکند حاجت تو را هم چنین مرا بشما رغبت نیست و امغرب
بزرگان اسم من در تو دهد قومها و در هر مقامی تعظیم میکند هدیه
نیکو می اورند و شما خوار کنند کابند اسم مرا **باب هفتم** در بیان
احوالی چند که ایرادات شاب بن دساد است و در ان چند فصل **اول**
در ذکر ایاتی چند از زبور حضرت داود ع بدانکه در مزمور نوزدهم نوشته است
که تورت ادنای تمیماه مشیبت نافش و علما یهود این ایه را حجت بودن
توریة حضرت موسی قرار داده و تمام بودن را معنی میکنند که هرگز نسخ
نشود طریق استدلال ایشان اینست که لفظ توریه را بتوریه موسی میکنند
و حال اینکه در میان لغت عبری چنین متعارف است که لفظ علم بکلمها
میکنند و در هر جا که میخواهند از توریه موسی خبر دهند بلفظ بر سید هند (?)
و هم چنین در سایر الفاظ و اینمعنی بر متدرب مخفی نیست و بیست
امر یهود که در بسیاری از مواضع هتوراه را بمطلق دستور میکنند
و در اینمقام توریه را بتوریه موسی و بر هر تقدیر لفظ تمیماه تمام
اوست بتمام است او تفسیر میکنند و باین نحو خلاصه میکنند خدا یعنی
توریه موسی تمام است تسکین دهنده جانها است و در هیچ موضوعی

شو ونه ادنای تعبیر شده است و معنایه موافق عبارت بر وجه صحیح اینست که
دستوری خدا تمام است اسایش جانها است و اینمعنی مطلقا دلالت بر مدعای یهود ندارد
و بر تقدیری که انچه یهود ادعای کنند ثابت شود چه دلالت دارد براینکه باید نسخ
نشود و علاوه براین میکوئیم که هرگاه سخن ایشان تمام باشد منافی ایات بسیار
از زبور خواهد بود زیرا که بر بنی اسرائیل لازم بوده که مادام که مکلف بشریعت توریه
باشند داخل سلسله دیگر نشوند و سلسله دیگر را بخود راه ندهند و مع ذلک خدا
خدا پرست را منحصر در بنی اسرائیل میدانند و بنابراین مقدمات لازم می اید
که هرگز تمام روی زمین خدا پرست نباشند بلکه هیچ سلسله غیر بنی اسرائیل خدا را نشناسد
زیرا که توریه همیشه کیست و مادام که حکم او باقیست دیگری خدا پرست نخواهد شد
و در زبور ایات بسیار است که صریح است در اینکه خلق روی زمین خدا پرست خواهند
شد چنانچه در مزمور بیست و دوم میفرماید که یزکرو ویاشوبو ال ادنای
کل اپسی ارص الی اخرها یعنی یاد کنند و باز کردند بسوی خدا همه اطراف زمین
و سجده کنند بر پیش او همه قبیلها و گروهها زیرا که خدا راست پادشاهی و تسلط
بر گروهها تمام شوند و سجده کنند همه سرکشان روی زمین و بر پیش او بر کوع روند
همه فرو روندکان بخاک و جان ظالمان زنده نخواهد ماند و در مزمور چهل و هفتم
میفرماید که بزرگان قومها جمعیت نمودند و ایمان اوردند بخدای ابرهیم و در مزمور

شصت و ششم میفرماید که همه خلق زمین سجده میکنند تو را و سرایند
برای تو سرود میگویند نام تو همیشه و در مزمور شصت و هفتم در تمام
مزمور نقل قومهای روی زمین را میکند و شکر گفتن و تسبیح کردن ایشان
میفرماید در آخر میگوید که بترسند از خدا همه اطراف زمین و در نود و ششم
میفرماید که تسبیح گویید خدا را تسبیح تازه تسبیح گویید خدا را اهل روی
زمین و در مزمور هشتاد و ششم میفرماید که همه قومها را که افریدی سجده
کنند پیش تو خدا و با عزت دارند نام تو را و امثال این ایات در انجا است
و ما بهمین قدر اکتفا کردیم زیرا که طالب کننده حق را کفایت است فذلکة تتمیم
بعضی از ابو الفضولهای یهود که در این زمان وجود دارند و تالیف در اثبات
حقیقت و نسخ شدن دین یهود بر امده در ان کتاب قدری سخنها عادات
که از انبیاء سلف صادر شده نقل کرده بعد از ان گفته که پیغمبر و بلکه امثال
این مردم که صاحب این معجزات اند باشند و انکسی را که اهل اسلام او را اعتقاد
دارند صاحب هیچ معجزه نیست و از او مثل این خوارق عادات بلکه نیز صادر
نشده و از این عبارت معلوم میشود که این ابو الفضول معجزات اخر الزمان را
که اظهر من الشمس است در مقام لجاج و تعصب انکار کرده و بمیدان او معاصر
بمثل بوده منکر معجزات انبیاء سلف شود و بگوید چگونه بر تو معلوم آن پیغمبران

صاحب معجزه بوده چه خواهد گفت و اگر گوید در کتبی که در میان یهود متداول مذکورات
میگوییم که مثل این در کتب اهل اسلام نیز در شان پیغمبر اخر الزمان ۳ موجود است بلکه
بنا بر پیشتر از انچه در کتب سلف در شان جمیع انبیا نقل شده است پس بنا بر این سخن
هیچ امتی در شان پیغمبر خود مسموع نیست و باید که معجزه که بالفعل جاری باشد دلیل بر خصم
شود و چنین معجزه از انبیاء سلف باقی نیست و اگر مدعی است بجدل زده بگوید که اسلام
منکر معجزات انبیاء سلف نیستند و یهود منکرند معجزات پیغمبر اخر الزمان را پس معجزات
انبیا احتیاج باثبات ندارند زیرا که مجموع علیها است و چون معجزات پیغمبر اخر الزمان
مختلف فیها است باثبات محتاج است در جواب میگوییم که این شبهه است که بسی خلقها را
از اهل ملل گمراه کرده است و باین دستاویز خود را سرگردان دارند زیرا که اهل اسلام
که تصدیق میکنند پیغمبران سابق را نه اینست که اشخاص موجوده که بالفعل که خالی در میان
مردم موجود باشند تصدیق کنند و اشاره کنند که این شخص پیغمبر است بلکه ایشان
میگویند که خدا پیغمبران بسیار فرستاده بر بنی اسرائیل و جمیع پیغمبران ایشان و ان پیغمبران
فرستاده خدا بودند و از جانب خدا سخن میگفتند و تمام ایشان خبر از بعثت پیغمبر اخر
الزمان داده اند بلکه مبعوث شدن ایشان از جهت فراهم امدن اسباب نبوت انحضرت محمد
میکند خلاصه بصاحب معجزه ان موسی ثابت که خبر بوجود پیغمبر اخر الزمان داده و
عیسی را به پیغمبری یاد کرده و اگر یهود نیز به پیغمبری همان موسی قائلند پس ایشان نیز

لازم است که اقرار به پیغمبری پیغمبر آخر الزمان کنند و اگر میگویند که مو پیغمبری
آن پیغمبر نهاده پس اسلام نیز آن کسی را که خبر با پیغمبر نداده باشد یا آن بزرگوار
تصدیق نکرده باشد صاحب معجزه نمیدانند و او را پیغمبر نمیگویند و بعضی را
نمیشناسند پس از این تصدیق فایده عاید دو ذاکران یهودی که یکی موسی
مثلا مجموع علما است و کسی منکران نیست و تمام معجزات پیغمبر آخر الزمان تکنیم
فند و با اعتقاد او هر دو در مقام ابهام ماند و اثبات هر دو منوط است خود
آن پیغمبر شد و چون هر امتی در شان پیغمبر خود صاحب غرض اند سخن ما
نیست و بر هر که مدعی مطلبی شود اثبات لازم است پس آن هودیراست
که اثبات نبوت انبیاء خود نمایند و معجزات ایشان را ثابت کرده اثبات
مدعای خود از طایفه اسلام عاجز است زیرا که بعضی از معجزات آخر
الزمان در دنیا هست و کسی او را انکار نمیتواند نمود مثل قرآن که در
دویست سال زمان کسی را معارضه آن میسر نگردیده با اینکه در موزه
آن مذکور است که اگر کسی میتواند مثل اقل از سوره از او بیاورد و اعجاز
یکی از ده هکذا کمال قرآن که کتابیست با این عظم شان و سلاست بیان
ایشان بمثل آن میسر نیست و دیگر اخبار بغیب که کسی را میسر نخواهد شد که مورد
و این معجزه عظیم است زیرا که آنحضرت به تنهایی بوخواسته جمیع طوایف

و عصیان نسبت داد و کسی را از برای خود نگذاشت که یاور و معین او باشد و بغیر از خدا
چشم توقع و اعانت از کسی نداشت چنانچه اول بدعوت قریش که اقوام او بودند بر حسب
مضمون وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ را بگوش ایشان رسانیند و با نخالت چنین کتابی
آورده با بانگ بلند فریاد کرده که مثل این را بیاورید و هر گز نخواهید آورد و حال هزار و
دویست سال گذشته که کسی مدعی ایشان بمثل آن نشده همگی طوعا او کرها فرمان او را
گردن گذاشتند و بسیاری کشته و ذلیل و خوار شدند و دیگر از معجزات آنحضرت
خبر دادن با نیست که پیغمبری بعد از من مبعوث نخواهد شد و این سخن را از غایت عظمت
الا نهاده و تا حال نیز دویست سال مدت منتهی نیز بهم نرسیده و این نیز معجزه
و هر گاه سخن او دروغ شود بقول مدعی حال هزار و دویست سال است که هر روزه
اسلام در تزاید است باید بر طرف شود و مشهور عالم است که سخن دروغ دوام
نداره و این قلم و اسطی نژاده در وادی تحریر این فصل می شتافت چنین مسموع شد
که یکی از فضلای یکه فضولهای یهود ادعا نموده که این سخن را از ما که بنی اسرائیل
شنوده بود و در کتب انبیا دیده بود که پیغمبری مبعوث نخواهد شد و هر چند سراپای
این سخن را ملاحظه نمود بغیر از بی ربطی قایل آن چیزی دیگر بنظر نیامد زیرا
که در کتب انبیا مطلقا مذکور نیست که دیگر پیغمبری مبعوث نخواهد شد بلکه در تمام
آنها تصریح شده که پیغمبری موعود هست و ما قبلی از آن را در این رساله نقل کرده ایم

واکر کوید که این سخن زبانی در میان یهود مذکور است میکوئیم که بر سخن ان
چه اعتماد است که کسی انرا کرفته بر ان اصرار نماید خصوصًا در صورتی که یهود
کذب ایشان باشد وایضًا علما و تاریخ از هر سلسله وطایفه اتفاق کرده‌اند
امی بود وکتابی نخوانده بود وبا کسی از اهل کتاب صحبت نداشته بود بدان
در مکه معظمه که مولود ومنشاء انجناب بود کسی از اهل کتاب نبوده که انحضرت
که از همه معجزات انحضرت دلیلی زاشت اینست که در سوره جمعه میفرمود مثل
الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا وظهور معجزه
بعد از اینست که کسی تمام این رساله را بنظر دقت ملاحظه نماید و تمام
یهود اطلاع بهم رسانیده این معجزه مذکوره را دانند وما قطع نظر از جمیع
دلایل نموده میکوئیم که ظهور معجزات انبیا را زکی دلیل عظم نبوت
بلکه دلیل است بر اصرار امت او در کمراهی و در صورتی که امت در اطاعت
نمایند ایشان محتاج بتکرار موعظه و معجزه نیستند ایا هرکز دیده
که خوبان از انبیا طلب معجزه کنند بلکه در اتوقف که موسی عم رای و
بقاران نقل کرده که خدا را به پیغمبری اختیار کرده وامر نموده که تو مرا یاری
کنی وباتفاق من بیائی که بنزد فرعون رفته اورا دعوت نمائیم همعا
واطاعةً کفتند بلا توقف باین امر خطیر تن در داده مطلقًا طلب انحضرت

ننموده و فرعون ملعون در شنیدن فرمان انحضرت ابا و امتناع نموده باعث
معجزه دیکر طلب مینمود پس بو الفضول مذکور در مقام اثبات معجزات بیانات از
انبیاء خود از اصل کار غافل شده ونفهمیده که این معنی مستلزم بی ادبی و ...
وطایفه اوست وفی الحقیقه اثبات معجزه که ما از سوره جمعه نقل نمودیم نموده
و شاهد حاضری از برای قول ما جسته و سخن ما بکرسی نشانده و ابحاز معجزات
که از پیغمبر اخر الزمان و دیکر پیغمبران صادر شد در مقامی بود که کسی در مقابل
مینمود ولیشان را ملجا ساخت و همین اخبار بغیب دادن را که ما در معجزات جناب
ختمی ماب اثبات نمودیم بجهة اصرار طایفه یهود بود و بیان این اجمال اینست که چون حضرت
کلیم الله بنی اسرائیل را در راه تا بی اقیم که در باب انش شو قطیم از تو دانند مذکور است ...
انرا نقل نموده ترجمه کردیم خبر داده بود که از علامات ان موعود اینست که از غیب خبر
دهد و جناب ختمی ماب بنزد انکار یهود را تا انقراض عالم میدانست و بر اصرار و ابرام
ایشان علم داشت بطریقی از غیب خبر داد که هر روزه ظهور ان بیشتر کردیده کسی را
انکار ان میسر نکردد و حجت بر طایفه یهود نیز تمام باشد و نتوانند کفت که بر ما معلوم نیست
که ایا انحضرت اخبار از غیب فرموده یا نه واکر کسی اساس شریعت انحضرت را بنظر دقت ملاحظه
کند میفهمد که تمام ان مبنی است بطوری که در ضمن ان مصالح امم که بعد از انحضرت
بوجود خواستند امد نیز منظور داشته شده وان نیز فی الحقیقه اخبار از غیب است

زیرا که میدانستند که بچه وضع خواهد شد و ازان قرار عمل نموده مثل اینکه حضرت
موسی که حج کردن را بر بنی اسرائیل واجب کردانید اورا مقید بشرط نکفت
که بر شما حج واجبست بشرط استطاعت زیرا که همه بنی اسرائیل را امر کرد که در زمین
کنعان ساکن شوند و ازان مکان بیرون نروند و هر سال حج کنند وقتی
که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله حج را بر امت خود واجب ساخت جمعیت مملکت
ایشان از بنی اسرائیل و زمین بیت المقدس کمتر بود و مع ذلک ورا مقید
باستطاعت فرموده ملاحظه جناب ان امتها که بعد از انحضرت بهود در اطراف
عالم متفرق شدند نیز فرموده والا از مدینه تا مکه کمتر از شهر اسرائیل
فاصله بود و ممکن بود که بطریقی که بنی اسرائیل هر سال دفعه حج میرفتند یکدفعه
بروند و احتیاج بقید استطاعت مطلقا نبود و طایفه یهود هم اند
که علماء متقدمین ایشان ذکر کرده اند که با وجود اینکه ایشان ظالم بودند
و انهمه معجزات را از انحضرت در مصر ملاحظه نمودند و انحضرت ایشانرا از چنگال
فرعونیان خلاص نمود و در هنگام کریختن چنان دریا را شکافتا
از برای ایشان که تا ایشان ایمان بانحضرت نیاورده بودند و در اصرار
مینمودند تا وقتی که در پای کوه سینا بجهت نزول توریه و الواح سخن
خدا را بگوش خود شنیدند و دیگر چاره بجز اذعان ندیدند پس را توریت

ایما

ایمان اوردند و اورا برسالت قبول کردند سبحان ربی العظیم و بحمده **فصل سیم**
بباید دانست که علماء یهود تتبع کتاب توریه نموده انچه از اوامر و نواهی که در انکتاب که
در انکتاب مستطاب مسطور است شماره کرده اند و کفته اند که تمام ان اوامر و نواهی
ششصد و سیزده است و تمام انها را فرموده خدا میدانند و مطلقا در میان انها ایشان
خبری از وجوب یا استحباب و حرام و مکروه و مباح نیست بلکه جمیع اوامر واجب و تمام
نواهی حرامست و در ان میان فعل و ترك هیچیك را اولویت نیست و تفاصیل انرا در اول
نسخ توریه که بقالب برده اند مسطور است و بعضی از علماء ایشان اساسی ترتیب داده
و بنائی کذارده که در مذهب یهودیت فروعی و اصولی بنا شد و اصول را سیزده چیز
قرار داده و کویا غرض از اصول اموریست که اعتقاد داشتن بانها را بر هر یك از افراد
بنی اسرائیل واجب دانسته و ان سیزده چیز اینست **اول** خدا موجود است **دویم** خدا
واحد است **سیم** جسم و جسمانی نیست **چهارم** خدا قدیم است **پنجم** خالق کل
مخلوقات است **ششم** اینکه نبوت بقوم خاص خود داده است نه غیر **هفتم** اینکه
بر نخواست و بر نخیزد از بنی اسرائیل مثل موسی ع **هشتم** اینکه توریه واست درست
را بدست نبی خاص بقوم خالص خود عطا فرموده **نهم** اعتقاد بابدی بودن
توریه **دهم** خدا علیم است **یازدهم** جزا دهنده نیك و بد است **دوازدهم**
اعتقاد بامدن ماشیح **سیزدهم** اعتقاد بزنده شدن مردها و جمیع علما

که بعد از این شخص بوجود آمده اند متابعت او کرده سخن اصول و فروع ایشان
او را بهمین وضع قبول کرده اند مگر یکی از علما که اسم او یوسف بن البو مقام
مقابل آن موسی ایستاده و سخنان او را رد کرده و ادله که بر اثبات آن
اصول مثل ابدی بودن توریة و غیره اقامه نموده است بیند برهان چون تمام
که دلیلی بر این اصول مثل ابدی بودن توریة و فرستادن ما نه بلکه
علما بان تصریح کرده اند ما را اعتقاد داشتن بان واجب است و لذا
یوسف مذکور بر سه چیز قرار داده **اول** شناختن خدا **دوم** اعتقاد
بکتاب خدا **سیم** اعتقاد با نیک و بد جزا داده خواهد شد و غرض
ما از ایراد این کلمات حصول اطلاع مطالعه کننده این رساله تمام
اوضاع این طایفه و در اینمقام میگوئیم که بعضی از این اصول مثل ابدیت
که مطلق در توریة و کتب سایر انبیا دلیلی بران یافت نمیشود بن البو
نیز متعرض آن نشده و یکی از آنها اعتقاد بزنده شدن مرده که در کتب
انبیا مطلق از آن اثری نیست بلکه تمام جزای بدیها در دنیا مثل قحط
و طاعون و شمشیر و دفع برکت و امثال اینها و ما قدری از آن قبیل از این
باب نقل کردیم و بر حقیر معلوم نیست که چه چیز علمای یهود را بر آن داشته است
که قایل بزنده شدن مرده و حشر و نشر شوند و بران اصرار نموده قول شمرند

و حال اینکه چیزی از مذهب ایشان بران موقوف نیست نه اینست که در کتب انبیا عبارتی
موجود باشد که بدون اینکه بحشر و نشر قایل شوند درست نیاید و نه اینست که هرگاه
ساکت از آن باشند راه بحثی برایشان مفتوح شود مگر اینکه از این اساس خواسته اند
که راه بحث عوام خود را بر خود مسدود سازند زیرا که اگر ایشان در مقام موعظه
عوام خود را نصیحت کنند و گویند یهودیت واجب است و تارک آن ملعون و مطرود است
و کسی که احکام توریة را بر پا ندارد گرفتار خواهد شد با نواع عذابها که خدا در توریة وعده
فرموده مثل قحط و قتل و غیرها عوام در جواب خواهند گفت که ما می بینیم که بسیاری از یهود
ترک یهودیت نموده مسلمان و نصاری شدند و برایشان بینا رخوبتر و بهتر از یهود
که بر یهودیت باقی اند پس علمای ایشان ملجا شدند که در جواب بگویند که محل انتقام
از آنانی که ترک یهودیت کرده اند عالم دیگر خواهد بود و آن عالم آخرت و این جماعت
بعد از مردن شده معاقب خواهند شد و اگر این سخن را نگویند برایشان لازم می آید که اذعان
کنند که مذهب یهودیت باطل است و خدا را بان طایفه نظری نیست و آنچه در خصوص ناسخ
قایل شده اند بنا بر آن است که چون عبارت کتب انبیا دلالت میکند بر وجود پیغمبر عظیم
الشانی و اینها توراة ایشان میسر نیست و بحقیقت آن رسیدن و اذعان کردن نیز موقوف
بر توفیق یافتن است که از برای ایشان میسر نیست فلهذا لفظ ناسخ پیدا کرده اند
و اعتقاد بآمدن ناسخ را از اصول قرار داده هر روز بگوش عوام خود میخوانند

که اگر احدی از ایشان از یکی از این ایات کوتاهی ورزد شود بحقیقت ان تامل
بر ما شیح نماید و دیگر از جمله سخنانی که در اینمقام میتوان گفت اینکه از اصل سیم
جهت بلکه انچه معلوم میشود از ظاهر عبارت کتب انبیا غیر از اینده براین
سخنان که مذکور شد این اساس اصول بسیار مغشوش و پریشان اید و تحقیق
بوجهی که بحثی بران وارد نیاید اشکال دارد زیرا که از موتس میپرسیم
که ایا این سیزده امر از جمله ششصد و سیزده است یا نه اگر گوید بلی است اولا
میگوئیم که چرا سیزده امر از بیان ان امر ایشان یافته و اصول نفی بحال خود
مانده و ثانیا میگوئیم که چنین نیست بلکه ما تتبع امور ششصد کرده اول و ثانی
این اصول را در انجا یافتیم و از باقی خبری نبود و اگر ان شق اختیار کنند
گوید که این امور داخل ششصد و سیزده امر نیست میگوئیم چنین نیست که اول و ثانی
چنانچه دانستی داخل است و ما بقی داخل نیست و اگر هم میگویند اصول دخلی
بششصد و سیزده چیز که علما از توریة جمع نموده اند ندارد بلکه امور است
که باید اعتقاد بانها داشت و تعلق باعضا و جوارح ندارد با جمع کرده اند
اموریست که افعال است و تعلق بفعل یا ترک دارد خواهیم گفت تا این اصول
داخل اعتقادات یا عمل و باختیار هر شق دخول ان در یکی زیرا که اگر از علت
جزو اصول شمرده شده و اگر از اعتقادات چرا داخل سیزده جزو است

و اگر گوید چه مانع دارد که امر واحد داخل در تحت دو علم باشد بدو اعتبار و در مقام
باین نحو باشد که اعتقاد بوجود واجب الوجود و توحید داخل در اصول و وجوب تحصیل
ان اعتقاد باینمعنی که بر هر مکلفی لازم است که این اعتقاد را تحصیل نماید داخل در فروع
و از ششصد و سیزده امر شمرده شود میگوئیم که ایا تحصیل اعتقاد بان یازده امر باقیه مکلف
واجبست یا واجب نیست وجه فرق میان وجوب تحصیل اعتقاد باین دو امر و ان یازده
امر چیست که واجبست هم واجبست و اگر واجب نیست هیچیک واجب نیست و فرق پیدا
کردن تحکم است مگر اینکه گوید که وجوب تحصیل این دو امر از توریة مستنبط است و از برای
وجوب باقی از توریة نیست میگوئیم که این سخن علاوه بر اینکه مخالف اعتقاد موتس مذکور است
و این موتس تمام این اصول را مستنبط میداند فی نفسه باطلست زیرا که با وجود اینهمه
تاکیدات که در توریة وارد شده که بر توریة چیزی میفزایید و کم مکنید لازم میاید که در اول
امر این همه امور بر توریة افزوده شود و مع ذلک حضرت موسی از انچه مقصود از تکلیفات
ساکت مانده اصول را از خلق پوشاننده باشد و این کمال بسیار فاسد و انچه بخاطر
فقیر میرسد و گویا در نفس الامر چنین باشد نیست که موتس مذکور بجهت رواج دین یهود
و اینکه مبادا رخنه در اساس ان بهم رسد چند چیز جسته و چنین پنداشته که هرگاه این امور داخل
شد دیگر دین یهود از حوادث مصون و محفوظ خواهد ماند اول اینکه نبوت بقوم
خاص خود که غرض از ان بنی اسرائیل داده است نه بغیر ایشان و مقصود از تاسیس این مقدمه

اینست که از غیر بنی اسرائیل پیغمبری نخواهد بود دویم اینکه پیغمبری مثل موسی
وحاصل اینمقدمه با انضمام مقدمهٔ اول اینست که هرگز شریعت موسی باطل نخواهد شد
زیرا که در صورتی که پیغمبری مختص بنی اسرائیل باشد و مثل موسی بنی اسرائیل
بنخیزد البته شریعت آنحضرت نسخ نخواهد شد و سه اصل دیگر از آن سیزده اتمام
بحث و جواب از ابحاث باحثین قرار داده اول انکه توریة را بیهود عطا
فرمود دویم آمدن ماشیح سیم زنده شدن مردها و یک مقدار که اعتقاد
بابدی بودن توریة باشد بجهة تاکید امر خود بنا کذارده و اینهمه اصول را تا سیزده
که در نظر مردم عظم داشته چنین داند که منکر یکی از اینها کافر و مستحق و منکر ضروری
دینست و بجز اینکه کسی از این مقوله سخن بگوید تمام یهود اعم از اصحاب انکار
او برخیزند و کوش بحرفان قائل نداده او را مستحق انواع عقوبات بی مقدمات
و از اصول شمرده و عدد آنرا بسیزده رسانیدن بجهة استطراد و دلالت
که کسی براه فکران موتسی پی نبرد و اساس تدلیس و اطلاع بنا بواسطهٔ
سخن حقی سخن باطل او نیز رواج یابد و مردم مخالف اصول ششگانه بنا این رساله را
در اینمقام بذکر حکایتی که از موضوع رساله خارج نیست ختم مینمائیم و ختم و ثبت
ثواب در ترتیب و تنظیم آن از خدا وند احد داریم لا غیر و موتسی راده کانرا را
که از اصول قرار داده ها میمونات جمیع بدعتهای بنی اسرائیل را و تصل

بنی اسرائیل اوست که مشهورات به موسی بن میمون الحی و آن حکایت اینست که فقیر بعد از تشریف
بشرف اسلام و ظهور و وضوح حقانیت شریعت خیر الانام پیوسته راغب و طالب بود
که بلکه کسی را دلالت نموده مگر که گمراهان بی بصیرت را که از امثال این ادلهٔ واضحه چشم پوشیده
بفکر کار خود اندازد و همیشه در مقام حیرت و تعجب بودم که چه چیز مانع بینائی علماء یهود شده
و ایشان را از مشاهده چنین امری که اظهر من الشمس است باز داشته یا اینست که کتب انبیاء
سلف مطالعه نمیکنند و یا اینکه معانی آنرا نمیفهمند و الا هر بفهمی که ترجمه تحت اللفظ
آن کتب را بفهمد بحقیقت کار میرسد و شبهه و شکی از برای او باقی نمیماند و باین سبب
مکرر گفت و شنود با این طایفه نموده مجالس متعدده در این خصوص منعقد ساخت
نهایت هرگز بفکر اینکه باید پرده از روی کار ایشان برداشت و ایشان را در انجمن ارباب فهم
و ذکا رسوا ساخت نبود و هر وقت و هر مکان که اتفاق ملاقات با یکی از علما و دانشمندان
ایشان می افتاد بمقتضای وقت کلمه چند از هر جا مذکور میشد تا اینکه در همین سال
شخصی از طایفه یهود از مشهد مقدس طوس وارد دار العباده یزد شده کتابی بخط
ابراز نمود که یکی از علماء آن طایفه که در مشهد مقدس ساکن است تالیف نموده و آنرا
مسمی بحیوة الروح ساخته و در آن کتاب سخن از اصول سیزده گانه پرداخته و روزی
فقیر بعنوان تفتیش نظر بصفحه از صفحات آن کتاب انداخته عجب گنجی بنظر آمد و معنی
بهمین
کنز المهملات که در السنه و افواه مشهور است مشاهده شد زیرا که مؤلف آن کتاب

قدری که در اصول بود تصنیف نماید و اصلی نشده کتاب مذکور را از نظم و اخذ از سخنان
حکما داعم از اشراق و مشا خصوصاً از رسالهٔ حدود شیخ ابوعلی سینا بسیار جمع نموده
با اینکه خود هر آنرا پی فرق نکرده عبارات و کلمات یهود را که مبراتی و کسیده
و مع ذلک گاهی در مقام نصیحت و گاهی در حین فخر به بعضی کلمات مهمل مربوط
از وطراو یده چون این مراتب مشاهده حقیر گردید و عمق حمق ایشان بنوعی که
نفهمیده بود فهمید لازم دید که عجالتاً در دار العباده مذکوره چنانم و از دحام
تمام برپا نموده علما و بزرگان و عوام و سائر الناس انطایفه را داده
قبایح اعمال و عدم ادراک و لجاج و بی انصافی ایشان را در حضور هر طایفه
بر ایشان شماره و بالکلیه از قبایح و فضایح ایشان پرده بر دارد و بیان کرده
نگارش گذارش انجالس را از علما و حضار التماس نماید و سواد آنرا لم
منتشر سازد تا تنبیهی باشد که دیگران اهل ذمه کسی دیگر از حد خود پا فراتر
و چون این عزم تصمیم یافت باتفاق صاحب اختیاران بلد دام اقتدارهم
مجلس منعقد شد و تمام علماء و فضلا و قضاة و حکام و اشراف و عوام
در ان جمع شدند و طایفه یهود حاضر شدند علماء و فضلاء ایشان را اسلام راه
داده ایشان را از هر هنگامه مطمئن خاطر ساختند و حالی و خاطر نشان ساختند که
که کسی را با ایشان در هنگامه چوب و خنجر کاری نیست و جدال از روی علم نمایند

و بعد از تأسیس این اساس سخن در بیان آمد و هر یک از مجالس مذکوره بقدر چهار پنج ساعت نجومی
طول کشید و خلاصه جواب حضار مجلس گذارش انجالس را در مقام شهادت نگاشته خامه
فصاحت فرموده اند در اینمقام نقل مینماید و صورت التماسنامه فقیر از فضلا و حضار این است
بعد از حمد و ثنای حکیم مرسلی بواسطه ارسال رسل و انزال کتب سرگشتگان بیدای حیرانی
را بر منزل حصول امانی هدایت نمود و پس از درود و نعت نبی مرسلی که بآیات ظاهره و معجزات
باهره متحیران صحرای هیچ مدانی را به سرمنزل وصول بسعادت جاودانی دعوت فرمود
غرض از تحریر و تسطیر این کلمات وافرة البرکات آنست که چون حضرت بخشاینده شفیق
فاینده توفیق دا دو رفیق طریق این در بحر معاصی غریق نمود و بمقالید عنایت بی نهایت
ابواب هدایت بر خاطر او گشود بر خود لازم و واجب گردانیده که شکر البعض نعمائه
بقدر مقدور سعی و کوشش نموده ابحره دربیان حقیقت و ثبوت ملت بیضای محمدی
صلی الله علیه و آله از کتب انبیاء سابق علیهم صلوات الله الملک الخالق مستفاد میگردد
و بمنصه ظهور رساینده اطمینان بخش خاطر موافقات و برهم زن هنگامه مخالفان کرده فلهذا
مدتی مدید اوقات شبانروزی خود را صرف تتبع کتب انبیا و سلف و تبکیت و الزام
علماء ناخلف نمود و نقاب اختفا از چهره عروس مدعا با حسن وجهی گشود تا آنکه
کار بجائی رسید که کمترین باین وصف معروف گردید و الزام این طایفه را ذکر نمی
هر صاحب حواسی دید و شنید و عداوت طایفه یهود نسبت باین امید و ارباب لطف

ثابت بود و بمرتبهٔ اعلی رسید و در این اوان که جمعی از خراسان بیزد آمدند
در میان ایشان یکی از یهودان کتابی ابراز نمود که یکی از آن طایفه علیه تصنیف نموده
و ادلهٔ فاسده و شواهد متفرقهٔ کاسده خود را در رشتهٔ تألیف کشیده اساس
آن مبنی بر انکار حضرت رسالت‌پناه بوده است صلاح چنین دانسته شد که
بر آن کتاب شرحی بلکه جرحی نوشته آید بر علمای یهود مراتب مذکوره علی
رئوس الاشهاد موجه داشته شهود عدول بر آن گرفته آید که راه انکار
او باز بسته و ردکرده بین الناس واستدعا از علما و فضلا و اشراف و سادات
و عظما و سایر مؤمنین و غیرهم از هر ملت که در مجالسی که فیما بین علماء
یهود اتفاق حاضر بودند مینماید که آنچه دیده و شنیده باشند در صفحه
مرقوم سازند و بمهر خود مزین فرمایند الباقی والسلام علیکم و حیث
که علمای عظام و فضلای کرام بر صحیفه نوشته‌اند بر سبیل اختصار کلام
اینست که نقل کرده میشود دعا الیجناب مقدس القاب سلالة الفضلاء ... و العماد
مستدعی متن در مجالس منعقده که بهم نزدیک و در اوایل شهر ذیقعدهٔ سنه
هزار و دویست و ده هجری بود آیات و اخبار بسیار از توریت موسی و انبیا
مثل حضرت شعیا و ارمیا و حبقوق و صحیفه نحمان که در میان یهود
هیلد مشهور و بزبان فارسی بوحی کودک موسوم است و غیرهم بیانات

علما در بیان نعت و اظهار شان جناب خاتم پیغمبران ص بر آن گواهان خواندند و ایشان
در جواب آن ادله از شاخی بشاخی پریده گاهی میگفتند که آن جماعت که از ما اعلم بودند
باین طریقت بودند و ما نیز متابعت ایشان میکنیم و نوبه دیگری گفتند که این ادله و آیات
بر راهنما صدق میکند و بعد از ابطال این سخنان بادله و براهین چاره بجز اذعان به نبوت
و سروری و اقرار و اعتراف به پیغمبری آنجناب ندیده با آن همه عناد و لجاج و اصرار
و انکاری که در جبلت آن طایفه موجود است متفق الکلمه گفتند که آنجناب پیغمبر حق و مبعوث
از حق بر خلق است نهایت مبعوث است بر جماعتی که کتاب و رسولی نداشته باشند
و بنی اسرائیل که صاحب کتاب و شریعت اند مکلف بمتابعت آنحضرت نیستند و چون از ایشان
بر این تخصیص مطالبهٔ دلیلی شد بغیر از دفع الوقت جوابی ظاهر نشد و علمای جناب مذکور
ادلهٔ بسیار از آیات و اخبار برخلاف ادعای ایشان اقامه نموده علمای بنی اسرائیل سعی
و کوشش بسیار در تحریف و تبدیل و تاویل آنها نمودند اما امر از آن ابین و دلالت
ادله بر مدعا از آن اظهر بود که بر احدی مخفی ماند و فی الحقیقه این گزارش باعث تجدید
ایمان جمعی کثیر از مؤمنان گردید و ایمان علم الیقین ایشان بعین الیقین رسید
وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و علمای یهود در ضمن صحیفهٔ مذکوره بخط عبری این فقرات را
نوشته اسامی خود را در ذیل آن ثبت نمودند کمترینان ملاهای بنی اسرائیل ساکن

بود فلان و فلان الی اخرها قائل هستیم موافق کفته توریت هیلد که ام
از اولاد حضرت اسمعیل پیغمبر خواست از جانب خدا کی بنی اسمعیل غراییل
عن قبول فلان و فلان الی اخر الاسماء آبود خلاصه این صحیفه و درانت
علما و فضلاء اسلام نهایت اختصار بعمل آمد و اینچه نقل شد بنحو مجمل
بود و بر صحیفه مذکوره دوازده سجل نوشته شده است و چون مهم بیک یک
قریب بود و در نقل باقی فائده ندید از ایراد اعتراض نمود الحمد لله اولا و اخرا
والصلوة علی نبیه محمد و آله و سائر الانبیاء والمرسلین و حیث اتم

بالخیر والسعادة فی السادس من شهر رمضان
المبارک سنة احدی عشر و مائتین بعد الالف
من الهجرة علی مهاجرها والسلام
والتحیة
تم

بهیچ خبیر بصیر پوشیده نیست و مخفی نخواهد بود که طایفه یهود لجاج
و تعصب بحدی مرتبه است بلکه میتوان کفت که طبیعت ایشان بر انکار است
و بنا بر بوده که از هر کنند تعصب و لجاج انواع ناخوشیها و تحمل
شده بر خود کوارا ساخته اند و حکایات و مقالات ایشان با حضرت مشهور است
و با اینکه آنحضرت حقوق غیر متناهی بر ایشان ثابت هر روزه بوصانه جو

میکردند و در قبول اوامر و نواهی تعلل و اهمال می‌نمودند چنانچه در مقامی که بجهاد
کردن مامور شدند اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بحضرت کلیم الله کفتند و بنا بود که بواسطه
جزئی مقدمه که هیچ وابستگی نداشت انواع فضیحت و ناخوشی بر سر یکدیکر آورده خونها
می ریختند و خانها خراب میکردند و در کلام مجید اخبار ببعضی از رفتار ایشان هست
که می توان عناد ایشان را از آن معلوم کرد و مع ذلک عداوت این طایفه با اهل ایمان اظهر
من الشمس است و خداوند عالم پیغمبر خود را از آن خبر داده میفرماید وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ
النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ یعنی هر آینه تحقیق که می یابی دشمن ترین مردم از برای
کسانی که ایمان آورده اند یهود را و در مواضع دیکر از قرآن قریب باین وصفات دیکر از ایشان
بیان است که در نقل آنها بر فایده نیست پس با چنین طایفه بکنار آمدن در نهایت اشکال
خواهد بود خصوصا در صورتی که کسی خواهد آنها را براه حق دعوت نماید و توقع داشته
باشد که ایشان مذهب و ملت چندین هزار ساله خود را ترک نموده دست از بردی ابا
و اجداد بردارند و انکس را مبعوث کنند و اکر این بود که خداوند عالم در کلام مجید
در چند جا بعضی از ایشان را ستوده و بخوبی یاد کرده مثل اینکه در اواخر سوره آل عمران میفرماید
که وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ
لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
یعنی بدرستی که بعضی از اهل کتاب کسانی اند که ایمان می‌آورند بخدا و آنچه فرستاده

شده است بسوی شما وانچه فرستاده شده است بسوی ایشان دا شعند
از برای خدا نمیفروشند ایتهای خدا را بیهای کم این طایفه را مقیاهای ایشان نزد
ایشان نزد پروردکار ایشان بدرستی که خدا زود حساب کننده ام ذلک اکر
نهی وتهدید برکتمان انچه در کتب سماویست نمیفرمود هر اینه حطع ونایلیف
این رسالهرا برخود قرار نمیدادد وحال اینکه امید وارست که برادران کسی
بهره یاب کردیده ثواب ان در یوم لا ینفع مال ولا بنون عاید حال کردد
وان برادران ایمانی النّاس واسند عا دارد که در این امرنا ره نموده
دام شدکان بواه رات دادم نهدهند وبطریق ابنا زمان با عناد
ولجاج ومتعصب ایشان نکردند زیرا که عادت ابناء زمان هرکسی از اهل
کتاب داخل در سلسله اسلام شود اورا بالهای درازنسیر نموده
با لقاب ناخوشی ملقب میسازند خدارا بغضب وخلق را بشعنه وکویا
هرکز نشنیده اند قول خداوند خودرا که در قران مجید در سوره حجرات مینماید
که یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا
نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب
بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون یعنی
ایکسانی که ایمان اورده اید باید که استهزا نکند قومی با قومی استهزا شدکان

بهتر باشند از استهزا کنندکان واستهزا نکند زنی با زنی شاید باشند این زنان
بهتر از انها وعیب مکنید یکدیکررا ومخوانید بلقبهای زشت ناخوش وبد بدنامیست
خروج از طاعت بعد از ایمان وکسی که توبه نکند پس ایشانند ظالمان وهم چنین ایاتی
که در شان مومنان از اهل کتاب وارد شده کویا با ایشان نوسیده یا انکه خودرا ماصدق
انها تصور کرده اند مثل ایه که در سوره مائده مذکورست ولو ان اهل الکتاب امنوا
واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات النعیم یعنی هرکاه اهل کتاب
ایمان بیاورند وپرهیزکاری کنند هر اینه محامیزیم کناهان ایشانرا وداخل میکنیم
ایشانرا در جنات نعیم ومثل ایاتی که در سوره قصص میفرماید بعد از انکه حکایت یهودرا
میکند که الذین اتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون واذا یتلی علیهم قالوا امنا
به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما
صبروا ویدرؤن بالحسنة السیئة ومما رزقناهم ینفقون واذا سمعوا اللغو
اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین یعنی ای انکسانی
که دادیم ایشانرا کتاب پیش از قران ایمان می اورند وهرکاه خوانده شود برایشان
کویند ایمان اوردیم بان بدرستی که ان حقست از جانب پروردکار ما است بدرستی
که بودیم ما پیش از این قبول دارندکان این کروه داده میشود مزد ایشان دوبالا
بسبب صبرکردن ایشان ودفع می کنند بحسنه سیئه را واز انچه روزی ایشان کرده ایم

اتفاق می‌کنند و چون بشنوند سخن بیهوده را دو میگردانند از او و بان برای
ما است عملهای ما و از برای شما است عملهای شما سلامتی بر شما باد تا دانان
وآنکه آیه که در چند موضع از قرآن مذکور است و حاصل معنی آن که بخدا
و روز قیامت ایمان آورد و عمل صالح کند خواه مسلمان و خواه یهود و خواه نصاری
و خواه صابی پس مزد ایشان نزد پروردگار ایشان مهیا است و خوفی بر ایشان
نیست و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و کسی را که وعده
آمرزش گناه با او داده و فرموده که مزد او در بالا است و خوف او نیست
ابرام نمودن چه معنی دارد و هر گاه یهودی مذکور در مقام مفاده کی
نماید و بگوید که خدا در چند موضع از قرآن بمقام خطاب بنی اسرائیل فرموده
وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی بدرستی و تحقیق که تفضیل دادم شما را بر همه
عالمیان و بلا خلاف بنی اسرائیل اند زیرا که کسی داخل در سدن نشد
و انبیا پیغمبر شما در مقامی که از او سؤال کرده شد از انجب مردم فرموده که
الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن ابرهیم
چه جواب در مقابل خواهد گفت و بر تقدیری که خصمین از اخبار بخبر
بوده بنا جدال را بافخر بر اهل روزگار بر آن منوط سازند و یهودی
مذکور اساس جهود بازی را کوک کرده بگوید که کیست مثل ما بنا سلیمان

ست

پیغمبر است که از هر پادشاهی بزرگتر و با عظمت تر بود و صاحب مال قارون است که هیچ
صاحب مالی عشر دولت او را بهم نرسانید و جمعیت و کثرت که از برای یعقوب و اولاد
او بهم رسید از برای احدی میسر نشد نظر باینکه وقتی که داخل مصر شدند هفتاد نفر بودند
و بعد از دویست و ده سال ششصد هزار مرد جنگی از بیست سال تا شصت سال اشماره
آمده بود و از سه سال تا بیست سال و از شصت سال بالا تر و زنان داخل شماره نبودند
و جوانی و تخصص رعنائی و وجاهت مانند یوسف بنا مده که در عالم مسجدی بزینت
و وسعت مسجد که بیت المقدس است بنا شد و هر کدام پیغمبر کتابی به بزرگی کتاب ما
نازل شد چه صرفه خواهد بود و بالجمله غرض از این در از نفسی اینست که برادران ایمانی
که در این داستان با خبر هستند اند سعی و کوشش نموده عوام الناس را منع نمایند
و نگذارند که اگر کسی از اهل کتاب عناد و لجاج را از خود دور کرده میل بطریقه حق نماید
او را دنبال بنده بر کار خود فرستند و جهت فقیر را باطل نموده اخوالامر از مجادله
با جهودان صرفه ببرند و آن یهودی چنین پندارد که فی الواقع غالبا مدعا سخنان او جواب
ندارد و دین او منسوخ نشده است خداوند عالم همه را از هوای نفس اماره محفوظ
داشته دخل و تصرف جاهلانه در هر چیز کوتاه کند و همه را براه راست بدارد
حال نظر بآیات قرآن و حدیث پیغمبر آخرالزمان چنین ظاهر میشود که هر گاه از
طایفه بنی اسرائیل کسی بدون غرض و مرض از ترس خدا و مؤاخذه روز جزا باسلام

مشرف شود انجبا از سایر خلق خدا خواهد بود چون هفتاد و دو داخل
در سلسلهٔ عالیهٔ اسلام شدند و هیچ یک شجرهٔ خود را نمیشناسند طایفه
و از چه سلسله بوده اند بدین صورت بهر شخصی احتمال بنی امیه بودن دارد اگر
بنی امیه باشد سوای جماعت عالیهٔ سادات صحیح النسب و نیز اگر این
احتمال نمود اما شرافت سادات صحیح النسب محتاج به بیان نیست چنین طایفه
بنی اسرائیل نظر با آیات جمیع کتب سماوی و تواریخهای عالم هر که غیر بنی
اسرائیل کسی داخل این طایفه بنی اسرائیل نشده نظر باین شجره ایشان است
پشت به پشت اول بحضرت یعقوب بعد بحضرت اسحق و بعد بخلیل میرسند
و اگرچه نجابت نبی باعث نجات از عذاب اخروی نمیشود همون حدیث
قدسی که خلقت الجنة لمن اطاعنی و لو کان عبداً حبشیاً والنار لمن
عصانی و لو کان سیداً قرشیاً و آیه وافی هذا به انّ اکرمکم عند الله
اتقیکم لکن این فقرات بجهت دفع
استهزاء عوام نوشته شد والسلام
علی من اتبع الهدی

بر ارباب اولو الالباب مخفی نماند که جماعت بنی اسرائیل را داعیهٔ شریعت
توریه و بعد بوده حضرت موسی عمل مینمائیم حال ما در نکته بایشان

بطلان

و در بطلان افعال ایشان دلیلی چند مجملاً میرسانیم تا کذب قول ایشان ظاهر گردد که این
جماعت در این ادعا صادق نیستند حالا اولاً میگوئیم لعنت خدا بر آن کسی که آنچه
موسی ع امر کرده باشد غیر آن بکند حال ای دروغ اول ایشان که میگویند ما بشریعت توریة
عمل میکنیم ممکن ایشان نیست بعمل کردن ایشان بسوای شهر بیت المقدس و آنهم در
در حالتی که اصل بیت المقدس آباد باشد و اولاد حضرت هارون در خدمت و آداب
آن خانه معین باشند و اولاد حضرت موسی هم از برای خدمات دیگر معین باشند و مکان قربانگاه
نیز آماده باشد و هر گاه خواهند قربانی بعمل بیاورند آتش از آسمان بیاید و آن قربانی را
بسوزاند که علامات مقبول بودن آن قربانیست با چند اسمهای دیگر وقتی که همه
موجود شود آنوقت میتوان بشریعت توریه عمل نمود و الا ممکن نیست که در ولایات
دیگر بتوانند بشریعت توریه عمل کرد شریعت توریه مختص آن خانه و شهر آن خانه است
اکنانی که در این سرزمینها میگویند ما پیروی شریعت حضرت موسی می کنیم و از اعتقادات
خود میدانند دروغ میگویند آن عبادت نیست بلکه معصیت است چون بدون
گفته خدا و رسول بدعتی چند بنا گذارده اند و بر آنها عمل میکنند تا بنا این جماعت
بر خود بسته اند و میگویند ما بگفته حضرت موسی عمل میکنیم کذب آن پیش از اول است
اگر این جماعت بگفته حضرت موسی عمل میکردند بخواهش نفس و بگفته علمای خود
عمل نمیکردند هیچ نزاعی در میانه نبود چون آنحضرت هیچ چیز را مخفی و معطل و مجمل
نگذاشته اند

پوچ است دل باین سخنها مدهید و ارادهٔ هم نداشتم که پرده این جهود دریده باشم
و تفضیح حال ایشان شده باشد نهایت خود باعث این شدند دو مولائیها
می نشستند و مذمت ما را میکردند می شنیدیم و میگذرانیدیم محض خدا از آدم
راضی باشد رضا جوئیها این جماعت بیجا چو و ایشان کم کم بی‌کتریها
بر آمده بنا گذاردند و کتابها بخط خود نوشتن و در میان کتابها مذمت پیغمبر
و شریعت اسلام کردن و شریعت اسلام بیان سبک بر دانایی کردن
و بعد ضرب بر این جا بنا زدن و زبان طعن گشودن که شما چرا مذهب بی نقص
و عیب خود را دست کشیده اید و رفته اید چنین مذهبی اختیار نموده این کتاب
ایشان چنین اتفاق افتاد که در هند بدست این کمترین رسیده حفظ نموده
بر عیوب آن اطلاع یافته بر ما لازم شد که دست از پرده پوشی داشته بمقام
تفضیح احوال و فساد اعتقاد ایشان بر آمده اعتقادات ایشان را ظاهر نمائیم
حال این مذهب بی نقص و عیب که ایشان دارند و ما ترک آن نموده اولاً این
جماعت خدا را جسم میدانند این سهل است که تناسخی نیز می باشند [illegible]
میگویند اینهم سهل است نظر باعتقاد ایشان عدالت را بر خدا شرط بودن علمای
ایشان چند قسم اصول دین از برای ایشان قرار داده اند در هیچ آلت نشده
اینهم سهل است معجزها بر خدا روا میدانند اینهم سهل است چنین میدانند بر امی کند

و بعد پشیمان میشود اینهم سهل است که خالق خدا را خدای ناتمام میدانند میگویند وقتی
که ما شیخ میاید بنی اسرائیل را از ذلت رها میاورد و باز بدولت و بزرگی خود میرساند
آن وقت خدای تمام میشود حال بر ما لازم که این اعتقادات ایشان را از کتابهای ایشان
موجه بداریم که نتوانند گفت فلانی بما افترا بسته است و در باب جسم دانستن خدا
که کتابی دارند که او را دانیل میگویند کتاب معتبر و صحیح ایشانست در آن کتاب دنی
اشماعیل نام شخصی که در میان ایشان بسیار معتبر است و صریح نوشته من خدا را دیدم
که در بالای کرسی بلند پایه نشسته و لشکرهای او از طرف راست و چپ او ایستاده بودند
و بعد همین شخص آمده و جمیع اعضای خدا را طولاً و عرضاً بمیل و فرسخ در آورده
که هر عضو او چند هزار هزار فرسخ طول اوست و هم چنین جمیع اعضای خدا را که بیان
نموده بعد گفته که من در پی عقیبا که او هم یکی مثل او شخصی بزرگی در میان این طایفه است
ضامن شدیم که هر که مقدار قد و قامت خدا را باین تفصیل هر روزه متذکر شود از اهل
بهشت خواهد بود و در دنیا هم با آبرو باشد و ایضاً کتاب دیگر دارند که آن را اهیمی یعقوب
میگویند آنهم در میان ایشان خیلی معتبر است در اول آن کتاب عین یعقوب نوشته
که شب سه پاس است در پاس اول خر فریاد میکند و در پاس دوم سگ و در پاس سیم
اطفال شیرخواره بگریه میایند در این هر سه پاس خداوند عالم می نشیند و مانند
شیر نعره میکشد و میگوید ای وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان

وانچه ضروری دین بود تمام را خبر داده از جمله انچه امر و نهی که از جانب خدا بحضرت
موسی باینجماعت رسیده برایشان واجب بود که بانها عمل نمایند از شماره در آورده اند
عدد انها ششصد و سیزده است که دویست و چهل و هشت عدد از وفت و
سیصد و شصت و پنج عدد انها نهی منکرات و از جمله ششصد و نهی
در شماره چهارصد و بیست و پنجم آنست که گفته پیغمبر حق را امتحان مکنید در چهار
صد و پنجاه و هفتم آنست که هر پیغمبری که شما را دعوت به بت ابدا او مشنوید
و در پانصد و شانزدهم آنست که سخن پیغمبر حق را بشنوید و بکنید
و پانصد و هفدهم آنست که کسی به دروغ ادعای پیغمبری نکند و هجدهم
آنست که اگر کسی شما را بغیر من بر معبود دیگر دعوت نماید بکشید و پانصد
و نوزدهم آنست از کشتن پیغمبر دروغ مترسید یعنی باز خود چهارصد و
پنجاه و پنجم آنست که زیاد مکنید از فرمانهای که من شما را ام چهارصد و
پنجاه و ششم آنست که کم مکنید از جمیع فرمانهای که من شما را فرمام حال همین
سخن که فرموده جمیع فرمانهای مرا باید بعمل بیاورید و چیزی از آن خلاف
آن بعمل میاورند از ششصد و سیزده امر و نهی خیلی جا آن بکنند دویست
تا را نوا اگر بتوانند بعمل بیاورند باقی وابسته بان خانه بیت ار قربانیها که
موقوف شده و عمل نمیشود و نخواهد شد حال این خطابها تمام از ایل خطاب

شده و در کتاب ایشان نوشته شده اگر کتاب خود را صحیح میدانند پس چرا متابعت نمیکنند و اگر
صحیح نمیدانند چرا متابعت ان میکنند اگر این پیغمبری که از جانب خدا به پیغمبری مبعوث
شده خلق را بان خدائی که دعوت نموده غیر از خدای بنی اسرائیل است حق با ایشانست نباید
متابعت کنند و اگر یکیست راه سخن متابعت نکردن ایشان چه چیز است جمیع انبیا خبر داده اند
که پیغمبر صاحب رسم و شریعتی بهم خواهد رسید و حضرت موسی هم که خود صاحب رسم و شریعت
است خود خبر داده که پیغمبری بهم خواهد رسید مثل من که صاحب شریعت خواهد بود شما متابعت
او بکنید و سخن او را بشنوید و نشانی هم قرار داده گفته از جانب ان خدائی که من به پیغمبری
مبعوث شده ام ان پیغمبر هم باید از جانب همان خدا مبعوث شود اگر از جانب خدای
دیگر باشد اطاعت او مکنید و او را بکشید تکلیف این جماعت همین است و بیش از این
یعنی حال اینجماعت دیگر راه سخنی ندارند مگر بعضی از علمای ایشان از برای حب دنیا است
و فریب دادن عوام بعضی حرفهای بسیار پوچ و بسیار نامربوط چند نسبت بجناب اقدس
الهی گفته اند که هیچ خدا شناسی نگفته مگر اطاعت نکردن ایشان بان سبب باشد حالیه خدا
ظاهر است که این حقیر از گفتن و نوشتن این قبیل سخنان مخالفت میکند تخمین شصت و
دو سه سال قبل از این که در ان وقت این حقیر در سن چهارده یا پانزده ساله بودم این
سخنان را از معلم خود تعلیم میگرفتم و در دل خود صاحبان این سخن را لعن میدادم و میدانستم
که این سخنان سخن پوچ است و والد مرحوم این حقیر نیز همیشه میفرمودند که این سخنان

خود را در میان انسان عالم با اسیری دادم اینک در باب دوم همین عالم که
اسم او ربی یوسی است او گفته روزی از راهی میگذشتم و رفتم داخل خرا
از خرابهای شهر بیت المقدس شدم و مشغول نماز شدم بر حضرت کشف شده
که من در این خرابه مشغول نماز شده ام انحضرت آمده بر در خرابه تا من نماز را
تمام نمودم بر من سلام کرد و من جواب سلام او را دادم بمن میگوید داخل
خرابه شده ام و مشغول نماز شده ام بعد از ان حضرت از من برای خرابه
چه اوازی شنیدی و من جواب گفتم چنین اوازی شنیدم که میگه خانه
خود را خراب کردم و محراب خود را سوزاندم و فرزندهای خود را دادم
از این سخنان هم عجز و پشیمانی خدا ظاهر میشود بعد میگوید که ماس قسم
یاد نموده گفت که بر تو قسم ای فرزند که سالی که دوازده ماه است سه دفعه
این اواز در اینجا مذکور میشود و نه همین و هر وقتی که جماعت بنی اسراییل میروند
و نماز میکنند و فلان عبارت را که ادا میکنند خدا سر خود را حرکت میکوید
خوشا ان پادشاهی که تعریف کنند او را در خانه او چنین وچه براد باسیری داد
فرزندهای خود را در میان امتهای عالم و وای برایشان ان پسرهایی که رفتند
از سر سفره پدر خود و ایضاً در فصل یا نودهم و شانودهم همین کتاب اسماعیل
نام که در کتاب دانیال گفته من خدا را دیدم و کروبیان عضوها بیان کرده

چون از اولاد هارون بوده و تولیت بیت المقدس با او بوده او گفته من روزی در خدمت
خود مشغول بودم و رفتم داخل اصل محراب خاص شدم دیدم خداوند عالم بر سر کرسی بلند با ابهت
نشسته من را دید گفت ای فرزند مرا دعا کن و من هم چنین و چنان گفتم و عبارات فقرات
دعای خود را ذکر نموده و دیگر دلیلی که ایشان خدا را نا تمام میدانند و بی نیاز نمیدانند
اینست که ایشان در خواص نمازهای خود دعای مخصوصی دارند که مکرر باید خوانده شود
و از برای هدیه اموات خود نیز میخوانند و اسم ان را قدیش میکویند و تمام عبارات او
مستقبل است که یعنی خدا بزرگ شود و خواص شود و شرافت کرفته شود و بلند مرتبه شود
و از این عبارات قریب به بیست کلمه دارد تمام چنین است و میگویند که در وقتی که بیت المقدس
خراب شد و بنی اسراییل باسیری افتادند شخینا از خدا سوا شده لا مکان و سرکردان است
تا وقتی که ماشیح بیاید و بنی اسراییل از اسیری نجات یابند بدولت و بزرگی خود برسند
ان وقت شخینا هم با خدا ملحق شده خدا تمام خواهد شد و شخینا و خدا را میکویند و در چند
جای کتاب عین یعقوب نوشته که خدا هم هر روز مثل بنی اسراییل نماز میخواند و تفیلین
بر سر میگذارد و فقرات دعا و نماز شانیست که چنین باشد رضامندی بنی اسراییل برافت
و شفقت و بارها از این قبیل تمنیات را از زبان خدا بیان نموده و تفیلین که گفته
بر سر میگذارد ان یک تیمایست که از تیماج ساخته اند و جماعت یهود در وقت نماز بر سر میگذارند
و بر دست خود می بندد از این قبیل نامربوطها بسیار است که نوشتن تمام انها باعث ملال

در بعضی ... که غالب شود ... [illegible]

و کلال است حال با بن غلطی که کرده ایم اینست که از چنین اعتقادی دفتها دست
برداشته‌ایم و دین اسلام را اختیار کرده ایم انشاء الله خداوند عالم ما را از اورندگان
اول برحقیت حضرت عیسی و بعد پیغمبر اخرالزمان و ال ایجا داخته کند و در سلک
ایشان پیغمبر اخرالزمان محشور کرداند دیگر یهود هرچه خواهند بگویند ظاهر شناس
بر خدا واضح و ظاهر است که ما تا بعث خبرهای بت یا بیست و نجهای بنی اسرائیل
را کرده ایم بخواهش نفس خود هیچ کاری نکرده ایم و از مواخذه رو سفیدیم
و تناسخی بودن اجماعت اینست که میگویند روح حضرت موسی چندی بعد
سال در بی شمعون نام عالمی بدینا امده بر او حلول کرده که وازاوانه بعالمی دیگر
که او را ادری گویند با و حلول نموده و دیگر بعد از او را خبر نداریم و نام ایشان
اینست که چون دو دیگر حضرت هارون در بیت المقدس سوختند در بحضرت الیاس
حلول نموده و سبب طول کشیدن عمر او را هم با این جهت میدانند از ین مربوط
بیتا میگویند که تا بالتحریت از یطرف وسوسه شیطان و ابکیف شراب
چند نفر بر در هم نشسته در عالم کیف انچه خواهند میگویند و مردم را هم وسر کردان
میکنند و این کتاب عین یعقوب تمام از این قبیل نامربوطها است بقدری
که همه تالیف نداره حقیر چنین میداند که انچه یهودی که حال بر یهودیت مانده اند بسبب
خوردن شراب این لقمه حرام و نجس را میخورند کیف بر سر ایشان میزند خود بخود افتند

هرچند در ظاهر تورات منع از برای شراب نشده بعضی از انبیا مذمت بسیاری از برای خوردن
شراب کرده اند و شراب را با نجاست و بت پرستی برابر کرده اند با وجود اینهمه مذمتها خودشان
میدانند و اکثر انبیا هم خبر داده اند اینهمه بلائی که بسر ایجماعت بی عاقبت امده تمام بجهت خوردن
این لقمه نجس حرام بوده با وجود این شراب از وسوسه شیطان نشئه ان او قات خود را
صرف اینمطلب می کنند تا این لقمه حرام را تحصیل کنند و بخورند نهایت این قدر تا کیدی که
بجهت غسل جنابت و غیره در تورات بر ایجماعت شده در هیچ امری نشده با وجود این امرها
بیتا را سهل گرفته اند اگر غسل بشود شده نشود نشده بمسجد میروند تورات میخوانند پناه
میبرم بخدا از چنین جماعتی که مست و جنب بمسجد بروند نماز بوا بعمل بیاورند که ان نماز
هم از جانب خدا نباشد بدعت باشد بر قبح این معنی برنخورند ایاتی که مذمت شراب و شراب خواره
را کرده اند اینست در پنجم کتاب حضرت شعیا پیغمبر فرموده است وای بر انکه کتان صبح
که دنبال شراب تاخت میبرند و همچنین در تمام شبها باشد چند که مساذ یا نجیدن شراب
شغل ایشانست افعال و کردارهای خدا را نگاه نکرده ند و صنعتهای او را ندیده با ین سبب ویرانه
شوند قوم من از نافهمیهای ایشان و همچنین چندا به نیز رب مذمت کردار و رفتارهای
ایشان را کرده تا اخر کفته وای بر کویندگان بد را خوب خوب را بد و قرار دهندگان
تلخ را بجای شیرین و شیرین را بجای تلخ وای بر انکه شجاعونی که شراب بخورند ایضا در فصل
بیست و هشتم حضرت شعیای پیغمبر هم مذمت بسیاری کرده در نزد اینانکه در شراب غلط کرده اند

و در باده سرگردان شدند سادات ایشان و پیغمبرهای ایشان غلط باده تباه
شدند در شراب و سرگردان و حیران شدند از خوردن شراب کج کردند زیرا که
سفرهای ایشان پر است از قی و نجاست بدون اسم خدا ایضاً در کتاب هوشیع
پیغمبر خدا با وام کرده که هر ویش این قومی که میل کردند بخدای غیر من میدارند
شیشه شراب را عوض در اینجا شراب را با بت پرستی برابر کرده و در تنم هوشیع
پیغمبر گفته زنا کردن و شراب خوردن دل ادم را از خدا میگرداند ایضاً در ششم
کتاب اموس پیغمبر در منتهای بسیاری کرده گفته اینهائی که شراب میحسب دردده شوند
با سیری افتند ایضاً در بیستم کتاب مثل که از نصایح حضرت سلیمانست و میکند
خوردن شراب مردم را هر کسی که در این راه غلط بیفتد انرا عاقل نکوا خوبیت
و سیم همین کتاب حضرت سلیمان فرموده که بیناشد با شراب خوار اکه اخوش
بفقر و بخواب غفلت میاندازد ادم را بعد از این فقرات هم مذمت کرده
انا بحملا ایات که اول ان اینست که گفته آل پتر یا پنی کی فی اذا من شراب را
که سرخ نماید در قدح و خوش اینده است اوکه اخوا و چون مار میگزد وی زهر میزند
و دیگر اینجماعت بدبخت و بی عاقبت قرار دادی از برای خود قرار بدون
شراب هیچ امر ایشان صورت پذیر نیست در هنگام عقد و نکاح و ختنیدها و شبنها
تا در این اوقات بنا د شرابی را یکی از ایشان بدست نگیرد و دعا نمی اندوم

از ان شراب قدری بخشند هیچ امر ایشان درست نیست و در کتاب عین یعقوب نوشته که چون
در توریة مذکور است که در روز تولد حضرت اسحق حضرت ابراهیم ضیافت سنگینی در ولیمه خود
نموده در روز قیامت نیز جناب اقدس الهی ضیافتی خواهد کشید که از ضیافت حضرت ابراهیم سنگین
تر باشد در ان روز جشن قدح را میزبان پر از شراب نموده تکلیف بحضرت ابراهیم خواهند
نمود که ان حضرت دعا بران شراب بخواند انحضرت از خود استغفار نموده خواهد گفت
که من قابلیت این ندارم چون حضرت اسمعیل از من بهم رسیده شایسته اینمعنی نیستم و از خود دور
خواهد نمود بعد تکلیف بحضرت اسحق خواهند نمود او هم خواهد گفت من شایسته اینمطلب نیستم
چون عیسو از من بوجود امده بعد تکلیف به یعقوب میشود و او نیز در جواب میگوید که من نیز
شایسته این نعمت نیستم چون جمع بین الاختین نموده ام بعد تکلیف بحضرت موسی خواهد شد
وانحضرت نیز در جواب خواهد گفت که من نیز قابل اینمطلب نیستم چون که من در بیابان تیه مدفون شده بعد
تکلیف بیوشع بن نون خواهند فرمود او نیز خود را معذور داشته خواهد گفت که من از اولاد
ذکور بوجود نیامده بعد تکلیف بحضرت داود نموده او بمضایقه قدح را گرفته دعا بران خواهد
خواند بعد بصحبت مشغول خواهند شد غرض این تمام بوطها هیچ در کتب مذکور نیست
مگر علما از روی کیف شراب اینها را گفته اند و ایضاً در باب احترام داشتن شنبه را
جماعت بنی اسرائیل بعضی مردم چنین میدانند این شنبه را اینجماعت باید بهمین داشته
باشند چنین نیست چون جمیع اوامر و نواهی که بجماعت بنی اسرائیل امر شده بتمامه در اذره اند

مقدمات احترام داشتن شنبه

ششصد و سیزده است از آنها یکی احترام شنبه است وقتی به ثبوت برسد و ذبح
و عدم داشتن مختص بیت المقدس و شهر بیت المقدس بوده شنبه هم مثل آن منسوخ خواهد
بود علاوه براو در زمان بیت المقدس اول هوشیع پیغمبر از جانب خدا گفته است
باطل کنم همه شادیهای ایشان و حجهای ایشان و ماههای ایشان و شنبه و همه
عیدهای ایشان دیگر اصل نسخ تورات در دو سرا که مذکور است شنبه‌ها که داخل
از بیت المقدس می‌رسید فرض این دو تا و این بکید یکی است وقتی بشنید دا
با احترام بدارید و الا فلا دیگر در سفر پنجم تورات در پاداش و آن کلمه ده
الواح مذکور است که چون شما بنده بودید در مصر من شما را نجات دادم احترام شنبه را
بدارید بعد از بناء پیغمبر یکی در زمان شان تردهم یکی زمان بخت و سیر خبر خدا
خبر داده یکی وقتی بود که زحمت کشیدن بیرون آمدن از مصر را انکند شهود است
که در میان بنی اسرائیل ده نفر از افاضل و اشراف ایشان بودند که جمیع در گفتار
و کردار ایشان وثوق تامی حاصل کرده ایشان را مقتدای خود میدانستند این ده نفر
دو نفر ایشان ربی اسماعیل نام و ربی عقیبا نام بودند که اسم ایشان ذکر یافته
که ربی اسماعیل گفته من مکرر خدا را دیدم و خدا از من استدعا نمود ادعا
کردم خلاصه این افسانه و ترهات خود را مقبول وضیع و شریف اقلیم زاده
شهرت تام و تمام داشتند و چون این جماعت در طریقه تناسخ و تمام بهمه کاملی

دارند چنین شهرت داده بودند که روح ده نفر از برادران حضرت یوسف که باعث در بدی و فروختن
حضرت یوسف شده بودند با این ده نفر حلول نموده و ایشان منسوخ ده نفر پسران حضرت یعقوب
اند و این معنی که ایشان حامل ارواح انحضرت اند باعث از دیاد شرافت ایشان گردیده بود
در آن اوقات پادشاهی از کفار بر ایشان خروج نموده بر شهر بیت المقدس استیلا یافته مجموع بنی اسرائیل
را مسخر خود نموده و برخی از جماعت بنی اسرائیل که با عشاوره نزد این پادشاه کافر شده بودند ایشان
اینمعنی را بعرض پادشاه رسانیدند اثناء دولت از گذارش احوال این ده نفر وقوف یافته
بعرض پادشاه رسانیدند که طایفه بنی اسرائیل را اعتقاد اینست که ده نفر از افاضل ایشان
منسوخ پسران یعقوب‌اند پادشاه این سخن را شنیده آن ده نفر را طلبیده این بهانه را دست
آویز خود نموده بمقام بازخواست ایشان برآمده که من شنیده‌ام روح برادران حضرت یوسف
بشما حلول کرده شما همان برادران حضرت یوسف خواهید بود حال بگویید که شما چرا چنین
عمل قبیحی را نموده برادر خود را که اشرف و اکمل از شما بود چنین خوار نموده او را
با آن زحمت و بهای اندک فروختید و پدر خود را بمفارقت و هجران گرفتار نمودید حال باید من
انتقام حضرت یوسف را از شما بکشم که عبرت روزگار کرده تا کسی دیگر چنین ستمی را ناحق با برادر
خود نکند امر کرده تا اسباب شکنجه را مهیا نمودند هر یک از این ده نفر را در حضور خود بعقوبت
تمام انتقام نموده که یکی را از آنجمله یکی را فرمود تا زنده پوست کنده و پوست او را از کاه پر کنند
و یکی را بر روی تخته آهن تافته انداخته و سنه یکی را با بره (?) تو نموده بر روی سینه او گذارند

تا هر زنجان خود را تسلیم نماید و یکی دیگر را در یک آب جوشان اندازند غرض
هر یک را بزجر هرچه تمام تر بقتل در آورده داغی بر جگر این طایفه گذاشته تا امروز
تعزیه داری آن حادثه را این جماعت فراموش نموده اند و در هر سال یک روز برای ماتم
آن علمایان خود قرار داده بر روی خاک نشسته تعزیه داری ایشان را میکنند منتقم
حقیقی خوب انتقامی از ایشان کشیده که بازای آن سخنان کفر آمیز اینچنین
عقوبت و زجری در خور بوده **بیت** لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد
رسوا کند ٭ غرض از طول کلامی که در این رساله ذکر شده مطلب اینست که اعتقاد بنی
اسرائیل شریعت حضرت موسی ع را ابدی میدانند و آن ابدی نیست و نسخ آن
چنانچه خداوند عالم بواسطه جبرئیل در منابی هفتاد هفته حضرت در ورق
سی و هفتم این رساله مذکور شده بآنحضرت خبر داده الحق در آن ایام نیز در جای
خود و وقت خود بعمل آمده و بظهور رسیده تخلف نکرده با دلایلهای نورانی
که بعضی از آنها هم در این رساله ذکر شده که شریعت تورات بایستی منسوخ خداوند
عالمیان در همان موعدی که حضرت جبرئیل بحضرت دانیال خبر داده در نسخ شده
یک روز هم تخلف نکرده بنا براین لامحاله بایستی پیغمبری دیگر از جانب خدا آید جمیع
خلق روی زمین ظاهر شود رسم و شریعتی از برای خلق بنا و رد کرده که خود را
بشناسند اطاعت و عبادت بنده که خالق خود بعمل بیاورند و ما را انبیا بر داده اند

و همین خبرها را داده اند که پوشیده و پنهان نیست و واضحات مختصر خبرهای انبیاء اینست اول
حضرت موسی ع خود در تورات خبر ظهور پیغمبر مثل خود را داده و تفصیل آن در ورق هشتم این رساله
مذکور است بعد حضرت شعیا از ظهور یک پیغمبری که زبان او غیر زبان بنی اسرائیل باشد
خبر داده که در ورق بیست و یکم این رساله مذکور است ایضا حضرت شعیا خبر از ظهور پیغمبر عظیم الشان
که پسندیده و برگزیده خدا باشد و چه علامتها داشته باشد در ورق بیست و دویم این رساله
ذکر شده و ایضا حضرت شعیا خبر از اینکه بت پرستی از میان خلق برطرف خواهد شد و جمیع
خلق خدا را یاد خواهند کرد و طریقه عبادت ایشان با رکوع و سجود خواهد بودن در ورق
بیست و چهارم ذکر یافته و ایضا حضرت مذکور خبر از اینکه یک دستور العمل تازه از جانب خدا
از برای خلق ظاهر خواهد شد که آن دستور العمل و آن شریعت روشنایی جمیع خلق خواهد
بود که در ورق بیست و ششم این رساله مذکور است بعد حضرت حبقوق پیغمبر از جانب خدا خبر داده با آنحضرت
چنین خبر داده شده بنویس و واضح بنویس که خلق بدانند که یک پیغمبری بعد از این ظاهر خواهد شد که گفتگوی طایفه
از انجام عالم خواهد کرد و انتظار او بکشید که خواهد آمد در این رساله در ورق بیست و هفتم ذکر یافته ایضا
حضرت حبقوق ع خبر یک بزرگی را داده که از سمت پاران که غرض آن مکه بوده باشد بهم خواهد رسید که شرافت
و بزرگی او در آسمان و زمین پر باشد در ورق بیست و هشتم همین رساله مذکور شده ایضا کتاب حضرت دانیال
پیغمبر آن کتاب خبر از ظهور پادشاه بزرگ عظیم الشان که از میان عرب بهم رسد پادشاه جمیع خلق زمین
باشد و پادشاهی او هرگز منقضی نشود در آن کتاب چند فصل است تفصیل آنها ابتداء آن از ورق بیست و نهم

این رساله او جماعت بنی اسرائیل این خبرهای حضرت دانیال را میدانند و تاویل نموا
بنا تسبیح که امیدوارند که بعد از این خواهد ظهور نمود قرار میدهند و مطلب که این اخبار از برای
ایشان نیست و از برای پیغمبر آخر الزمان است که چون اعتقاد نیست که هر طایفه یک ملکی
در آسمان دارند که آن ملک مربی آن طایفه است اختصاص بخش حضرت میکائیل را خود میدانند اگر این
خبرها برای بنی اسرائیل میبود بایست واسطه وحی حضرت دانیال را حمل نا شد اینکه واسطه
حضرت دانیال حضرت جبرئیل بوده معلوم است که ضا این خبرها بها چون واسطه جناب
پیغمبر ما هم جناب وهم حضرت جبرئیل بوده و دیگر آنکه انبیا که خبر ظهور را داده اند هیچ یک
اسم آن جناب را مذکور نموده اند و چون جناب احدیت بر تشکیکات اهل عالم بود تا سی چهل سال
قبل از ظهور جناب پیغمبر پیغمبری را از میان ایشان مبعوث نمود که واضح فی بروز
که کسی تواند گفت که این شخص ساحر بوده یا دروغگو بوده و او بساز خبر داده و اسم سامی
آنحضرت را مذکور نموده که راه شبهه مسدود شود و او خبر از بردن شهر بیت را او و در
رساله در ورق سی و نهم مفصل ذکر یافته و اسم آن بزرگوار را داده خلاصه از کذاش
بعثت تا رحلت جناب ختمی مآب چیزها از امور پیغمبری ایشان باقی نماند خبر او را داده باشند جمیع
از اسم و جا و نژاد طایفه و قبیله که با بیان سلسله بهم رسد و ظهور نماید و در حرف
پیدا شود و طریقه و رفتار چه باشد و عام بودن شریعت و ابدی بودن آن هیچ
یک مخفی نمانده و تمام در این رساله ذکر شده حال جماعت بنی اسرائیل که فهرست باید

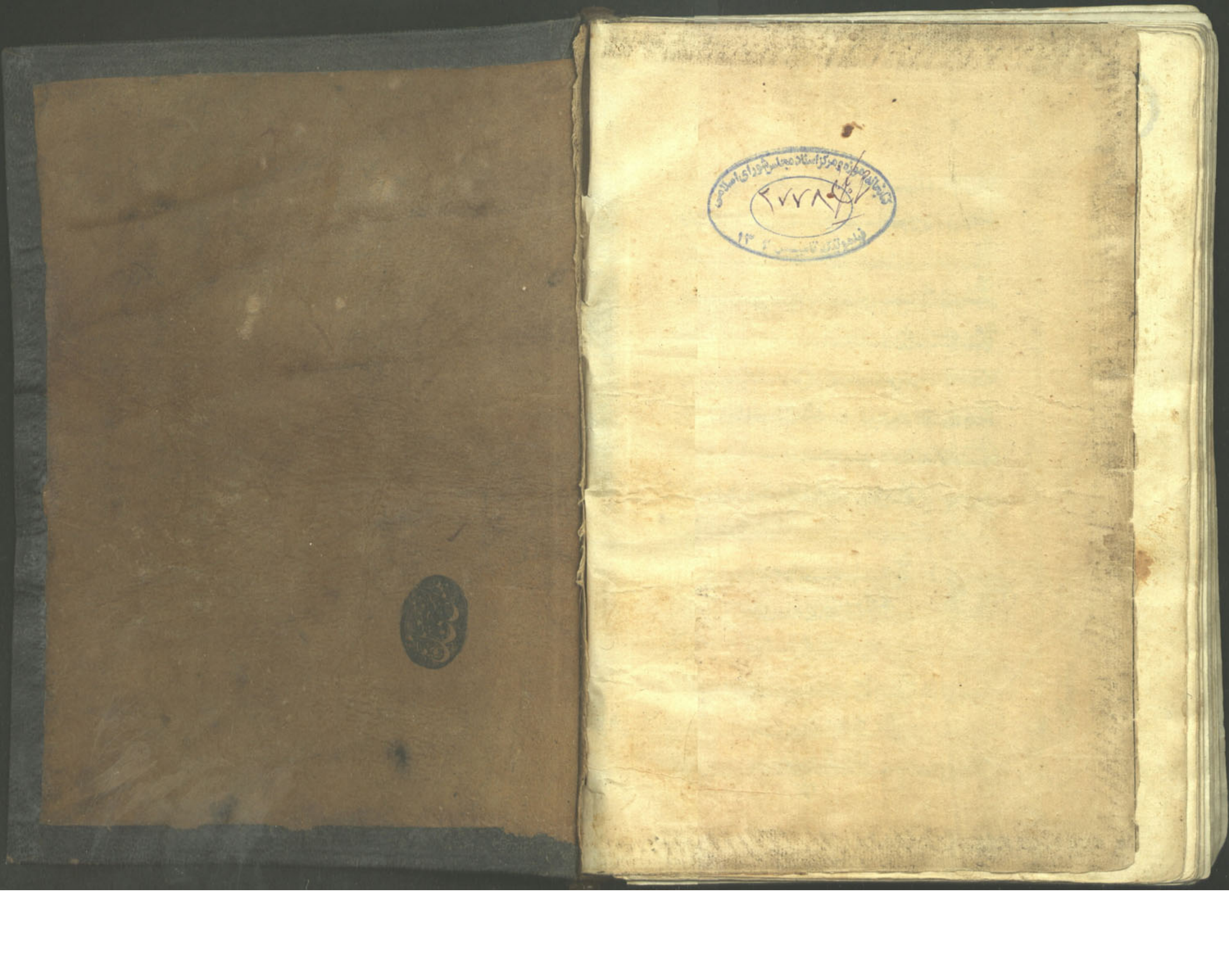
داده



داده شد و صاحب شریعت شدند تا زمان خراب شدن بیت المقدس ثانی هر معصیتی که کرده
بودند و میکردند کفاره آن از برای ایشان میشد و شده چنانچه در همین آیه هفتاد هفته
که حضرت دانیال خبر داده و سبب کفاره شدن هم این بود که در وقت آبادی بیت المقدس ایشان قربانی
چند داشتند که در آن خانه بعمل می آوردند چه از برای گناه یومیه و چه از برای خطا و معصیتی که عمدًا
یا سهوًا سر میزد و چه از برای حیض و استحاضه زنان و جنابت و از برای هر عید و شنبه و غیره هر یک
قربانی مخصوص داشتند که آن قربانی کفاره آن عمل را از برای ایشان حاصل مینمود نهایت بعد از خرابی
بیت المقدس ثانی که آن قربانیها بالمره موقوف و منسوخ شده دیگر چیزی چاره کار ایشان و کفاره گناهان
ایشان نمیکند مگر قبول اسلام و بعد از قبول اسلام هم چیزی چاره ایشان نمیکند مگر طاعت و بندگی خدا

تمت الرسالة علی ید الحقیر الفقیر ابن مقیم بافقی محمد فی الرابع
والعشرین من شهر شوال المکرم فی سنه ثالث عشر و مائتین ۱۲۱۳
بعد الالف من الهجرة النبویة التماس و استدعا از بندگان
عالیجناب مقدس القاب فضایل مآب علامی
مجتهد العصر والزمانی اینکه در هر وقت از اوقات
که این رساله شریفه را به نظر کیمیا اثر رسانند
مطالعه نمایند با این خط ناقابل این
حقیر اخلاص کیش ابدعلیخیر یاد فرمایند
۲۲۲




کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۲۷۷۸

